تألیف: استاد شیخ محمود حصری

معالم الاهتداء
الی معرفة الوقف والابتداء

ترجمه: محمد عیدی خسروشاهی

بسم الله الرحمن الرحیم

معالم الاهتداء الی معرفه الوقف و الابتداء

نویسنده:

محمود حصری

ناشر چاپی:

اسوه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

معالم الاهتداء الی معرفه الوقف و الابتداء

مشخصات کتاب

سرشناسه : حصری، محمود، - ۱۹۸۱

عنوان و نام پدیدآور : معالم الاهتداء الی معرفه الوقف و الابتداء/ تالیف محمود حصری؛ ترجمه محمدعیدی خسروشاهی

مشخصات نشر : تهران: سازمان حج و اوقات و امور خیریه، اسوه، ۱۳۷۰.

مشخصات ظاهری : ۲۸۵ ص.نمونه

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس

موضوع : قرآن -- تجوید

شناسه افزوده : عیدی خسروشاهی، محمد، مترجم

شناسه افزوده : سازمان حج و اوقات و امور خیریه. انتشارات اسوه

رده بندی کنگره : BP۸۰/۲/ح۶م۶۰۴۱ ۱۳۷۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۱

شماره کتابشناسی ملی : م۷۱-۴۹۹۸

مقدمه مترجم

اشاره

بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد لله الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا و الصلوهٔ و السلام علی محمد الذی ارسله شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی اللّه باذنه و سراجا منیرا و علی اهل بیته الذین یریدان یذهب عنهم الرجس و یطهرهم تطهیرا.

اما بعد: خدای سبحان در ابتدای سوره مبارکه فرقان/ ۲۵ با آیه «تَبارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعالَمِینَ نَذِیراً» به جهانی بودن پیامبری حضرت رسول اکرم صلوات الله و سلامه علیه و آله و به جهانی بودن قرآن کریم اشاره فرموده است بر این مبنا لازم می‌باشد این پیام آسمانی از راه‌های ممکنه به اطلاع جهانیان برسد و از آن راهها یکی هم تلاوت خوب آن می‌باشد و تلاوت خوب همان ترتیل است که قرآن در سوره مزمّل/ ۷۴ آیه ۴ می‌فرماید:

«وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا» هم چنانکه در مقدمه مؤلف ملاحظه خواهید فرمود حضرت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السّلام ترتیل

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۵

را چنین تعریف فرموده‌اند:

«تجوید الحروف و حفظ الوقوف» ترتیل عبارت از زیبا ادا کردن حروف و حفظ موارد وقف می‌باشد پس از این مقدمه باید عرض شود بیشترین کتابهائی که در فن قرائت تألیف شده ناظر به قسمتی از ترتیل قرآن «یعنی تجوید» است ولی تعداد کتابهای فن وقف و ابتدا، به تعداد انگشتان دستها نمی‌رسد و آنها نیز همه به زبان عربی تدوین شده‌اند. و باید نگارنده این سطور از خدای متعال سپاسگزار باشد که با یاری آن منان مهربان در فرصتی که بدست آورده توانسته است به ترجمه کتاب «معالم الاهتداء فی الوقف و الابتداء» که وسیله قاری و مقری مصری، شیخ محمود خلیل حصری، در قسمت دوّم تلاوت خوب کتاب آسمانی برشته تحریر در

آمده بود توفیق یابد.

نگارنـده بـا این کتـاب بیشتر در ایامی که در اداره کتابخانه مرکزی سازمان حـج و اوقاف و امور خیریه، با دو نفر دیگر از همکاران عزیز سهم ناچیزی داشت آشنا و وسیله برخی از اساتید فن به ترجمه آن تشجیع شد. در ترجمه سعی فراوان به عمل آمده:

- امانت به طور کامل حفظ شود.

- مطلب یا موردی حذف یا از قلم نیفتد.

- جملات کوتاه، مفهوم و رسا باشند.

- شماره آیات و سور حتی المقدور ذکر شود.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۶

- آیات مورد بررسی حداقل در عناوین مطروحه (و نه در شرح و بررسی) دارای اعراب صحیح باشند.

- در صورت لزوم با پاورقی مختصر آنچه مبهم به نظر می‌رسد توضیح داده شود.

با اینحال ضـمن سپاسگزاری به درگاه خدای متعال و تشکر از سرورانی که در ترجمه آن مشوق بوده‌اند و امتنان از جناب آقای عبد الرسول عبایی که ترجمه کتاب را مطالعه و با اصل مقابله و تذکراتی را یادآوری فرموده‌اند که مورد استفاده قرار گرفت، و قدردانی از مسئولان محترم سازمان حـج و اوقاف و امور خیریه که چاپ آن را موجب شده‌اند از مطالعه کنندگان محترم بخصوص اسـتادان ارجمند صمیمانه خواستار است.

هرگونه نارسائی در ترجمه را ضـمن یادداشتی متـذکر شونـد تا در چاپهای بعدی مورد توجه قرار گیرد و در تکمیل و بهتر شدن آن از همکاری دریغ نفرمایند.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۷

شرح حال مختصری از شیخ محمود حصری

جا دارد شـرح حال کوتاهی، از شـیخ محمود حصـری، مؤلف این کتاب ارزشـمند، جهت اسـتحضار بیشتر خواننـدگان آن، به رشـته تحریر در آید، تا با آشنائی لازمی که در خصوص مؤلف آن پیدا می‌کنند، به محتوای کتاب توجه کافی مبذول فرمایند.

بـا اینکه بیشـتر قاریـان و حافظـان محترم قرآن کریم او را می‌شناسـند، مع الوصف تـا آنجـا که ملاـحظه شـده، از دانش و فضـل وی اطلاعی در دستشان نیست، و لذا مطالعه این مختصر که بیشتر نیز از زبان خود وی نقل شده از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

آغاز زندگی من، در قریه شبر النعله مرکز طنطا بود من در آنجا به دنیا آمدم. با توجه به حرفه پدر زحمتکشم، که حصیر فروشی بود

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۸

حصـری نامیـده شـدم پـدرم بـا دسـتهای خود حصـیر می‌بـافت، و به مردم می‌فروخت و من در همـان زمانی که به حفظ قرآن کریم اشتغال داشتم، در بافتن و فروختن حصیر به پدرم کمک می‌کردم.

مـن حفـظ قرآن کریـم را در ده سـالگی در پیش مکتبـدار قریه به پایـان رسانـدم مکتبـداران نقش بزرگی در تربیت سـنین اولیه من داشتند.

من به همراه شـیخ مصطفی اسماعیل، و شیخ محمود علی البنا، در موسسه الاحمدی، واقع در طنطا، در نزد شیخ ابراهیم سلام، اشتغال به تعلیم علوم قرائت و اصول آن نمودم، در این مـدت که تـا سال ۱۹۴۰ طول کشـید، تنها وسـیله رفت و آمد من به طنطا، پاهای من بود و همه راه را بـا پـای پیـاده می‌رفتم و من در طول راه، آیـات شـیرین قرآن را زمزمه می‌کردم. انتخـابی در سـال ۱۹۴۴، در رادیو برقرار شـد، در این انتخـاب، من از بین دویست نفر قـاری که، در حضور کمیته‌ای، مرکب از مرحوم مصـطفی رضا، و شـیخ الصـباع

شیخ القراء سابق، تشکیل شده بود، رتبه اول را احراز نمودم. شیخ حصری می گوید:

مردم مرا قبل از اینکه در شبهای قرائت قرآن بشناسند، در رادیو شناخته بودند، و من پس از پنج سال قرائت قرآن در رادیو، به سمت قاری مسجد الاحمدی واقع در طنطا تعیین شدم. و سپس در سال ۱۹۵۰ به جانشینی مرحوم شیخ الصیفی قاری مسجد الحسین، تعیین گردیدم، و در سال ۱۹۶۵ به سمت مشاور امور قرآن کریم، در وزارت اوقاف منصوب شدم. در جشن دانش به سال ۱۹۶۶ به جهت حفظ قرآن کریم

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۹

با روایت (حفص)، و روایت (ورش)، و تألیفات خود نشان درجه اوّل فنون و علوم را دریافت کردم».

او با توجه به مسافرتهائی که به کشورهای گوناگون اسلامی داشته اظهار می‌دارد:

من به خیلی از کشورهای اسلامی مسافرت و از آنها بازدید کردم متاسفانه در همه آنها قراء به حدّ کافی وجود نداشتند.

او این امر را ناشی از عدم الفت و انس مردم به قرائت قرآن در شبهای ماه مبارك رمضان می‌داند چنانچه به وجود آمدن قاریان زیاد در کشور مصر را محصول همان شبهای قرائت به شمار می‌آورد به نظر او در کشورهای عربی آن اندازه به قاریان قرآن که زندگی آبرومندانه‌ای داشته باشند توجه نمی‌شود و آن را یکی از علل کمبود قاری می‌داند.

او اعتقاد دارد که:

کتاب بزرگ آسمانی «قرآن کریم» می‌تواند تأثیر زیادی داشته باشد حتی در دلهای مردم دنیائی که تمدن مادی آنها به اوج خود رسیده است. او در این زمینه آورده است که:

در سال ۱۹۶۵ مدت ده روز در مسجد پاریس به تلاوت قرآن کریم پرداختم و ده نفر فرانسوی پس از استماع کلام خدا توسط- من مسلمان شدند.

او می گوید: مسلمانان کشورهای اسلامی و غیر اسلامی، هم چون

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۰

آمریکا، کانادا، سویس، فرانسه، چین، با پخش تلاوت قرآن کریم با من ارتباط پیدا کرده‌اند، ارتباطی که تبدیل به دوستی محکم دینی و اسلامی شده است.

من به ۱۸ نفر مرد و زن آمریکایی شهادتین را تلقین نموده‌ام و آنها توسط من به اسلام مشرف شده‌اند، در میان این افراد سه نفر مهندس، دو نفر پزشک قرار دارد.

او با در نظر گرفتن همین اثرات قرائت قرآن کریم اظهار می‌دارد:

به همین سبب است که من پیشنهاد می کنم همراه با هیأت‌های دیپلماسی مامورین دینی تحصیل کرده نیز جهت تبلیغ اسلام و بدست آوردن طرفداران اسلام به کشورها اعزام گردند.

کشور مصر از پیشتازان اعزام قاریان قرآن به کشورهای اسلامی می‌باشد و با اعزام این هیأت‌ها کشور مصر به این قاریان ماموریت مهم دینی و انسانی را واگذار می‌نماید. «چنانکه همه اطلاع دارند متاسفانه در حال حاضر چنین نیست و حکومت مصر با قرآن و اسلام مخالفت می‌ورزد».

شیخ محمود حصری درباره مسافرتهای خود به کشورهای اسلامی می گوید: من اولین قارئی بودم که به خارج مسافرت کردم من به هند و پاکستان به سال ۱۹۶۰ همراه با جمال عبد الناصر سفر کردم و پس از آن برنامه اعزام هیأت‌های دینی- برای قرائت قرآن در جهان اسلام به مورد اجراء درآمد و در سال ۱۹۶۱ همراه با شیخ شلتوت مفتی اعظم

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۱

مصر به پاکستان و اندونزی و مالایا و فیلیپین و هنگ‌کنگ سفر نمودم در سال ۱۹۶۵ به مدت ۱۰ روز در مسجد پاریس به تلاوت قرآن پرداختم من در مسجد نیویورک «نیوجرسی» مسجد وابسته به مرکز اسلامی واشینگتن، لوس آنجلس قرآن خوانده‌ام همچنین در شهر هیوستون در ساختمانی که برای برپاداشتن شعائر دینی فرق مختلفه مذهبی ساخته شده است قرآن خوانده‌ام، در دانشگاههای سانت لویس،- شیکاگو، ایران قرآن خوانده‌ام.

او که در سال ۱۳۹۰ هجری مسافرتی به کویت داشته قرآنی را ملاحظه می‌کند که یهودیان آن را چاپ کرده بوده‌اند پس از مطالعه معلوم می‌شود اسرائیلیها، تغییراتی در قرآن به وجود آورده‌اند، گاه کلماتی را حذف و در مواردی به جای کلمه‌ای کلمه دیگری قرار داده‌اند، به عنوان نمونه آیه ۱۸ سوره نساء را که به این صورت است «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّساءَ کَرْهاً» یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای شما حلال نیست زنها را به اکراه و اجبار به عنوان ارث بگیرید.

لازم به توضیح است که در زمان جاهلیت یعنی پیش از ظهور دین مقدس اسلام چنانچه مردی از دنیا می‌رفت، ورثه او جامه‌ای را بر سر همسرش می‌افکندند، و او را بدون رضایتش به عنوان ارث تصاحب می‌کردند، و آن زن دیگر حق شوهر کردن نداشت، و خداوند حکیم به موجب این آیه مبارکه، این رفتار و عمل آنها را حرام کرد- یهودیان

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۲

کلمه (لا) را در این آیه حذف کرده بودند که معنای آن پس از تحریف چنین می‌شود: ای گروندگان بر شما حلال است که زنها را با کراهت و عدم رضایت ایشان به ارث بگیرید.

دیگر آیه ۴۲ سوره نساء: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاهَ وَ أَنْتُمْ سُکاری» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید به نماز نزدیک نشوید در حالیکه مست باشید (یعنی در حال مستی نماز نخوانید). که کلمه (لا) را حذف کرده بودند و معنای آن پس از تحریف چنین می‌شود:

ای گروندگان در حال مستی نزدیک نماز شوید و نماز بجا آورید.

و نیز آیه ۶۳ سوره مائده: «وَ قالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَهٌ غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا» (یهودیان) گفتند که دست خدا بسته است، بسته باد دستهای ایشان و لعنت بر آنها به سبب گفته ایشان باد). که کلمه (لعنوا) را حذف کرده و بجای آن (آمنوا) نوشته بودند که معنای آن پس از تحریف چنین می‌شود: یهودیان گفتند که دست خدا بسته است، بسته باد دستهای ایشان و به آنچه گفتند ایمان آوردند.

شیخ محمود حصری پس از مطالعه قرآن محرف یهودیان ردی بر آن نوشته و در تمام کشورها و نقاط جهان منتشر نمود که این عمل او مبارزه‌ای بر ضد یهود به شمار می‌رود و بی‌آبروئی و خیانت اسرائیل بر مردم جهان را آشکار می‌سازد.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۳

نظر مرحوم حصری در خصوص قاریان قرآن کریم

کسی که در رادیو کلام الهی را تلاوت می‌کند.

اولاً- بایستی به احکام قراءات و مکان‌های وقف و اصول تجوید و کلمات قرآنی تسلط کامل داشته باشد. ثانیا، از صدای زیبا و دلنشینی بهره‌مند باشد که بتواند قرآن کریم را با صوت و لحنی خوش که در خور مقام کلام الهی باشد تلاوت نماید.

به عبارت دیگر به نظر حصری قاری قرآن باید، خوش صدا و سخنور، آشنا به قواعد و اصول تجوید و توانا در حسن ادای حروف باشد.

تا به این روش و با به کارگیری همه این خصوصیات، یک موسیقی طبیعی در تلاوت قرآن به وجود آید، که بالاتر از هر موسیقی و

همراه با کلام خدا باشد، و اینجا است که شنونده مجذوب و مبهوت کلام خدا می گردد.

به نظر وی قاریان قرآن مجید بایستی از فن قرائت، تجوید، صدای زیبا، و آشنائی به کلیه قواعد تلاوت- قرآن کریم- به حد کافی و لازم- بهره‌مند بوده- و کلام خدا را- به دور از آوازهائیکه در شأن قرآن مجید نیست- تلاوت نمایند.

مرحوم حصری، از قاریانی بوده که، کلام خدای بزرگ را، با خضوعی خاص و با لحنی زیبا تلاوت می کرده و آوای دلنشین

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۴

این کتاب آسمانی را به گوش جان شنوندگان می‌رسانده است او- اولین کسی بوده که فکر قرائت قرآن با صدا و لحن زیبا را در سر داشته و توانسته است برای مدتی صوت قرآن کریم را از رادیو قاهره پخش نماید.

از مرحوم حصری کل قرآن مجید به قرائت ترتیل باقیمانده که مورد استفاده علاقمندان این کتاب مبین قرار می گیرد.

و رادیو قرآن کشور جمهوری اسلامی ایران نیز روزهای یکشنبه تلاوت او را از این شبکه پخش و مورد استفاده همگان قرار می‌دهد.

لازم به یادآوری است که رادیو قرآن جمهوری اسلامی مان همچنانکه همه ما اطلاع داریم پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در دهه فجر سال ۱۳۶۲ کار خود را آغاز کرد.

در خاتمه باید یادآور شویم:

مرحوم حصری اهل مطالعه و اطلاع بوده و بیشتر اوقات خود را با تلاوت قرآن و یا مطالعه تفاسیر مختلف می گذرانده است این مسأله را از خلال کتابهائی که وی تألیف و تدوین نموده، و یکی از آنها همین کتاب می‌باشد که در دسترس شما خواننده ارجمند قرار گرفته می‌توان متوجه شد.

مؤلفات او:

به طوری که ملاحظه می‌شود شیخ محمود حصری تنها قاری

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۵

قرآن کریم نیست بلکه اهل مطالعه و بررسی است و گاه و بیگاه نیز به تألیف و تصنیف اهمیت می‌دهد و لذا تألیفاتی از او بجای مانده که برخی از آنها را که دسترسی به آنها یافتیم یا اطلاع پیدا کردیم در اینجا ذکر می کنیم:

۱- مع القرآن الکریم.

۲- السبیل المیسر فی قراءة الامام ابی جعفر ۳- الفتح الکبیر فی احکام الاستعاذة و التکبیر ۴- نور القلوب فی قراءة الامام یعقوب ۵- حسن المسرة فی الجمع بین الشاطبیة و الدرة ۶- النهج الجدید فی علم التجوید ۷- احکام قراءة القرآن الکریم ۸- معالم الاهتداء الی معرفة الوقف و الابتداء (کتابی که در دست مطالعه دارید) ۹- کتاب یا مقاله‌ای که در ردّ قرآن، چاپ یهودیان نوشته است ۱۰- رحلاتی فی الاسلام. و این کتاب شرح کوتاهی است از مسافرتهایی که به کشورهای اسلامی و غیره داشته است. و در ضمن این کتاب به آداب و رسوم تلاوت قرآن کریم در شبهای ماه مبارک در کشورهای مختلف اشاره کرده است.

شاید او کتابهای دیگری نیز داشته باشد که ما از آنها اطلاعی

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۶

نداریم.

سفرهای او:

او جزء افرادی بوده که به عنوان قاری قرآن یا استاد قرائت یا علوم دیگر قرآنی از طرف کشور جمهوری مصر- که در سابق در این زمینه‌ها کوشش داشته- اعزام می‌شدند و لذا به آنچه که او در کتاب رحلاتی فی الاسلام در این باره می‌نویسد قبلًا اشاره می‌شود.

من این توفیق را داشتم که در خیلی از کشورهای اسلامی گردش کنم چه آنها که عرب زبان هستند و چه آنها که با زبان دیگری صحبت می کنند.

زیرا جمهوری مصر با حرص شدیدی گروههایی را برای تعلیم زبان عربی، علوم قرآن کریم و احادیث شریف به کشورهای مختلف اسلامی اعزام می کرد ...

نامبرده بعد از ذکر مقدمه‌ای کوتاه به شرح مسافرتهای خود می‌پردازد که ما فقط ذیلًا به ذکر اسامی کشورهایی که او به آنها مسافرت کرده و یادآور شده است اکتفا می کنیم:

۱- هند ۲- مغرب ۳- لبنان ۴- فرانسه ۵- پاکستان ۶- فلسطین ۷- چین ۸- یمن ۹- سوریه ۱۰- کویت ۱۲- سودان ۱۳- اردن ۱۴- اندونزی ۱۵- تانزانیا ۱۶- حجاز ۱۸- گینه ۱۹- فیلیپین ۲۰- سنگاپور ۲۱- الجزایر ۲۲- اتحادیه جماهیری عرب ۲۳- ایران، او در این سفر از

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۷

تهران و مشهد دیدار کرد.

بالاخره مؤلف کتاب حاضر در سال ۱۳۶۰ ه. ش چشم از جهان فروبست و در قاهره به خاک سپرده شد.

محمد عیدی خسروشاهی

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۹

مقدمه

اشاره

خداوندا ترا حمد و سپاس می گذارم، و از تو هدایت و آمرزش می‌خواهم، و با کتاب حکیمت و پیامبر- گرامیت به تو توسل می‌جویم که قرآن بزرگ را بهار دلهایمان، و شفای سینه‌هایمان، و نور بصیرتهایمان و روشنی دیدگانمان و رفع غمهایمان قرار دهی.

و بر سرور و مولایمان محمد بن عبد اللّه، آخرین پیامبر خدا و برگزیده، رسولانش و بر آل و اصحابش تا روز رستاخیز درود می‌فرستیم.

قرآن کریم همواره از هنگام نزول مورد توجه علماء و مناط تفکرات فضلا، و محل نظر آنان در گذشته و حال بوده است. به طوری که علوم فراوان، و فنون بسیاری را از آن استنباط نموده و مورد استفاده قرار داده‌اند. گرچه دیدگاه آنان در توجه به قرآن متفاوت، و مشربهایشان متباین، و روشهایشان در این خصوص گوناگون بوده با اینحال گروهها و دستجات مختلفی از آن بهره‌مند شده‌اند.

- گروهی فقط در ضبط الفاظ، تصحیح کلمات، تحقیق روایات،

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۰

و شمارش آیات قرآن بحث کرده‌اند.

- گروهی نیز در معربات و مبینات قرآن، و استخراج وجوه ادبی آن بحث کرده‌اند.

- گروه سوم در بلاغت و فصاحت قرآن اندیشه کرده، و به رموز بلاغت و انواع فصاحت، موارد فصل و وصل، اطناب و ایجاز،

حقیقت و مجاز، توجه داشته‌اند. این گروه محسنات معانی و بدایع قرآنی را استخراج کرده‌اند.

- جماعتی نیز توجه به حل معانی الفاظ و تفسیر آیات و بیان معانی و مقاصد آن داشته‌اند.

- طایفه‌ای هم عنایت خود را به موارد وقف و بیان انواع آن و تعریف هر یک از آنها مصروف نموده و علل و اسرار آن را بدست آورده و از این راه به حسن ابتدا و قبح آن نیز پی برده‌اند.

اهمیت علم وقف

علم وقف و ابتداء «دانستن اینکه در کدام قسمت آیه می‌شود ساکت شد و از کجای آن می‌شود شروع به خواندن کرد» مهمترین اثر را در بهتر خواندن قرآن کریم دارد. زیرا از راه این علم قاری قرآن کریم، جاهائی را که حتماً باید در آنها وقف نماید و جاهائی را که وقف کردن در آنها بهتر است و جاهائی را که وقف در آن‌ها قبیح است باز می‌شناسد و از همین راه نیز آگاهی می‌یابد که از کدام کلمه

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۱

مجدداً شروع به تلاوت نماید و از کدام کلمه ابتدا خوب، یا از کدام کلمه ابتدا کردن قبیح و زشت است.

به همین جهت است که دانشمندان امت، چه در گذشته و چه در حال حاضر، به بیان محلهای وقف در قرآن توجه کرده‌اند، و ترغیب و تحریض نموده‌اند که مردم، آن موارد را یاد بگیرند.

معنی ترتیل از بیان علی (ع)

وقتی از حضرت علی علیه السلام معنای ترتیل در آیه کریمه «وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا» «۱» را پرسیدند حضرت فرمودند، ترتیل زیبا ادا کردن حروف و شناختن محلهای وقف «۲» است.

امام محقق ابن جزری در کتاب خود «النشر فی قراءات العشر» گفته است:

پس در کلام علی علیه السلام دلالت است به اینکه یادگیری وقف و شناخت آن واجب است ...

و من می‌گویم:

وجه دلالت این خبر به آنچه گفته شد این است که: قول خدای

---

(۱)- آیه ۴/ سوره مبارکه مزمّل/ ۷۴ یعنی قرآن را به ترتیل بخوان «حروف آیات را به زیباترین صورت ممکن ادا کن و در جاهائی که لازم است وقف و وصل کن ...»

(۲)- علی علیه السلام فرمودند: الترتیل تجوید الحروف و حفظ الوقوف

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۲

تعالی و «رتل» امر است و امر اقتضای واجب بودن «یک عمل» را می‌کند و وقتی منظور از ترتیل عبارت باشد از: تجوید حروف و معرفت وقوف پس «فراگیری» هر یک از آنها واجب خواهد بود.

و محمول به صحت شناخته شده خبری که از عبداله بن عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت شده است او گفت:

روزگاری را بسر آوردیم، یکی از ما، قبل از شنیدن آیات- قرآن ایمان می‌آورد و چون سوره‌ای به پیامبر فرود می‌آمد ما حلال و حرام، امر و نهی آن را یاد می‌گرفتیم و یاد می‌گرفتیم در چه جاهائی از آن سوره سزاوار است وقف کنیم.

در این خبر دلالت واضحی است بر اینکه صحابه رسول خدا رضوان اللّه علیهم هم چنانکه خود قرآن را فرا می‌گرفتند، موارد وقف

در آیات آن را نیز می‌آموختند.

و ابو حاتم گفته است:

«کسی که وقف نداند قرآن نمی‌داند» ابن انباری گفته است:

کمال معرفت قرآن، معرفت وقف و ابتداء است، زیرا کسی نمی‌تواند به معانی قرآن پی برد مگر اینکه وقف‌ها را بشناسد.

و همین سخن به وضوح دلالت دارد به اینکه اصحاب رضوان اللّه علیهم محلهای وقف و ابتدا در آیات قرآن کریم را مانند، خود قرآن یاد می گرفتند.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۳

امام ابو زکریا یحیی بن شریف نووی گفته است:

«وقف در نزد صحابه و تابعین که در صدر اسلام بودند و همچنین در نزد دانشمندان مورد توجه بوده، و در همه اعصار مطلوب به شمار می‌رفته است، و بزرگان قراء و پیشوایان اداء موارد مربوطه را کاملًا رعایت می کردند».

امام هذلی در کتاب خود به نام کامل می‌نویسد:

«وقف زیور تلاوت و زینت قرائت کننده و موجب فهم شونده، و فخر دانا است، و با این علم فرق دو معنای گوناگون متناقض و منافی هم، و فرق دو حکم مغایر شناخته میشود».

عنایت علما و دانشمندان در شناخت این نوع از علم، و ترغیب و تحریصشان به تعلیم و تعلم آن به گونه‌ای بوده که بعضی از ائمه به کسی اجازه قرائت یا اجازه تعلیم نمی‌دادند مگر موقعی که محلهای وقف و جاهای ابتدا را بداند.

ائمه قرائت و این علم

و از جمله کسانی که به فراگیری این علم و یاددادن آن بذل توجه کرده‌اند عبارتند:

۱- امام قراء در مدینه ابوجعفر زید بن قعقاع از بزرگان تابعین معروف به علم و صلاح و تقوی «۳»

---

(۳)- ابو جعفر زید بن قعقاع در سال ۱۳۰ ه. ق در مدینه وفات کرد.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۴

۲- امام نافع ابن ابی نعیم «۴» ۳- امام قرائت و نحو ابو عمر و بن العلاء بصری «۵» ۴- امام یعقوب حضرمی «۶» ۵- امام عاصم بن ابی النجود کوفی «۷» «بیشتر» علما به شناخت علم وقف و ابتداء بسیار توجه می کردند و مردم را به تعلیم و تعلم آن‌ها وامی‌داشتند و به شأن آن‌ها اهمیت و ارزش قابل توجهی می‌دادند برای اینکه اثر زیادی در حسن تلاوت و نیکویی قرائت دارند.

ای بسا وقف یک قاری بر روی یک کلمه شنونده را بیدار کند و نظر او را به معنی آیه جلب و مقصود از آن را درک نماید و نیز ممکن است در وصل کلمه‌ای به کلمات بعدی معنی فاسدی ایهام شود.

---

(۴)- امام ابو نافع ابن ابی نعیم در سال ۱۶۹ ه. ق از دنیا رفت.

(۵)- ابو عمرو بن العلای بصری در سال ۱۵۴ ه. ق وفات یافت.

(۶)- وادی حضر موت منطقه‌ای کوهستانی است و در جنوب جزیره العرب بین حجاز و یمن و عدن و دریای عمان قرار دارد سکنه آن اغلب شیعه و شافعی مذهب هستند در ابتدای وادی آتش فشان برهوت که هم اکنون فعال است دیده می‌شود امام یعقوب از اهالی این منطقه بود و در سال ۲۰۵ ه. ق در ۸۸ سالگی دار فانی را وداع کرد.

(۷)- امام عاصم بن ابی النجود کوفی در سال ۱۲۸ یا ۱۲۷ ه. ق در گذشت

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۵

مثال‌هائی در این مورد

و از مثالهای این مورد است گفته خـدای تعالی در سوره یونس ۱۰ آیه ۶۵ «وَ لا یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّهَ لِلَّهِ جَمِیعاً هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» اگر قاری بر روی کلمه «قولهم» وقف کنـد و سـپس «فَإِنَّ الْعِزَّهَ لِلَّهِ جَمِیعاً» را قرائت نماید- شـنونده می‌فهمد که آیه رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله را نهی می‌کنـد از محزون شـدن به گفته‌هـای مشـرکین نسـبت به آن حضـرت که به مقـام منیـع او نالایـق و ناشایسـته می‌باشد.

چنانکه می‌فهمـد که معنی «فَإِنَّ الْعِزَّهَ لِلَّهِ جَمِیعاً» در آیه کریمه تعلیلی است بر نهی شـدن آن حضـرت از انـدوهگین شـدن- در برابر نسبت‌های ناروای مشرکین به آن بزرگوار.

اما اگر قـاری «قولهم» را به «فَإِنَّ الْعِزَّهَ لِلَّهِ جَمِیعـاً» وصـل نمایـد در وهله اول به ذهن شـنونده چنین خطور می‌کنـد که «فَإِنَّ الْعِزَّهَ لِلَّهِ جَمِیعـاً» از گفته‌هـای مشـرکین است و این معنی باطـل است پس لزوم وقف کردن بر «قولهـم» حتمی می‌باشـد بـا این قصـد که معنی صحیحی بدست آید و معنی فاسد و قبیح از بین برود.

بعضی از فضلا گفته‌اند:

در مواردی وقف مـذهب اهل سـنت را از مـذهب معتزله مشـخص می‌کند مثل وقف کردن بر روی کلمه «و یختار» در قول حضـرت حق در آیه ۶۸ سوره قصص/ ۲۸ «وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ» زیرا وقف

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۶

بر روی آن کلمه مذهب اهل سنت را در بردارد و آن این است که اختیار تنها برای خدای تعالی ثابت است. و نفی اختیار از بندگان او می‌کند.

و بر این اسـاس کلمه «ما» در (ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ) ما نافیه خواهـد بود به خلاف این که قاری «یختار» را به ما بعـد آن وصل کنـد که در این صورت «ما»، ماصول تلقی شده معنی چنین می‌شود که بندگان را حق اختیار وجود دارد و خدا برای بندگان همان را انتخاب و اختیار می‌کند که خود آنرا اختیار می‌کنند و این معنی منطبق بر مذهب معتزله می‌باشد. «۸»

---

(۸)- در آیه کریمه، بالاـ نه تاییـدی وجود دارد به اینکه نظر اهـل سـنت درست است و نه دلیلی به آنکه عقیـده اهـل اعتزال درست است، نظر اهل سنت این است که می‌گوید:

بندگان از خود اختیاری ندارند و افعال به اجبار از آنها سر می‌زند و در جای خود اسـتدلال شده که این نظریه به هیچ وجه درسـت نیست زیرا قصـد و مباشـرت هر کس در عمل کاملًا محرز و مسـلم است و خـدا برتر از این تصور می‌باشـد که بنده‌اش را مثلًا به کار زشتی مجبور کند و سپس او را به خاطر همان کار معذب گرداند.

نظر اهل اعتزال که می‌گویند خدا همان را اختیار می‌کند که بندگان اختیار می‌کنند؛ در عین صحت به این آیه مربوط نمی‌شود زیرا (مـا) در (مـا کـانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ) مـاء موصول نیست بلکه مـاء نافیه است النهایه بایـد عرض کنم که در آیه به این مسأله اشاره است که خدا خلق می‌کند هرچه را بخواهد و اختیار می‌کند هرچه را بخواهد مثل اینکه چه کسـی پیامبر باشد چه کسـی جانشـین پیامبر باشد اختیار پیامبر در دست مردم نیست اختیار ولی در دست مردم نیست.

- صاحب مجمع البیان بعد از اشاره به اختلاف نظر مفسران در آیه و تقدیر آن به دو

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۷

مؤلفان این فن

با اینکه علماء پشت سر هم به این علم توجه داشته‌اند و فراوان تحریض و تشویق کرده‌اند که مردم مسلمان این علم را یاد گیرند و یاد

- صورت و شرح مختصر آنها نوشته است:

حقیقت معنی به هر دو تقدیر این است که خدای سبحان بر می‌گزیند و گزینش از آن اوست و دیگران را «استعداد» گزینش نیست زیرا:

(۱) گزینش واجب است با علم و آگاهی کامل به حالات مختلفه آنچه یا آنکه برگزیده می‌شود انجام گیرد و چنین مطلعی غیر از خدا وجود ندارد.

(۲) گزینش انتخاب چیزی یا کسی است که بهترین می‌باشد و چگونه از بین اشیاء بهترین را بر می‌گزینند آن کس که آنها را نمی‌شناسد (ص ۲۶۳ جلد ۷ و ۸ چاپ اسلامیه).

صاحب التفسیر الحدیث محمد عزه دروزه می‌گوید:

بعضی از مفسران می‌گویند: آفرینش و گزینش به طور مطلق با خدای تعالی است و از غیر او توان اختیار سلب شده است. «خیره هم به معنی برگزیدن و هم به معنی برگزیده» است.

و بعضی می‌گویند: خدای تعالی برای بندگان خود برمی‌گزیند آنچه را اصلح باشد و برای پیامبری برمی‌گزیند هر کس را اصلح باشد، کفار حق ندارند برحسب تمایلات خود کسی یا چیزی را انتخاب کنند. در این آیه رد است به کفاری که به گزینش حضرت محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم اعتراض می‌کنند و می‌گویند: بهتر بود یکی از بزرگان مثل ولید بن مغیره یا عروه بن مسعود ثقفی که در مکه و طائف سکونت دارند به پیامبری انتخاب می‌شدند و قرآن به یکی از آن دو

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۸

بدهند با این حال به تألیف کتاب در این باره، تا آنجا که می‌دانیم غیر از چند نفر انگشت شمار همت نکرده‌اند «و مؤلفان این علم عبارتند از»:

- نازل می‌شد و این همان است که آیه ۳۱ سوره زخرف/ ۴۳ «قالُوا لَوْ لا نُزِّلَ هـذَا الْقُرْآنُ عَلی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمٍ» به آن اشاره می‌کند.

ضمایر در دو آیه ایکه مورد بحث است و آیه بعد از آن: «وَ رَبُّکَ یَعْلَمُ ما تُکِنُّ صُدُورُهُمْ وَ ما یُعْلِنُونَ» آیه ۶۹ سوره قصص/ ۲۸ به کفار بر می‌گردد کفاری که در آیات قبلی موضوع سخن می‌باشند.

و این- مساله، یعنی عود ضمایر به کفار- معنی اول آیه مورد بحث را نقض می‌کند زیرا معنی مزبور شامل همه مردم از مسلمانان و کافر است و به معنی دوم وجاهت و رجحان می‌دهد ... ضمن اینکه به نظر می‌رسد بین محتوای آیه، با این معنی که مطلق اراده و اختیار از آن خدا است و دیگران هیچ گونه اختیاری ندارند تناقض وجود دارد با محتوای آیات فراوانی که بیان می‌کنند انسان صاحب اراده است صاحب اختیار است و ثواب و عقاب بر کارهای وی مترتب می‌شود بر هر کاری که انجام می‌دهد ...) ص ۲۰۴ و ص ۱۰۳ جزء سوم.

با تفصیلی که گذشت ملاحظه می‌فرمائید غرض از آیه کریمه نفی اختیار از بندگان به طور مطلق و به صورت عام نیست تا دلیلی باشد بر کسی که خود را در انجام اعمال و انتخاب احوال مجبور می‌داند و بعید است که با داشتن این نظر خود را برای انتخاب خلیفه مختار و مجاز بداند! آری مقصود از آیه با توجه به تفصیلی که گذشت عدم اختیار ایمان و کفر و عدم اختیار در انجام اعمال خیر و شر نیست و در همه آنها انسان دارای اراده و اختیار است و گرنه دعوت، تربیت، جزا و پاداش همه بی‌معنی خواهند بود.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۹

۱- امام ابو عمرو عثمان بن سعید دانی که در سال ۴۴۴ هجری قمری وفات یافته و کتابی به نام «المکتفی» دارد.

۲- امام ابو عبد اللّه محمد بن طیفور سجاوندی، که کتابی بنام «الوقف و الابتداء» نوشته است.

۳- علامه ابو محمد حسن بن علی ابن سعید عمانی که کتاب او بنام «المرشد» بوده و ما از این کتاب چیزی نمی‌دانیم جز اینکه شیخ الاسلام زکریای انصاری در کتاب «المقصد» گفته است که این مختصر مرشد است در وقف و ابتداء که آن را علامه حسن بن علی بن سعید عمانی به رشته تحریر کشیده است.

- در آیه این معنی وجود دارد که مصالح بندگان را خدا می‌داند خدا می‌داند چه کسی را پیامبری دهد «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ» خدا می‌داند چه کسی را خلیفه و امام خلق قرار دهد که (إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) (إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً) و وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِما يُوحى. هر معنی که برای (أَنَا اخْتَرْتُكَ) کردی همان را برای (و ربّك يختار ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) بکن و هر اختیاری که با توجه به آیه وَ اخْتارَ مُوسى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا به حضرت موسی و یا قوم او می‌دهی به خود بده.

تو در انجام اعمال مجبور نیستی و بی‌مدد خدای تعالی و به طور مستقل نیز از انجام هر امری چه جزئی و چه کلی ناتوانی (لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین) با توجه به اینکه به مصالح بندگان آگاهی نداری اختیار نبی و جانشین ولی نیز از اختیارات تو خارج می‌باشد.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۳۰

۴- امام محقق علامه محمد بن محمد بن یوسف معروف به ابن جزری که در سال ۸۳۳ هجری وفات یافته است کتاب او «الاهتداء الی معرفهٔ الوقف و الابتداء» نامیده می‌شود.

۵- شیخ فاضل احمد بن عبد الکریم اشمونی که کتابی بنام «منار الهدی فی بیان الوقف و الابتداء» دارد و کرارا به چاپ رسیده است.

خدای تبارک و تعالی به من الهام فرمود که پا جای پای علمای گذشته بگذارم، و در خدمت به قرآن عظیم از این ناحیه جلیله سهیم باشم، و کتابی در علم وقف و ابتدا بنویسم با این امید که خدا به من منت گذارد که در سلک و جرگه آنان قرار گیرم و زیر پرچم آنان محشور شوم، و در بهشت علیین با آنان به سعادت نایل آیم.

و نام این کتاب را «معالم الاهتداء الی معرفهٔ الوقف و الابتداء» گذاشتم و از خدای جلیل می‌خواهم که به وسیله آن نفعی را عاید جویندگان این علم جلیل از علاقمندان قرآن عظیم کند. و هو حسبی و نعم الوکیل.

مؤلف

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۳۱

نامگذاری وقفها

با همه عنایت و توجهی که گذشتگان صالح به وقف و شناختن آن کرده‌اند، و در تشویق به تعلم و تعلیم آن مبالغه نموده‌اند، نه از

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم و نه از یکی از صحابه، یا تابعین، یا ائمه مجتهدین نامگذاری وقوف، و تعریف هر یک از آنها طوری که، از دیگر انواعش مشخص و ممتاز شود چیزی نقل نشده است.

همه این موارد بعد از صدر اول «اسلام» صورت گرفته است و به همین لحاظ هم، در نظر علما در نامگذاری وقوف، و در اقسام آن اختلاف ایجاد شده، و هر فرقه‌ای از علما اصطلاح خاصی در این رابطه به کار برده است.

گروهی وقف را به پنج قسم تقسیم کرده‌اند:

لازم، مطلق، جایز، مجوز لوجه- جایز لوجه، مرخص ضروری.

در این گروه از علما امام ابو عبد اللّه محمد بن طیفور سجاوندی

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۳۲

صاحب کتاب «الوقف و الابتداء» و علامه مفسر نظام الدین حسن بن محمد بن حسین نیشابوری مؤلف کتاب «غرائب القرآن و رغائب الفرقان فی تفسیر القرآن» قرار دارند.

و طایفه‌ای تمایل نشان داده‌اند که وقف را به چهار قسم تقسیم نمایند.

تام، کافی، حسن، قبیح و در رأس این گروه دو امام بزرگوار قرار دارند.

۱- حافظ ابو عمرو عثمان بن سعید دانی صاحب تألیفات سودمند در فنون تجوید و قراءات که در سال ۴۴۴ ه. ق وفات یافته است.

۲- محقق مدقق، مرجع علمای قراءات در اعصار و امصار «ابن جزری» صاحب تألیفات بی‌نظیر از جمله «النشر فی القراءات العشر».

و این کتاب یگانه مرجع در علوم قراءات و تجوید می‌باشد.

با توجه به اینکه نامگذاری وقفها، و تقسیم آنها به اقسام معین، در صدر اول صورت نگرفته، و از امور اصطلاحی می‌باشد، و با توجه به این موضوع که در اصطلاح مناقشه نیست، بلکه جایز است هر کس به طوری که می‌خواهد از اصطلاح مخصوص استفاده نماید، صلاح را در این دیدم:

وقف‌ها را به صورت انحصاری و تحت قاعده‌ای طوری تقسیم نمایم که ضمن تعریف جامع و مانعی، قلمرو هر یک از آنها را،

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۳۳

با جزئیات آن روشن کنم. و با این حال در نامگذاری وقف‌ها و تقسیمات آن، از نامگذاری و تقسیم گذشتگان زیاد دور نشدم چنانچه انشاء اللّه خواهی دید.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۳۵

انواع وقف

قسم اول- وقف سنت

وقف جبرئیل و وقف اتباع نامیده می‌شود، و در ده جای قرآن کریم وجود دارد:

۱ و ۲- در «فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ» در سوره‌های بقره آیه ۱۴۸ و عقود آیه ۴۸ «۹» ۳- در «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ» در سوره مبارکه آل عمران/ ۳ آیه ۹۵ ۴- در «ما یَکُونُ لِی أَنْ أَقُولَ ما لَیْسَ لِی بِحَقٍّ» در سوره عقود آیه ۱۱۶ ۵- در «قُلْ هذِهِ سَبِیلِی أَدْعُوا إِلَی اللَّهِ» در سوره یوسف/ ۱۲ آیه ۱۰۸ ۶- در «کَذلِکَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ» در سوره رعد/ ۱۳ آیه ۱۷ ۷- در «وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها» در سوره نحل/ ۱۶ آیه ۵

---

(۹)- عقود نام دیگر سوره مبارکه مائده/ ۵ می‌باشد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۳۶

۸- در «أَ فَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً» در سوره سجده/ ۳۲ آیه ۱۸ ۹- در «فَحَشَرَ» در سوره نازعات/ ۷۹ آیه ۲۳ ۱۰- در «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» در سوره قدر/- ۹۷ این ده مورد را شیخ احمد بن عبد الکریم اشمونی در کتاب خود «منار الهدی فی بیان الوقف و الابتداء» به نقل از شیخ سخاوی باز آورده است.

۷ مورد دیگر بعضی از کسانی که در علم تجوید نوشته‌ای دارند ۷ مورد دیگر «از این نوع وقف» را اضافه کرده‌اند.

۱- در «أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ» در سوره یونس/ ۱۰ آیه ۲ ۲- در «لا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ» در آیه ۶۵ همان سوره ۳- در «إِنَّما يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ» سوره نحل/ ۱۶ آیه ۱۰۳ ۴- در «يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ» سوره لقمان/ ۳۱ آیه ۱۳ ۵- در «هُمْ أَصْحابُ النَّارِ» سوره غافر ۴۰ آیه ۴۳ «۱۰» ۶- در «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» سوره قدر ۷- در «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اسْتَغْفِرْهُ» سوره نصر/ ۱۱۰ آیه ۳

---

(۱۰)- غافر نام دیگر سوره مبارکه مؤمن می‌باشد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۳۷

بر این اساس وقف «سنت»، در ۱۷ محل می‌باشد. وقف در این محلها، وقف سنت، وقف جبرئیل، و وقف اتباع نام گرفته است زیرا چنین گفته‌اند که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم همیشه در این جاها وقف را رعایت می‌فرموده است.

ولی با بررسیهای فراوان در امهات کتب حدیث، سنت و تفسیر، و شمایل‌های اهل تجوید به اثر صحیحی یا حتی ضعیفی برنخوردم که دلالت به لزوم وقف در همه این موارد یا بعضی از آنها با توجه به سنت عملی یا قولی بنماید، شاید هم از این به بعد مدارکی به دست آوریم که اضطراب و قلق را از بین ببرد، و اطمینان دل را به همراه آورد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۳۹

قسم دوم- وقف لازم

وقف لازم ایستادن بر روی کلمه‌ای است که اگر به ما بعدش وصل شود معنایی غیر از معنای مقصود به خاطر می‌آید. محل این وقف در وسط و آخر آیات می‌باشد.

مثل: وقف بر روی کلمه اغنیاء در وسط آیه ۱۸۱ آل عمران/ ۳ «لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِياءُ» وقف بر روی کلمه «اغنیاء» لازم است زیرا اگر به بقیه آیه وصل شود خیال می‌شود «سَنَكْتُبُ ما قالُوا» هم از گفته یهودیان است و این معنی درست نیست به این دلیل که جمله، جمله جدیدی است برای تهدید وعید یهودیان که چنین عقیده ناشایست و سبکی را در خصوص خدای تعالی و خودشان اظهار می‌دارند. و بقیه آیه به این معنی است که ما اظهارات آنان را در علم خود حفظ می‌کنیم و مهمل نمی‌گذاریم و به طور حتم با توجه به این اعتقاد آنان را مجازات می‌کنیم با این بیان معلوم می‌شود که جمله

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۴۰

«سنکتب ...» گفته خدای تعالی است.

و مثل وقف بر روی کلمه «ولد» در وسط آیه ۱۷۱ سوره نساء/ ۴ از قول خدای سبحان «سُبْحانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ» وقف در روی کلمه ولد لازم است زیرا اگر به قول خدای تعالی «لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ» وصل شود چنین به نظر می‌رسد که «لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ» جمله‌ای است در محل رفع، بنابراین که صفت ولد باشد.

و در این صورت فایده آیه تنزیه خدای تعالی خواهد بود از داشتن فرزندی که مالک آسمانها و زمین است و این معنی مراد نیست بلکه مقصود تنزیه خدای تعالی از داشتن فرزند است دارای هر صفتی که باشد.

اما جمله «لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ» جمله جدید است و غرض از آن منزه نمودن خدای تعالی از داشتن فرزند است و بیان این مقصود که خدای عز و جل مالک همه موجودات جهان علوی و سفلی است، و چیزی از فرمانروائی او بیرون نیست.

و از مثالهای وقف لازم در آخر آیه، وقف کردن بر روی کلمه «النار» در قول حضرت پروردگار در آیه ۶ سوره غافر/ ۴۰ می‌باشد: «وَ کَذلِکَ حَقَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحابُ النَّارِ» در آیه فوق، وقف در «النّار» لازم است زیرا وصل آن به قول حضرت باری تعالی «الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ ...» در ذهن شنونده چنین وانمود می‌کند که اسم موصول صفتی است برای اصحاب آتش یعنی اصحاب

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۴۱

دوزخ کسانیند که عرش باریتعالی را حمل می‌نمایند.

در صورتی که چنین معنائی مقصود نمی‌باشد بلکه اسم موصول «الذین» مبتدای جمله جدیدی است که برای بیان احوال حاملان عرش که از فرشتگان مقرب می‌باشند آورده شده است.

وقف در این گونه موارد و امثال آنها لازم نامیده شده زیرا لازم و حتمی است. و معنی آن این نیست که به لحاظ شرعی لازم است، و قاری در انجام این کار مستحق ثواب می‌باشد، و با ترک آن مجازات می‌شود بلکه به این معنی است که وقف، برای زیبایی تلاوت و ادای استوار آیات لازم است. قرائت قاری زیبا، استوار و دارای بافت بدیع نخواهد بود مگر آنگاه که، این وقفها در آن مراعات شود.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۴۳

قسم سوم- وقف تام

وقف تام، وقف بر روی کلمه‌ای است که به ما قبل خود و یا به ما بعد خود تعلق و وابستگی ندارند نه از نظر معنی و نه از نظر لفظ و این وقف اغلب در آخر آیات و در پایان داستانهائی است که در قرآن ذکر می‌شود.

- ۱- و از مثالهای این نوع، وقف در «مبین» در قول حضرت باری تعالی بَلِ الظَّالِمُونَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ در آیه ۱۱ سوره لقمان/ ۳۱ می‌باشد. وقف در این کلمه، که ابتدای آیه است وقف تام است زیرا ما بعد آن تعلقی به آن ندارد، و نه ما قبلش به آن تعلق دارد، نه به لحاظ معنی و نه به لحاظ لفظ.

اما عدم تعلق لفظی به این صورت است که واو بعد از آن در آیه ۱۲ «وَ لَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ الْحِکْمَهَ ...» جهت استیناف و شروع جمله جدید» است نه برای عطف و نه برای حال.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۴۴

پس جمله بعد از «مبین» جمله دیگری است و ارتباط لفظی به ما قبل خود ندارد.

اما به لحاظ معنی هم تعلقی در بین نیست زیرا آیات گذشته نظر بندگان و دلهای آنان را متوجه می‌سازد به این که حق تعالی چه چیزهائی قرار داده است که نشانه‌های کمال قدرت او و دلایل روشنی از حکمت وی می‌باشند، امثال خلق آسمانها و برافراختن آنها با ستونهائی که دیده نمی‌شوند «۱۱» و گذاشتن کوههای ثابت و استوار در

---

(۱۱)- این ترجمه مطابق با تفسیری است که از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیه و الثناء به صورت زیر نقل شده است.

علامه در تفسیر المیزان ج ۱۶ ص ۳۳۴ مترجم و ۲۲۴ عربی در بحث روایتی آورده است در تفسیر قمی از پدرش از حسین بن خالد

روایت شده که گفت از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم معنای آیه در سوره و آیات/ ۵۱ (وَ السَّماءِ ذاتِ الْحُبُکِ) چیست. حضرت انگشتان خود را مشبک نمود و فرمود آسمان به این صورت به زمین محبوک (دوخته شده) است. پرسیدم، چطور محبوک به زمین است با اینکه خدا می‌فرماید: (رَفَعَ السَّماواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها) آیه ۲ سوره رعد/ ۱۳ فرمود:

سبحان اللّه مگر نفرموده (بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها) عرض کردم: بلی فرمود پس معلوم می‌شود ستونی هست ولی نمی‌بینیم. علامه در صفحات ۳۳۱ و ۲۲۲ همان جلد فرموده ... (کلمه ترونها) احتمال دارد قید توضیحی باشد و معنا این باشد که شما آسمانها را می‌بینید که ستون ندارد و احتمال هم دارد قید احترازی باشد و معنی چنین باشد (خدا آنها را بدون ستونی دیدنی خلق کرده) تا اشعار باشد به اینکه آسمانها ستون دارد لکن دیدنی نیست.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۴۵

روی زمین که زندگی انسانها در آن دچار اضطراب نشود و آفریدن و پراکنده ساختن انواع و اقسام جنبندگان در آن، و ریزش باران از آسمان و رویاندن گیاهان و درختانی که بینندگان را مسرور و شادمان می‌کند. و به این جهت خدای تعالی با مشرکین تحدی کرده و می‌فرماید: «هذا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِی ما ذا خَلَقَ الَّذِینَ مِنْ دُونِهِ ...» این‌ها آفریده‌های خدایند، به من نشان دهید که غیر او چه آفریده‌اند «۱۲» آنگاه آیات، با اشاره به این حکم که مشرکان ستمگر، از حق و حقیقت دور می‌باشند پایان می‌یابد.

آیات بعد به بیان داستان لقمان می‌پردازد و بیان سفارشات و اندرزهای خالصانه‌ای که به فرزندش ارائه می‌دهد و از او می‌خواهد که به آنها عمل کند.

ملاحظه می‌کنید که ارتباطی در معنی، بین آیاتی که وصایای لقمان را بیان می‌دارد با آیاتی که قبل از آن است وجود ندارد.

با این بیان هم تعلق لفظی و هم تعلق معنوی بین آیه «وَ لَقَدْ آتَیْنا

---

(۱۲)- تحدی یعنی دعوت کردن منکران به کاری که از انجام آن ناتوان هستند و در قرآن کریم در چند مورد تحدی وجود دارد و یکی همین مورد می‌باشد که در آیه ۱۱ سوره لقمان/ ۳۱ «هذا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِی ما ذا خَلَقَ الَّذِینَ مِنْ دُونِهِ» آمده است. نه موجوداتی که به‌عنوان خدا مورد پرستش بت‌پرستان قرار گرفته‌اند توان به وجود آوردن چیزی را دارند و نه پرستندگان آنها می‌توانند چیزی را نشان دهند که آنها بوجود آورده‌اند چنین چیزی وجود ندارد.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۴۶

لُقْمانَ الْحِکْمَةَ» و بین آیات قبل آن منتفی است و وقف در مبین به طوری که مقرر نمودیم، وقف تام می‌باشد.

- ۲- و نیز از مثالهای وقف تام، وقف کردن روی «حین» است در آیه ۱۴۸ سوره صافات/ ۳۷ «فَآمَنُوا فَمَتَّعْناهُمْ إِلی حِینٍ»، زیرا «حین» انتهای آیه است و قبل و بعد آن ارتباط لفظی و معنوی با هم ندارند.

نبودن تعلق لفظی به «فَاسْتَفْتِهِمْ أَ لِرَبِّکَ الْبَناتُ وَ لَهُمُ الْبَنُونَ»: به این لحاظ است که فاء در «فاستفتهم» فاء- فصیحت است «۱۳» و شرط مقدری را نشان می‌دهد و تقدیر این است که: وقتی داستان پیامبرانی را که گذشت دانستی برای کوبیدن کفار مکه از آنان درباره این تقسیم که بین خود و خدایشان انجام داده‌اند بپرس ...

و اما تعلق معنوی به این جهت نیست که: آیات قبل قسمتی از داستان پیامبران گذشته را یادآوری می‌کنند مثل نوح، ابراهیم، موسی، هارون، الیاس، لوط و یونس، و آیات بعدی مربوط به کوبیدن کفار قریش می‌شود در رابطه با نسبتی که، دلایل عقلی

---

(۱۳)- فاء فصیحت فائی است که برای روشن شدن مطلبی یا برای تبیین آن آورده می‌شود همین که از طرفداران این نظر که ملائکه دختران خدا هستند سؤال شود آیا دختران از آن خدا هستند و پسران از آن خودشان به ذهن ایشان خواهد آمد که واقعاً مساله به چه

صورت است؟ ممکن است ملائکه دختر و آنهم دختر خدا باشند.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۴۷

و نقلی به اثبات رسانده‌اند خدا از آن گونه نسبتها منزه و پاک می‌باشد حال که تعلق لفظی و معنوی وجود ندارد وقف کردن در حین «فَآمَنُوا فَمَتَّعْناهُمْ إِلی حِینٍ» به طوری که گفتیم وقف تام می‌باشد.

وقف در این موارد، و موارد مشابه تام نام دارد زیرا معنی در کلمه‌ای که وقف می‌کنیم تمام و کامل است و به ما بعد خود چه لفظاً و چه در معنی احتیاج ندارد.

وقف کردن، روی کلمه‌ای که وقف در روی آن، وقف تام به شمار می‌رود حتم نشده است بلکه جایز است آن را به ما بعد خود وصل کرد با این نظر که در وصل آن به مابعدش- خللی در معنی پیدا نمی‌شود و مطلبی خلاف مقصود به ذهن نمی‌آید گرچه به اعتبار تمام شدن کلام و عدم تعلق لفظی و معنوی وقف کردن سزاوارتر از وصل کردن است.

- ۳- امام محقق ابن جزری در کتاب النشر، و بعد از او به پیروی از وی، عده‌ای از مؤلفین گفته‌اند: گاه وقف قبل از انقضای فاصله، تام است. مثل وقف روی کلمه «اذله» در قول حضرت حق تعالی در آیه ۳۴ سوره‌ی نمل/ ۲۷ «وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِها أَذِلَّةً». که نهایت کلام بلقیس است. و پس از آن خدای تعالی می‌فرماید: «وَ کَذلِکَ یَفْعَلُونَ» که انتهای آیه است.

- ۴- گاه نیز وقف تام در وسط آیه است مثل قول خدای تعالی در آیه ۲۹ فرقان/ ۲۵ «لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ إِذْ جاءَنِی» و جاءنی پایان

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۴۸

حکایت ظالم ابی ابن خلف است و پس از آن خدای تعالی می‌فرماید «وَ کانَ الشَّیْطانُ لِلْإِنْسانِ خَذُولًا».

- ۵- گاه نیز پس از تمام شدن آیه است با فاصله یک کلمه مثل آیه ۹۰ سوره کهف/ ۱۸ «حَتَّی إِذا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَطْلُعُ عَلی قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْراً» و تمام کلام با کلمه کذلک» است که در ابتدای آیه بعدی قرار گرفته است و معنی این است که کار ذو القرنین چنین است.

- ۶- و مانند آیه ۱۳۷ سوره صافات/ ۳۷ «وَ إِنَّکُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَیْهِمْ مُصْبِحِینَ» و تمام کلام با کلمه «و باللیل» است که در ابتدای آیه بعدی است یعنی وقتی صبح می‌کنید و وقتی شب می‌کنید.

- ۷- و مثل آیه ۳۴ سوره زخرف/ ۴۳ «وَ لِبُیُوتِهِمْ أَبْواباً وَ سُرُراً عَلَیْها یَتَّکِؤُنَ» و تمام کلام با کلمه «زخرفا» است که در ابتدای آیه بعدی واقع شده است. تمام شد آنچه از نشر نقل شد.

همه موارد یاد شده را ابن جزری از کتاب «المکتفی فی الوقف و الابتداء» تالیف امام ابی عمر و عثمان بن سعید دانی نقل کرده است.

و به نظر من مثال زدن این آیات به عنوان وقف تام که در وسط آیات قرار گرفته به دلائلی که ذکر می‌کنیم از صواب به دور است: اما در آیه سوره نمل (مثال ۳) جمله «وَ کَذلِکَ یَفْعَلُونَ» احتمال دارد کلام خدا در لابلای کلام بلقیس باشد و با این جمله

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۴۹

معترضه «۱۴» بخواهد او را در ادعائی که در سابق آیه است «إِنَّ الْمُلُوکَ إِذا دَخَلُوا قَرْیَةً أَفْسَدُوها وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِها أَذِلَّةً» تصدیق فرماید و احتمال دارد دنباله سخن بلقیس باشد به عنوان تاکید توصیفی که از پادشاهان کرده است و بیان این مطلب که این کار عادت دائمی پادشاهان است و تقریبا هیچ پادشاهی از این وصف مبرا نیست. و بنابر هر دو احتمال امکان ندارد وقف در کلمه اذله وقف تام باشد.

اما در آیه فرقان مثال ۴- وَ کانَ الشَّیْطانُ لِلْإِنْسانِ خَذُولًا باز دو وجه موجود است:

وجه اول: امکان دارد «وَ کانَ الشَّیْطانُ لِلْإِنْسانِ خَذُولًا»، از سخن ظالم ابی بن خلف باشد و دوستش را که وی را گمراه ساخته شیطان بنامد زیرا گمراه کردن یکی از اوصاف خاص شیطان است. یا

---

(۱۴)- در یک عبارت که از چند جمله ترکیب یافته، گاه یک یا چند جمله به چشم می‌خورد که بودن آنها ضروری نیست این گونه جملات را، معترضه می‌گویند و شعر سعدی در این باره که مثال آن را در بردارد مناسب می‌باشد:

چه خوش گفت فردوسی پاک زاد«که رحمت بر آن تربت پاک باد»

میازار موری که دانه کش است‌که جان دارد و جان شیرین خوش است نبودن جمله «که رحمت بر آن تربت پاک باد» تأثیری در رساندن معنی مقصود ندارد و جمله معترضه‌ای است که وارد شعر مزبور شده است.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۵۰

قصدش از شیطان همان ابلیس باشد زیرا هم اوست که وادارش کرده با گمراه کنندگان نشست و برخاست نماید که با وسوسه‌ها و اغواهای خود او را به مخالفت با رسول اللّه بکشانند، بنابراین وجه، وقف بر کلمه «جاءنی» وقف تام نمی‌باشد، زیرا «وَ کانَ الشَّیْطانُ لِلْإِنْسانِ خَذُولًا» قسمتی از گفته می‌باشد.

وجه دوم: این قول، قول خدای تعالی می‌باشد. و با این برداشت مراد از شیطان همان ابلیس است زیرا او وادار کرده است که ظالم گمراه کنندگان را دوست خود بگیرد و با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم مخالفت بورزد و هم او باعث خواری او شده است.

و بنابراین، وقف در روی «جاءنی» نیز وقف تام نمی‌باشد، زیرا این گفته، «وَ کانَ الشَّیْطانُ لِلْإِنْسانِ خَذُولًا» اگر چه از کلام خدای تعالی است، مضمون پیش را تقریبا تائید، و معنای آن را تاکید می‌کند، پس بین آنها ارتباط معنوی محکمی وجود دارد.

و اما آیه کهف مثال ۵- هرگز ممکن نیست که وقف در آن روی لفظ «کذلک»، وقف تام باشد.

زیرا کلام درباره ذوالقرنین، در قول حق تعالی «کذلک» پایان نیافته است و آیات بعدی، همچنان، از احوال و امور وی گفتگو می‌کند.

اگر خواستی، قول خدای تعالی «وَ قَدْ أَحَطْنا بِما لَدَیْهِ خُبْراً ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً حَتَّی إِذا بَلَغَ بَیْنَ السَّدَّیْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِما قَوْماً لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلًا» تا آخر آیات را بخوان

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۵۱

با توجه به این موضوع، چگونه وقف بر «کذلک» می‌تواند وقف تام باشد در صورتی که بین گذشته و بعد آن ارتباط محکم و استوار و وابستگی کاملی بین بعضی از آیات با بعضی دیگر وجود دارد.

و اما آیه صافات- مثال ۶- روا نیست گفته شود: وقف در «و باللیل» وقف تام می‌باشد. زیرا مخاطبها در آیه مبارکه «وَ إِنَّکُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَیْهِمْ مُصْبِحِینَ» همان مخاطبهای قول خدای تعالی «أَ فَلا تَعْقِلُونَ» هستند و آنان کفار مکه می‌باشند و با توجه به این که مخاطب‌های صدر آیه و عجز «۱۵» آن یکی باشد وقف در اثنای آنها نمی‌تواند وقف تام باشد.

و اما قول خدای تعالی در سوره زخرف مثال ۷- «و زخرفا» نمی‌تواند با وجود اسم اشاره در قول حق تعالی «وَ إِنْ کُلُّ ذلِکَ لَمَّا مَتاعُ الْحَیاةِ الدُّنْیا»، وقف تام باشد زیرا این اشاره به جملات گذشته برمی‌گردد، که در قول حضرت حق «وَ لَوْ لا أَنْ یَکُونَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً ...» به آنها دلالت است و با این بیان دقیق، به وضوح، بی هیچ اشکال و ایرادی آشکار می‌شود که اعتقاد به وقف تام، در موارد یاد شده بالا، اعتقادی دور از حقیقت و صواب می‌باشد.

و مثال صحیح برای وقف تام که در اثنای آیات موجود است.

(۱۵)- اول و آخر آیه را به ترتیب «صدر و عجز» می‌گویند و گاه از عجز به ذیل هم تعبیر می‌کنند.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۵۲

الف- وقف بر «هـذا ذِکْرٌ» در آیه ۴۹ سوره ص ۳۸ است زیرا که «هذا ذِکْرٌ» جمله‌ای است مرکب از مسنداليه و مسند، و مقصود از آن جدا کردن ما قبل از ما بعد است و از آن برای انتقال از موضوعی به موضوعی و از داستانی به داستانی استفاده می‌شود، پس از آنکه خدای تعالی در آیات قبل بخشی از داستانهای پیامبران گذشته، امثال حضرت داود، سلیمان ایوب، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، اسماعیل، یسع، و ذی الکفل علیهم السلام را یادآوری می‌کند و انواع بلا و اقسام گرفتاری‌ها را که آن بزرگواران داشته‌اند متذکر می‌شود تا از این راه دل پیامبرش حضرت محمد صلی اللّه علیه و آله را محکم سازد می‌خواهد که در آیات بعدی آنچه را برای بندگان متقی خود از حسن مآب و جزیل ثواب، و نعیم مقیم، و برای اهل طغیان و عصیان، از سوء عاقبت و عذاب دردناک آماده ساخته است یاد آوری فرماید. جمله «هذا ذکر» فصل بین دو مقام و تمییز بین دو مقصد است.

یعنی با آوردن این جمله، اعلام شده که نوعی از کلام پایان یافته و بیان نوع دیگری در حال شروع می‌باشد.

و بنابراین و او در قول حق تعالی «وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ لَحُسْنَ مَآبٍ» برای استئناف و جمله بعد از آن جمله مستانفه و به منظور بیان سرانجام کار متقیان و طاغیان، پس از بیان احوال پیامبران گذشته می‌باشد و با این توضیح هیچ ارتباطی نه لفظی و نه معنوی، بین آیات سابق با «هذا ذکر» و آیات بعد آن وجود ندارد و به همین جهت وقف در آن که در

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۵۳

وسط آیه قرار گرفته وقف تام می‌باشد.

ب- و از مثالهای وقف تام، که باز در اثنای آیه قرار گرفته، وقف بر کلمه «الصالحات» می‌باشد در قول حق تعالی در آیه ۲۳ سوره شوری/ ۴۲ «ذلِکَ الَّذِی یُبَشِّرُ اللَّهُ عِبادَهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» زیرا ابتدای آیه متضمن مژده خدای تعالی بر مؤمنان فرمانبر است که در روضه‌های بهشت خواهند بود.

و وسط و انتهای آن متضمن دستور خدای تعالی است مر رسول گرامی‌اش محمد بن عبد اللّه صلی اللّه علیه و آله را که به قوم خود بفرماید «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی» از شما چیزی نمی‌خواهم در برابر اینکه شما را به ایمان و اطاعت دعوت می‌کنم جز اینکه ادا کنید آنچه را بین من و شما از خویشی وجود دارد. یعنی شما قوم من هستید و از سزاوارترین کسانی می‌باشید که از من اجابت و اطاعت می‌کنند اگر چنانچه از اجابت و اطاعت کردن من، امتناع بورزید، لااقل حق خویشی را حفظ کنید، وصله رحم مرا بجای آورید، و با اذیت و آزار متعرض من نشوید «۱۶».

(۱۶)- در قرهٔ العین من البیضاوی و الجلالین فی تفسیر غریب القرآن. نوشته النبهانی ص ۳۸۳ ذیل آیه کریمه آمده است.

به تبلیغ رسالت- اجری نمی‌خواهم به غیر از- موده قربی یعنی خویشان مرا دوست بدارید.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۵۴

پس از این توضیح خواهی دید که جمله «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی» با ما قبل خود نه از جهت لفظ و نه از حیث معنا

و در کتاب التفسیر الحدیث جلد ۵ ص ۱۷۵ به نقل از تفسیر مجمع البیان آمده است:

انصار پیش پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: اگر کارها برایتان مشکل شد این اموال ما در اختیار شما باشد

بدون هیچ ناراحتی و بی هیچ اشکال آنها را صرف راه انداختن امور کن این آیه نازل شد و پیامبر برایشان قرائت کرد و فرمود خویشان مرا پس از من دوست بدارید، سر تسلیم فرود آورده بیرون رفتند و منافقان اظهار داشتند این موضوع را از نزد خود ساخته و خواسته است بعد از وی نزد خویشان او خوار و زبون باشیم خدا این آیه را نازل فرمود. (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً) آیا می‌گویند این مطلب را به خدا به دروغ نسبت داده است ...؟ این آیه را برایشان تلاوت کرد گریستند و عرصه برایشان تنگ شد پس خدا آیه بعدی را نازل فرمود: و هو الذی یقبل التوبهٔ عن عباده، پیامبر کسی را به دنبال آنان فرستاد و مژده به آنان داد.

غرض این است که معنی الا الموده فی القربی به آن صورت نیست که مرحوم مؤلف در تفسیر آن متذکر شده بلکه همان طوری که ملاحظه می‌فرمائید بنا به نوشته نبهائی از جلالین یعنی به شهادت سه تن از مفسران اهل سنت و جماعت منظور از «الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى» خویشان رسول اللّه هستند و مراعات خویشان خود آن بزرگوار یا قریش مطرح نیست مضاف بر اینکه تعبیر مؤلف با شأن نزول تطبیق نمی‌کند زیرا طرف، خطاب مسلمانان هستند و پیامبر اکرم از کافران اجری نمی‌خواهد بلکه از مسلمانان که در اثر ارشادات آن بزرگوار هدایت یافته‌اند انتظار دارد با جانشینان او و نزدیکانش به دوستی و محبت رفتار کنند.

آری خبری که از تفسیر حدیث از تفسیر مجمع البیان آوردیم صراحت در دوست داشتن خویشان آن بزرگوار و حتی اطاعت از آنان دارد.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۵۵

رابطه‌ای ندارد بنابراین وقف در روی کلمه (الصالحات) وقف تام می‌باشد.

علامه مرعشی گفته است:

اگر بگوئی:

به نظر امام دانی «وقف تام در پایان و انتهای قصص و داستانها است و این مطلب دلیل است به این که جملات یک داستان برخی به برخی تعلق دارد و لازمه آن این است که در اثنای داستان حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام و داستانهای مشابه آن وقف تامی وجود نداشته باشد با اینکه امام دانی در سوره یوسف اظهار داشته است وقف در «عَلِيمٌ حَكِيمٌ» هم چنین وقف در «الخاسرون»- وقف در «لا یشعرون» وقف تام می‌باشد در صورتی که این وقفها در اثنای داستان یوسف قرار دارد؟

جواب می‌دهم:

در سوره یوسف داستانهای متعددی است که تعلق به حضرت یوسف دارد قصه خواب دیدن او در «عَلِيمٌ حَكِيمٌ» و قصه توطئه برادران وی و دور کردن او از جلو چشم پدر در «الخاسرون» و داستان آنچه نسبت به وی روا داشتند در «لا یشعرون»، تمام می‌شود و وضع تا آخر داستان هم که به آن حضرت تعلق دارد چنین است. بدین ترتیب همه قصه‌های متعلق به آن بزرگوار روی هم داستان واحدی را تشکیل می‌دهند که در سوره یوسف آمده است و این وحدت، وحدت اعتباری

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۵۶

است نه وحدت حقیقی «۱۷». و پایان قصص قرآن کریم را فقط معدودی از علما درک می‌کنند انتهی.

---

(۱۷)- از نقطه نظر اینکه آنچه در خصوص حضرت یوسف در قرآن کریم آمده همه مربوط به آن حضرت می‌باشد می‌توان گفت: همه آنها با این اعتبار یک داستان است یعنی وحدت آنها اعتباری است.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۵۷

قسم چهارم وقف کافی:

اشاره

وقف کـافی، وقف روی کلمه‌ای است که جمله بعـدش به آن کلمه و به مـا قبل آن تعلق لفظی نـدارد ولی با آن و یا با جمله ما قبل خود از حیث معنی مربوط می‌باشـد. این وقف در پایـان آیـات، در وسـط آنهـا قرار می گیرد. و از مثالهـای این گونه وقف در پایـان آیات، وقف در کلمه «لا یعقلون» در آیه «إِنَّ الَّذِینَ یُنادُونَکَ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ» (حجرات/ ۴۹ آیه ۴) است.
و چگونه این وقف در آنجا وقف کافی است؟ به این دلیل که آیه/ ۵ آن این آیه است:
«وَ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّی تَخْرُجَ إِلَیْهِمْ لَکـانَ خَیْراً لَهُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ» و به مـا قبـل به لحـاظ لفظ ربطی نـدارد با این اعتبار که جمله مستانفه است ولی به جهت معنی با آیه ما قبل خود ارتباط دارد زیرا همه آیات در صدد
معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۵۸
بیان مقام والای پیامبر اکرم صـلی اللّه علیه و آله و سـلم و منزلت رفیع آن بزرگوار در پیشگاه خدای تعالی و در این رابطه هستند که به تعظیم و احترام آن بزرگوار و حفظ آداب گفتگو و خطاب با حضرتش تاکید کنند.
نباید کسـی در حضور آن نبی گرامی صدای خود را بلندتر کند و نباید او را مثل رقیب و همتای خود صدا بزند و نباید او را از کنار دیوار خانه‌اش مورد خطاب خود قرار دهد.
بایـد صـدای مؤمنان در حضورش، از صـدای او پائین‌تر باشـد و با نـدای یا رسول اللّه- و نه یا محمد- او را صدا کنند ... و ... و ... با این نظر که بین معانی آیات رابطه معنوی محکمی وجود دارد وقف در «لا یعقلون»- کافی است.
و از مثالهـای وقف کـافی در وسـط آیات وقف بر «نفوسـکم» است در آیه ۲۵ سوره اسـراء/ ۱۷ «رَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِمـا فِی نُفُوسِـکُمْ». زیرا جمله بعـدی آن «إِنْ تَکُونُوا صالِحِینَ فَإِنَّهُ کانَ لِلْأَوَّابِینَ غَفُوراً» جمله جدیـدی است و محلی از اعراب نـدارد و در جواب سؤال مقـدر که از جمله قبل ناشـی شده آمده است وقتی خدای متعال فرمان داد که با پدر و مادر به نیکوئی رفتار شود و بر حذر داشت از اینکه انسان عاق والدین خود باشد حق بود سؤال کننده‌ای چنین سؤال کند:
اگر از انسان در رابطه با والدین خود لغزشی سر زد و اشتباهی رخ
معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۵۹
داد عاق والـدین خواهـد شـد؟ به او جواب داده شده که: «إِنْ تَکُونُوا صالِحِینَ فَإِنَّهُ کانَ لِلْأَوَّابِینَ غَفُوراً» اگر در نیک رفتاری با پدر و مادرتان و احترام و تعظیم آنان و مهربانی به ایشان، و قیام به ادای حقوقشان صادق باشـید و از عاق والـدین شـدن احتراز کنیـد و در عین مراعات جفایی از شـما سـر بزند یا لغزشـی درباره آنان از شما ظاهر گردد و در این باره به خدای لا یزال روی آورید و استغفار کنید و با ندامت و پشـیمانی و به جهت اطاعت به سوی پدر و مادرتان برگردید خدای تعالی از فرط محبتی که به بندگان خود دارد توبه شما را می‌پذیرد و از لغزش شما که به اشتباه و یک باره از شما سرزده است می گذرد.
بـا این بیان واضـح می‌شود که جمله «إِنْ تَکُونُوا صالِحِینَ ...» به لحاظ معنی و نه به لحاظ لفظ با ما قبل ارتباط دارد و به همین جهت وقف بر «نفوسکم» وقف کافی است.
وقف در آنچه گفته شـد و امثـال آن، وقف کافی نام دارد زیرا به آن کلمه، بـدون در نظر گرفتن مابعـدش کفایت می‌شود به جهت اینکه لفظ تعلقی به مابعدش ندارد گرچه به لحاظ معنی با آن مربوط باشد.
حتم نشـده به اینکه روی کلمه‌ای که وقف بر آن کافی است حتما وقف شود بلکه جایز است به مابعدش وصل شود با این اعتبار که بین آن کلمه و مابعدش ارتباط معنوی وجود دارد گرچه به
معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۶۰
اعتبار کلام وقف بهتر از وصل به مابعد است مضافا به اینکه در لفظ بین آن دو تعلقی موجود نیست.

امام دانی، به جواز وقف کافی به حدیث ابن مسعود رضـی اللّه تعالی عنه استدلال کرده و حدیث این است: قال لی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم، اقرأ علی قال له ابن مسعود: اقرأ علیک و علیک انزل؟ قال صلی اللّه علیه و آله و سلم: انی احب ان اسمعه من غیری قال ابن مسعود:

فافتتحت سوره النساء فلما بلغت: «فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً» قال لی: حسبک، فنظرت الیه فاذا عیناه تذرفان،

ترجمه حدیث:

«عبدالله بن مسعود: می‌گوید رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم به من فرمودند برایم قرآن بخوان، من عرض کردم، من برای شما قرآن بخوانم در صورتی که قرآن بر شما فرود آمده است؟

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: من دوست دارم که قرآن را از کس دیگری بشنوم. ابن مسعود می‌گوید: با توجه به امر رسول خدا: تلاوت سوره نساء/ ۴ را شروع کردم وقتی به آیه ۴۱ آن سوره رسیدم «فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً» چگونه خواهد شد موقعی که از هر امتی شاهدی بیاوریم و برای آنان نیز تو را شاهد بیاوریم.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۶۱

رسول خدا به من فرمودند: بس است.

بروی آن حضرت نگریستم و دیدم چشمان او پر از اشک شده است «۱۸»

---

(۱۸)- با توجه به تفاسیر معتبره و روایت مرحوم طبرسی در احتجاج از حضرت امیر مؤمنان علیه الصلوهٔ و السلام که ما ترجمه قسمتی از حدیث یاد شده را اینجا می‌آوریم پیامبر ما صلی اللّه علیه و آله و سلم شاهد و ناظر همه جهان وجود است.

در قسمتی از حدیث که در خصوص اهل موقف می‌باشد حضرت می‌فرماید:

پیامبران احضار می‌شوند و از آنان خواسته می‌شود در رابطه با رسالتی که به عهده داشته‌اند و ادای آن رسالت به امتهای خود جواب دهند. پیامبران می‌گویند:

ما به امت‌های خودمان ادای رسالت کردیم.

آنگاه از امت‌ها سوال می‌شود که پیامبران به آنان ادای رسالت کردند یا خیر؟

در جواب این سوال کافران و منافقان هر امتی آمدن پیامبران و ادای رسالت آنان را منکر می‌شوند آنگاه حضرت این آیه را تلاوت فرمودند:

فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِینَ أُرْسِلَ إِلَیْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِینَ آیه ۶ اعراف/ ۷ یعنی هر آینه از آنان می‌پرسیم که پیامبران به سوی شان فرستاده شده بودند و از خود پیامبران نیز می‌پرسیم.

امتها در پاسخ این سوال می‌گویند:

ما جاءَنا مِنْ بَشِیرٍ وَ لا نَذِیرٍ آیه ۱۹ مائده/ ۵ یعنی:

به سوی ما نه بشیری آمد و نه نذیری (نه پیامبری دیدیم و نه جانشین پیامبری) آنگاه پیامبران از حضرت رسول اکرم می‌خواهند که در رابطه با ادای وظیفهایکه کرده‌اند گواهی بدهد.

آن حضرت گواهی می‌دهد که پیامبران راست می‌گویند و گواهی می‌دهد که

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۶۲

امام دانی گفته است:

- تکذیب کنندگان آن پیامبران، دروغ می گویند و به هر امتی از آن امتها می‌فرماید:
بلی «فَقَدْ جاءَکُمْ بَشِیرٌ وَ نَذِیرٌ وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ» آیه ۱۹ مائده/ ۵ یعنی آری، حق است که بشیر و نذیر به سوی شما آمدند و خدا بر هر چیزی توانا است، توانائی دارد که اعضای شما را به گواهی وا دارد و اعضایتان شهادت بدهند که پیامبران ادای رسالت کرده‌اند و به این لحاظ است که خدا به پیامبرش می‌فرماید:
فَکَیْفَ إذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً یعنی حال منکرین پیامبران چگونه خواهد بود وقتی که ما از هر امتی پیامبرشان را شاهد بیاوریم و ترا نیز شاهد بر آنان بیاوریم؟
اهل موقف یارای آن را نخواهند داشت که شهادت پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله را رد کنند زیرا از آن بیم خواهند داشت که خدا بر دهانهایشان مهر سکوت زند و اعضا و جوارحشان بر علیه آنان بر آنچه کرده‌اند گواهی دهد. آنگاه رسول اکرم بر علیه منافقان امتها و منافقان امت خود، و کافرانشان، گواهی می‌دهد که چگونه کفر ورزیدند و عناد و دشمنی نمودند و عهدی را که به عهده داشتند شکستند و چگونه سنت و آئین او را تغییر دادند و بر خاندانش ستم روا داشتند و به قهقرا برگشتند و مثل امتهای خائن و ظالم گذشته که بالنسبته به انبیای خود، عمل کردند. همه آن منکران وقتی وضعیت را به این روشنی ببینند می گویند:
رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَیْنا شِقْوَتُنا وَ کُنَّا قَوْماً ضالِّینَ آیه ۱۰۶ سوره مومنون/ ۲۳ خدایا شقاوت و بدبختی ما بر ما چیره شد و ما گواهی گمراه بودیم.
معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۶۳
این روایت دلیل بر جواز قطع «۱۹» بر وقف کافی است زیرا وقف روی کلمه «شهیدا» وقف تام نیست، بلکه به اعتبار معنی به ما بعد خود تعلق دارد زیرا معنی این است که حال مردم چگونه خواهد بود و در موقعی که چنین کاری صورت تحقق پذیرد «یَوْمَئِذٍ یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ عَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّی بِهِمُ الْأَرْضُ وَ لا یَکْتُمُونَ اللَّهَ حَدِیثاً» «۲۰» کسانی که کافر شدند و به رسول خدا عصیان ورزیدند دوست می‌دارند کاش که زمین برای آنان برابر می‌شد «زیرا نمی‌توانند از خدای تعالی داستانی از قبایح اعمال خود» را پنهان کنند.
ملاحظه می کنیم که ما بعد «شهیدا» به ماقبل آن مرتبط است و وقف تام روی «حدیثا» است به دلیل اینکه نهایت داستان بوده و در آخر آیه دوم قرار گرفته است.

---

(۱۹)- قطع عبارت می‌باشد از اینکه قرائت را ادامه ندهند و به کار دیگری مشغول شوند ولی پس از وقف در قسمتی از آیه، قرائت ادامه می‌یابد.
(۲۰)- آیه ۴۲ سوره نساء/ ۴، با توجه به آیات قرآن و تفاسیر مربوطه حیوانات نیز در روز قیامت محشور می‌شوند «وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ آیه ۵ سوره تکویر/ ۸۱» ولی پس از آن تبدیل به خاک می‌شوند.
کفار با دیدن این جریان آرزو می کنند ای کاش مثل حیوانات، با خاک یکسان می‌شدند و برای همیشه دچار عذاب نمی گشتند، چنانچه آیه مورد بحث کتاب و آیه «وَ یَقُولُ الْکافِرُ یا لَیْتَنِی کُنْتُ تُراباً/ ۴۰ سوره نباء/ ۷۸» به این آرزو اشاره دارند.
معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۶۴
و پیامبر به ابن مسعود امر فرموده است در: «شهیدا» قطع کند با اینکه «حدیثا» نزدیک بوده است.
پس این روایت به وضوح دلالت بر جواز قطع بر وقف کافی دارد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۶۵

قسمت پنجم وقف حسن:

وقف حسن، وقف بر روی کلمه‌ای است که مابعد آن به آن کلمه یا به ماقبلش به اعتبار معنی علاقه دارد و مرجحا تعلق لفظی ندارد.

پس در وقف حسن گزیری از ثبوت تعلق معنوی وجود ندارد اما تعلق لفظی مرحجا منتفی است.

تعلق معنوی عبارت از ارتباطی است که از جهت معنی بین کلمه‌ای که بر روی آن وقف شده با ماقبلش و یا مابعدش وجود دارد.

و اما تعلق لفظی این است که: بین کلمه‌ای که بر روی آن وقف شده با ماقبل و مابعدش از جهت اعراب رابطه‌ای موجود باشد، مانند اینکه جمله بعدی در موضع رفع یا موضع نصب یا موضع جر باشد با این اعتبار که خبر است، یا صفت، یا حال، یا معطوف و امثال آنها، مشروط به اینکه ماقبل آن، خود کلام تامی بوده

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۶۶

و فائده‌ای کافی داشته باشد و آنچه دانستن آن سزاوار می‌باشد این است که: لازمه تعلق معنوی تعلق لفظی نیست، به خلاف تعلق لفظی، که لازمه‌اش تعلق معنوی نیز هست.

در رابطه با وقف حسن برایت توضیح بیشتری می‌دهم و می‌گویم:

در جمله‌ای که بعد از کلمه موقوف علیها قرار گرفته تأمل کن خواهی دید که در آن دو وجه وجود دارد:

۱- اولی اینکه جمله بعدی جمله مستأنفه‌ای بوده و موضعی از اعراب نداشته باشد و برای تقریر مضمون قبلی بیاید یا علت و جهت آن را باز نماید و یا به شرح حکمت و فلسفه همان مطلب پیش و امثال اینها بپردازد. در این صورت ارتباط فیما بین دو جمله قبل و بعد معنوی است نه لفظی.

۲- دومی اینکه، موضعی از اعراب داشته باشد بر این مبنا که خبر یا صفت یا حال و یا غیر آنها است در این صورت، ارتباط بین دو مورد قبلی و بعدی، ارتباط لفظی و معنوی خواهد بود.

وجه اول به وجه دوم با توجه به آنچه ارجحیت آن را اقتضا می‌کند برتری دارد.

«حال» می‌گویم: وقتی جمله به این نحو بود وقف بر روی کلمه‌ای که قبل آن قرار گرفته، وقف حسن نام دارد. وقف کردن بر روی همان کلمه حتم نیست بلکه وقف کردن بر آن جایز- و به لحاظ وجه اول راجح اولی است و وصل به مابعد جایز است به

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۶۷

لحاظ وجه دوّم مرجح.

و از مثالهای وقف حسن، وقف بر روی کلمه «و برق» در قول حق تعالی در آیه ۱۹ سوره بقره «أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّماءِ فِيهِ ظُلُماتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ» می‌باشد.

زیرا جمله ما بعد آن «يَجْعَلُونَ أَصابِعَهُمْ ...» مستانفه است و موضعی از اعراب ندارد و جوابی است از سؤال ناشی از جمله قبل مثل اینکه کسی سؤال می‌کند:

«فما یصنعون اذا اصابتهم تلك الشدة» چه کار می‌کنند اگر این سختی بر آنان برسد؟» و در جواب گفته می‌شود که «يَجْعَلُونَ أَصابِعَهُمْ ...» این همان وجه راجح، در اعراب آن جمله است و همان است که محققان مفسران آن را تایید کرده و رجحان داده‌اند که از جمله مفسرین، علامه آلوسی در کتاب «روح المعانی» و حجت مفسران «ابوحیان» در کتاب «البحر المحیط» است. عبارت ابو حیان در «البحر المحیط» چنین است:

و جمله: «یجعلون ...» محلی از اعراب نـدارد زیرا جواب سؤال مقـدر است مثل این است که سؤال شده حال آنان با این رعد چگونه خواهد بود؟ و در جواب گفته شده است: «یجعلون ...»

«و قولی هست که جمله محلی از اعراب دارد و آن مجرور بودن است زیرا در محل صفت می‌باشد به آنچه حذف شده است.

مثل اینکه گفته شده جاعلین اصابعهم ...».

و برخی روا دانسته‌اند که در محل نصب باشد بنابر حالیت

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۶۸

از ضـمیری که در «فیه» قرار دارد و راجع به ذی الحـال، محـذوف است که الف ولاـم به جای آن قرار گرفته و تقـدیر «من صواعقه» می‌باشد.

و عبارت آلوسی در روح المعانی، با عبارت ابن حیان در روح و معنا فرقی ندارد.

و از مثالهای دیگر، وقف بر «آلهه» است در قول خدای تعالی در آیه ۲۳ سوره یس/ ۳۶ «أ أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَهً» زیرا جمله شرطیه «إِنْ یُرِدْنِ الرَّحْمنُ بِضُرٍّ ...» دو وجه دارد.

۱- جملـه مسـتانفه و فاقـد محلی از اعراب است. در سـیاق تعلیـل نفی که همزه اسـتفهام انکـاری به آن دلاـلت می‌کنـد و معنی نفی می‌دهد.

و تقدیر چنین است:

من خدایانی جز خدا را نمی‌پرستم زیرا اگر خدایتعالی بخواهد ضـرری به من برسد شفاعت این خدایان «به فرض که شفاعتی داشته باشند» به حال من نفعی نمی‌دهد و توانائی ندارند که مرا از آن ضرر رها سازند.

پس قول خـدای تعـالی «لاـ تُغْنِ عَنِّی شَـفاعَتُهُمْ شَـیْئاً» دلاـلت دارد که این بتهـا نزد خـدای تعالی جاهی و کرامتی ندارنـد و جمله «لا ینقذون» دلالت دارد که بتها قدرتی به اینکه از سـختی برهانند ندارند، و نفی قدرت با نفی انقاذ تعبیر شده است زیرا نفی انقاذ نتیجه انتفاء قدرت می‌باشد.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۶۹

۲- این است که جمله شـرطیه در محـل نصب است بر این مبنـا که صـفت آلهه باشـد و وجه اول به وجه دوم ترجیـح دارد زیرا وجه دوم، چنین ایهام می‌کند که آلهه‌ای هسـتند که نزد خدای تعالی جاه و کرامتی دارند و دارای این توانائی هسـتند که از ضـرر و زیان برهانند و این خلاف واقع است. «۲۱»

این وقف، وقف حسن نامیده می‌شود به اعتبار وجهی که وقف را جایز و ارجح می‌داند از وجهی که به وصل اولویت می‌دهد.

---

(۲۱)- این مـورد مفهوم مخـالفت وجه دوم است که مؤلف به آن اشـاره می‌کنـد یعنی خـدایانی را برمی‌گیرم که شـفاعت آنـان نزد خـدای مهربان پـذیرفته شود و بتواننـد مرا از ضـرری که او می‌خواهـد به من برسـد نجات دهنـد و چنین خدایانی به هیچ وجه وجود ندارند.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۷۱

قسم ششم وقف صالح

وقف صالح، وقف بر کلمه‌ای است که ما بعدش و یا ما قبلش با آن رابطه معنوی دارد.

و همچنین بنـابر راجـح، بین آنـان تعلق لفظی وجود دارد. پس در وقف صالـح وجود ارتبـاط معنوی ثـابت است و بنـابر راجـح تعلق

لفظی نیز بین آنان موجود می‌باشد.

یعنی وقف صالح و وقف حسن، هر دو در ثبوت ارتباط معنوی متفق‌اند.

و وجه امتیازشان از یکدیگر این است که در وقف حسن ارتباط لفظی بنابر راجح وجود ندارد و در وقف صالح وجود این ارتباط بنابر راجح ثابت است و بیان آن این است: جمله‌ای که بعد از کلمه موقوف علیها قرار می گیرد اگر دو وجه سابق در وقف حسن

معالم الاهتداء إلى معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۷۲

در آن وجود داشته باشد ولی وجه ثانی، بنابراین که جمله موضعی از اعراب داشته باشد، مثل اینکه خبر، یا صفت یا حال، ... به حساب آید، بر وجه اول راجح می‌باشد، و آن «وجه اوّل» نیز عبارت از این است که جمله مستانفه است و محلی از اعراب ندارد.

می گویم:

وقتی جمله به این صورت باشد وقف بر کلمه قبل از آن وقف صالح نام دارد، و افضل این است که کلمه به ما بعد خود با در نظر گرفتن وجه راجح وصل شود، و آن عبارت بود از اینکه جمله محلی از اعراب داشته باشد و با در نظر گرفتن وجه مرجوح وقف بر آن جایز می‌باشد و وجه مرجوع عبارت از این بود که جمله بعدی، جمله مستانفه بوده و محلی از اعراب نداشته باشد، پس وصل بهتر از وقف خواهد بود.

و از مثالهای وقف صالح، وقف بر کلمه «اهبطوا» در گفته حق تعالی در آیه ۳۶ سوره بقره «وَ قُلْنَا اهْبِطُوا» می‌باشد و دلیل آن این است که در جمله «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» که جمله‌ای است دارای مبتدا و خبر، دو وجه وجود دارد، و صحیح‌ترین آن دو وجه، چنان که علامه سمین گفته این است که: جمله یاد شده در محل نصب حالیت از واو «اهبطو» قرار دارد و تقدیر چنین است: «اهبطوا متعادین» یعنی- و گفتیم-: فرود بیائید در حالیکه برخی از شما دشمن بعضی دیگر هستید.

وجه دوم: این است که جمله «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» محلی از

معالم الاهتداء إلى معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۷۳

اعراب نداشته باشد و آن را جمله‌ای مستانفه فرض کنیم و قصد این باشد که از بودن عداوت بین آنان خبر داده شود.

در این وجه، وصل «اهبطوا»، به جمله بعدی از وقف بر آن بهتر خواهد بود گرچه «وقف نیز» جایز می‌باشد.

و باز از مثالهای آن، وقف بر روی کلمه «و عصینا» در قول حق تعالی در آیه ۹۳ سوره بقره «قالُوا سَمِعْنا وَ عَصَيْنا» می‌باشد.

و دلیل آن این است که جمله «وَ اشْرَبُوا ...» احتمال دارد بر مبنای حال بودن از فاعل «قالوا» با تقدیر «قد» در نزد بصریها و بدون در تقدیر بودن آن در نزد کوفیها در محل نصب باشد.

معنی در این صورت چنین خواهد بود که: گفتند: شنیدیم و مخالفت نمودیم و حال آنکه محبت گوساله به دلهاشان راه یافته بود.

و احتمال دارد جمله «و اشربوا» معطوف بر جمله «قالوا» باشد و احتمال می‌رود جمله مستانفه بوده و محلی از اعراب نداشته باشد و به جهت خبر دادن از این «حقیقت تلخ که در دلهای آنان مهر گوساله وارد شده و مزرع دل آنان با این آب، آبیاری شده است در عبارت» آورده شده باشد.

ولی نحوی بزرگ این نظر را تضعیف کرده است. او در تضعیف این وجه به قول حق تعالی «قُلْ بِئْسَما يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمانُكُمْ ...» استدلال کرده که جوابی است در برابر گفته آنان: «سَمِعْنا وَ عَصَيْنا» و اظهار داشته است که: بهتر است بین این جمله «بئسما ... «و

معالم الاهتداء إلى معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۷۴

جملات قبلی، جمله بیگانه‌ای وجود نداشته باشد. با این اعتبار وصل، عصینا ...» به ما بعد خود با توجه به دو نظر اول بهتر خواهد بود.

و وقف بر آن جایز خواهد بود با توجه به اینکه جمله بعدی، جمله مستانفه فرض شود گرچه ضعیف می‌باشد.

این وقف صالح نامیده شده زیرا کلمه صالح است به وقف کردن، به لحاظ وجه مرجوح و اگر چه وصل آن به مابعدش افضل باشد به لحاظ وجه راجح.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۷۵

قسم هفتم وقف جایز

وقف جایز، وقف بر روی کلمه‌ای است که جمله بعد از آن با آن یا با جمله قبل از آن رابطه معنوی دارد و بر سبیل جواز با آن یا با ماقبل آن رابطه لفظی دارد. توضیح مطلب اینکه، جمله بعد از کلمه موقوف علیها دو وجه سابق، در وقف حسن را داشته باشد ولی نتوان یکی را بر دیگری ترجیح داد بلکه بین آن دو وجه تساوی حاکم باشد. وقف بر این کلمه، وقف جایز نامیده می‌شود. به این معنی که وقف و وصل جایز است، بدون اینکه یکی بر دیگری، ارجحیت داشته باشد.

پس جایز بودن وقف با در نظر گرفتن وجه اوّل که مستانفه بودن جمله باشد و جواز وصل با در نظر گرفتن وجه دوم خواهد بود یعنی که جمله بعدی در محل خبر یا حال یا صفت است.

از مثالهای این وقف است:

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۷۶

۱- وقف بر روی کلمه «العذاب» در قول حق تعالی در آیه ۴۹ سوره بقره «یَسُومُونَکُمْ سُوءَ الْعَذابِ» می‌باشد به این دلیل که جمله «یُذَبِّحُونَ ...» احتمال دارد در محل نصب باشد بر حالیت از فاعل «یسومونکم» و یا جمله مستانفه بوده و محلی از اعراب نداشته باشد و جواب سؤالی باشد که از جمله «یسومونکم» به خاطر می‌رسد و مثل این است که سائلی می‌پرسد: «ما الذی ساموهم ایاه؟» در پاسخ گفته می‌شود: «یذبحون ...»

و ارجحیتی بین این دو احتمال موجود نیست بلکه هر دو برابرند.

۲- وقف روی کلمه «حسیسها» در قول حق تعالی در آیه ۱۰۲ سوره انبیاء/ ۲۱ «لا یَسْمَعُونَ حَسِیسَها» زیرا جمله «وَ هُمْ فِی مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خالِدُونَ» احتمال دارد در موضع نصب و حال از فاعل یسمعون باشد.

و احتمال دارد جمله مستأنفه بوده، محلی از اعراب نداشته باشد. و به منظور بیان بعضی از حالات اهل بهشت که یکی از آنها تنعم همیشگی و شادی دائمی است باشد. نه این تنعم را پایانی و نه آن شادی را نهایتی است.

این وقف، وقف جایز نامیده شد به این خاطر که با مقابل خود یعنی وصل برابر است و بر آن هیچ امتیازی ندارد.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۷۷

قسم هشتم وقف معانقه یا وقف مراقبه:

وقف معانقه یا مراقبه وقفی است که در آیه‌ای دو کلمه با هم باشند و بشود در هر یک از آنها وقف را انجام داد، اما زمانی که وقف بر یکی از آنها صورت بگیرد مانع وقف بر دیگری خواهد بود.

از مثالهای این وقف:

۱- آیه دوم سوره مبارکه بقره «ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً» است «ریب» و «فیه» دو کلمه نزد هم هستند و می‌شود در «لا ریب» و یا در «فیه» وقف کرد اما اگر در «لا- ریب» وقف کردیم نمی‌توانیم در «فیه» وقف کنیم بلکه در این صورت باید آن را به مابعدش وصل کرد و اگر بخواهند در «فیه» وقف کنند، وقف بر کلمه «لا- ریب» جایز نخواهد بود، بلکه وصل آن به کلمه «فیه» ضرورت دارد.

پس قاری بین وقف بر کلمه اول، و یا دوم، مختار است ولی

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۷۸

نمی‌شود روی هر دو آنها وقف کرد.

۲- آیه ۲۶ سوره مائده/ ۵ «قالَ فَإِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً» در این آیه دو کلمه، یکی «علیهم» و دیگری «سنهٔ» پهلوی هم قرار گرفته‌اند و بر روی هر یک از آن دو، وقف کردن جایز است ولی وقتی بر «علیهم» وقف شد وقف بر روی «سنهٔ» ممتنع بوده بلکه وصل آن به مابعدش واجب خواهد شد. و اگر قصد وقف بر روی کلمه «سنهٔ» باشد وقف بر روی «علیهم» ممتنع خواهد شد.

پس قاری اختیار دارد در روی یکی از دو کلمه «علیهم» و یا «سنهٔ» وقف کند ولی وقف در روی هر دو با هم جایز نخواهد بود.

علامه محقق ابن جزری در کتاب «النشر ...» گفته است:

«بعضی وقف روی کلمه‌ای را، و برخی دیگر وقف روی کلمه دیگری را جایز می‌شمارند در این صورت بین آن دو وقف مراقبه بر مبنای تضاد خواهد بود.

اگر روی یکی وقف شد وقف بر روی کلمه دیگر روا نخواهد بود، نظیر اینکه صاحب نظری وقف روی «لا ریب» را اجازه می‌دهد مسلما وقف بر «فیه» را اجازه نخواهد داد و کسی که وقف روی «فیه» را اجازه می‌دهد وقف بر روی «لا ریب» را اجازه نخواهد داد.

و اول کسی که وقف مراقبت را مورد توجه قرار داد امام استاد ابو الفضل رازی بود. این وقف بدان جهت وقف معانقت نام گرفته

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۷۹

است که هر یک از دو کلمه در یک محل واقع شده و همدیگر را به آغوش می‌کشند و بدان جهت وقف مراقبت نام دارد که قاری قرآن در حال قرائت، مراقبت محلی است که دو کلمه در آن جمع شده‌اند که روی یکی از آنها بایستد. یا از این جهت وقف را وقف مراقبت می‌گویند که:

شنونده مراقب قاری است و او را ملاحظه می‌کند تا کلمه‌ای را که بر آن وقف می‌شود بشناسد و در صورتی که در هر دو کلمه وقف کرد او را به وقف روی یکی از دو کلمه ارشاد و راهنمائی کند.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۸۱

قسم نهم وقف قبیح، و خود انواعی دارد.

نوع اول:

وقف روی لفظی باشد که شنونده معنائی از آن وقف درک نکند و فائده‌ای به دست نیاورد که سکوت بر آن صحیح باشد. برای اینکه ما بعد آن کلمه به اعتبار لفظ و معنی به همان کلمه به شدت مربوط است. مثل، وقف بر مبتدا و ابتدا به خبر. وقف بر روی انّ یا یکی از خواهرانش، یا وقف روی اسم انّ و شروع از خبر آن، وقف بر روی کان یا یکی از هم خانواده‌اش، یا وقف بر اسم کان و شروع از خبرش، وقف بر روی مفعول اول فعلی که دو مفعول منصوب می‌گیرد و ابتدا به مفعول دوم، وقف بر روی فعل شرط و ابتدا به جواب آن، وقف روی سوگند و ابتدا به جواب سوگند، وقف روی موصوف و ابتدا به

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۸۲

صفت، وقف بر روی مبدل منه و ابتدا به بدل، وقف روی مؤکّد و ابتدا به مؤکّد، وقف به عامل حال یا صاحب آن، و ابتدا به حال، وقف روی ممیز «به فتح یاء» و شروع به تمییز، و وقف روی مستثنی منه و ابتدا به مستثنی، و روی اسم موصول و ابتدا به صله آن، و روی فعل و شروع به مصدر آن، و روی فعل امر و ابتدا به جواب آن و از این قبیل وقفها که جمله روی آنها کامل نشده و معنایی از

آن به دست نمی‌آید و در این گونه موارد وقف کردن و ابتدا به مابعد جایز نبوده «و قبیح» است.

نوع دوّم:

وقفی که به فاسد کردن معنی و تغییر دادن حکم شرعی منجر می‌شود مثل وقف در کلمه «و لابویه» در آیه ۱۱ سوره نساء/ ۴، و آیه این است:

«یُوصِیکُمُ اللَّهُ فِی أَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ فَإِنْ کُنَّ نِساءً فَوْقَ اثْنَتَیْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَکَ وَ إِنْ کانَتْ واحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَ لِأَبَوَیْهِ لِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَکَ إِنْ کانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَواهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ کانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصِی بِها أَوْ دَیْنٍ ...» زیرا وقف در لفظ (لابویه) یکی از دو معنی را خواهد داد.

اول: در نصف ما ترک، دختر میت و پدر و مادر میت شریک

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۸۳

هستند.

دوم: نصف ما ترک سهم دختر و نصف دیگر سهم پدر و مادر میت است. در صورتی که هر دو معنی نادرست می‌باشد و حکم شرعی این است که:

دختر نصف ما ترک را سهم می‌برد اگر تنها فرزند میت باشد همان‌طوری که خدا می‌فرماید «وَ إِنْ کانَتْ واحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ» و پدر و مادر میت نیز هر کدام یک ششم ما ترک را سهم می‌برند اگر میت دارای فرزند پسر یا دختر باشد به طوری که خدا در این باره می‌فرماید:

«وَ لِأَبَوَیْهِ لِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَکَ إِنْ کانَ لَهُ وَلَدٌ» و ولد به معنی فرزند پسر و دختر هر دو می‌باشد و بر این اساس «وَ لِأَبَوَیْهِ لِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ» جمله جدید بوده و در صدد بیان اصول ارث بعد از بیان فروع ارث می‌باشد با توجه به موضوع فوق جای وقف در «فلها النصف» است و جای ابتدا در «و لابویه» ...

مثال دیگر، وقف در «و الموتی» در آیه ۳۶ سوره انعام/ ۶ «إِنَّما یَسْتَجِیبُ الَّذِینَ یَسْمَعُونَ وَ الْمَوْتی یَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ» است وقف در «و الموتی» این معنی را می‌رساند که:

مردگان نیز می‌پذیرند با آنان که می‌شنوند و حال آن که معنی اینطور نیست معنی این است:

مرده دلان که همان منکرین روز قیامت و نعمت و عذاب روز رستاخیز می‌باشند داعی ایمان را پذیرا نمی‌شوند و سخن او را جهت

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۸۴

اطاعت و انقیاد نمی‌شنوند، «ولی» به همین زودی خدا آنها را در روز رستاخیز مبعوث کرده، و در برابر کفرشان به سزای اعمالشان می‌رساند و از اینجا فهمیده می‌شود که جای وقف بر (یسمعون) و محل ابتدای مجدد «و الموتی یبعثهم اللّه ...» می‌باشد زیرا واو، واو استیناف است و جمله، جمله مستانفه که در صدد بیان حال کفار و مجازات آنها در روز آخرت می‌باشد.

و مانند وقف در کلمه «له» در آیه کریمه ۱۸ سوره رعد/ ۱۳ «لِلَّذِینَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنی وَ الَّذِینَ لَمْ یَسْتَجِیبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولئِکَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسابِ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ» مفهوم وقف در کلمه «له» اشتراک در مجازات کسانی است که خدا را پذیرا نشده‌اند، و مطیع و منقاد اوامر و احکامش نبوده‌اند با کسانی که به حضرتش ایمان آورده‌اند و اوامر و نواهی خدای مهربان را اطاعت کرده‌اند و هیچ تردید نیست که:

اشتراک که جزاء این دو گروه باطل است خدا در آیه ۲۸ سوره ص/ ۳۸ می‌فرماید:

«أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ کَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ کَالْفُجَّارِ» و در آیه کریمه ۲۰ سوره حشر/ ۵۹

می‌فرماید «لا یَسْتَوِی أَصْحابُ النَّارِ وَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفائِزُونَ»

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۸۵

و مثل آن وقف در «و ان یعودوا» در آیه کریمه ۳۸ سوره انفال/ ۸ «قُلْ لِلَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ یَنْتَهُوا یُغْفَرْ لَهُمْ ما قَدْ سَلَفَ وَ إِنْ یَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِینَ» می‌باشد.

وقف در «وَ إِنْ یَعُودُوا» این معنی را می‌دهد که کفار چه از کفر خود دست بردارند و به سوی خدا برگردند و چه در کفر خود باقی مانده و به سرپیچی و عناد خود ادامه دهند آمرزیده می‌شوند و بطلان این معنی واضح است.

و نظیر وقف در «وَ إِنْ تَوَلَّوْا» در آیه کریمه ۲۰ سوره مبارکه آل عمران/ ۳ «فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَیْکَ الْبَلاغُ وَ اللَّهُ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ» زیرا وقف در «وَ إِنْ تَوَلَّوْا» هدایت جویی آن کسی را که اسلام آورده و گمراهی آن را که از اسلام رویگردان شده برابر می‌سازد و فاسد بودن این معنی آشکار است.

و شبیه آن وقف در «کفرتم» در آیه کریمه ۷ سوره مبارکه ابراهیم (ع) ۱۴ «وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکُمْ لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِی لَشَدِیدٌ» می‌باشد وقف در «کفرتم» این تصور را به دست می‌دهد که خدا وعده داده است نعمت خود را به کفار افزونی بخشد چه سپاسگزار نعمتهایش بوده و به او و پیامبرانش ایمان آورند یا در کفر و گمراهی خودشان باقی بمانند و این مطلب بالبداهه باطل است پس

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۸۶

سزاوار این است که:

قاری قرآن در کلمه «الحسنی» سوره رعد و «سلف» انفال و «اهتدوا» آل عمران و «لازیدنکم» ابراهیم وقف کند تا حقایق بیان شده، و معانی فاسد و باطل به ذهن افراد خطور نکند.

*** نوع سوّم:

وقفی توهم زا است و این چنین گمان می‌شود که خدای تعالی به صفات ناروا متصف است و حال آنکه خدا در ذات و در صفات، از اوصاف مزبور منزه و مبری می‌باشد نظیر اینکه در آیه ۲۵۸ سوره بقره «فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ» در و اللّه وقف شود از این وقف این توهم ایجاد می‌شود که خدا و کافر (نعوذ باللّه) در بهت مشترک هستند و بهت همان حیران و سرگردان شدن را می‌گویند در حالی که خدای تعالی منزه از این نقیصه می‌باشد پس جای وقف در کفر است و یا «باید» آن را به آخر آیه وصل نمود.

و مثل وقف در کلمه «للّه» در «لِلَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلی وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ» آیه ۶۰ سوره نحل/ ۱۶ که خیال می‌شود مثل بد برای خدا نیز هست در صورتی که «اعتقاد هر موحد این است: له المثل الاعلی» قباحت وقف در (إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی) آیه ۵۰ سوره قصص/ ۲۸ و آیه ۲۸ سوره غافر/ ۴۰ مثل وقف در آیه گذشته است چنین وقفی دلالت می‌کند

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۸۷

به اینکه، خدای تعالی هیچ کس را هدایت نمی‌کند، زیرا حذف معمول، اعلام را عمومیت می‌دهد. و این معنا فاسد است.

به این جهت که مقصود از هدایت در دو آیه مزبور، هدایت خاصه می‌باشد، و آن توفیق درونی، و سعه صدر است به ایمانی که عمل شایسته از آن سر می‌زند، و هدایت به معنی فوق، عطیه‌ای خدائی است، و خدا آن را به هر کدام از بندگانش بخواهد عطا می‌فرماید، به طوری که خدای تعالی در آیه ۵۶ سوره قصص/ ۲۸ به پیامبر بزرگوارش (ص) فرموده است: «إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ» یعنی: تو هدایت نمی‌کنی آن کس را که دوست می‌داری، ولی خدا آن

کس را که بخواهد هدایت می‌کند، و او به طالبان هدایت داناتر می‌باشد.

و روش خدا در میان بندگانش چنین بوده که، هدایت خاصه را در میان بندگانش، به کسی عطا نمی‌فرماید که بخویشتن ستم روا داشته است و گمراهی را بر هدایت ترجیح دهد.

هم چنانکه در سوره انعام/ ۶ آیه ۱۴۴ و ۵۰ سوره قصص/ ۲۸ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ» و در سوره غافر/ ۴۰ آیه ۲۸ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کَذَّابٌ».

پس بر قاری قرآن کریم، وقف کردن در کلمه السوء در آیه ۶۰ سوره نحل، و یا وصل تا کلمه الاعلی،- و یا پایان آیه، واجب است، و در آیه دوم، واجب است- یهدی را به مابعد آن،- القوم الظالمین،- یا «من هو

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۸۸

مسرف کذاب» وصل کند، تا شنونده دچار معنی فاسد، و گمان باطل نشود، و اگر چنین گناه کرد، و حماقت خشم زائی شده است، و اگر عمدا در آنچه گذشت، و در موارد مشابه وقف کند، و معنای فاسد منظورش باشد، از اسلام خارج شده است «اعوذ باللّه تعالی».

در کتاب «نهایت القول المفید»- گفته است: نظیر همین وقف قبیح، وقف در اسمائی است که حقایق آنها را صفات آن اسماء بیان می‌کند.

مثل وقف در- للمصلین- در آیه ۴ سوره مبارکه ماعون ۱۰۷، زیرا مصلین اسم ممدوح و محمودی است و شایسته نمی‌باشد که با کلمه ویل یاد شود، و این اسم ممدوح با صفتی که به آن متصل شده، از ممدوح بودن بیرون رفته و آن صفت در این جمله است که خدای تعالی فرموده‌اند: الَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ.

و از همه بدتر، و ناشایسته‌تر، وقف در لفظ- اله- است در آیه ۶۲ سوره مبارکه آل عمران/ ۳، «وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلَّا اللَّهُ» و در آیه ۱۹ سوره مبارکه حضرت محمد ۴۷ (ص) «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» و وقف کردن در لفظ «لا- یعلمها» در قول باری تعالی در آیه ۵۹ سوره مبارکه انعام/ ۶ «وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لا یَعْلَمُها إِلَّا هُوَ» و وقف در «الغیب» در گفته خدای متعال در آیه ۶۵ سوره نمل/ ۲۷، «قُلْ لا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلَّا اللَّهُ»، و وقف در- «ارسلناک» در آیه ۱۰۷ سوره مبارکه انبیاء/ ۲۱، «وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ» و وقف در «الانس»

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۸۹

- در آیه ۵۶ سوره الذاریات/ ۱۵، «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ» «۲۲»- وجه قباحت این وقفها، و امثال آنها، بر کسی که کمترین بهره‌ای از خرد، یا اثری از فکر، در او وجود دارد مخفی نمی‌باشد. بنابراین قاری هوشیار، باید از این گونه وقفها بپرهیزد، و تا جائی که برایش ممکن است از آن‌ها احتراز نماید. و گرنه مرتکب گناهی بزرگ، و خطایی غیر قابل اغماض شده است، «و هم چنان که قبلا گفتیم» در صورتی که وقف او در این محلها به عمد، و به قصد معانی «ناشایست» صورت گیرد کافر خواهد شد. نعوذ باللّه تعالی من ذلک.

این اقسام نه گانه که شرح آنها گذشت، مخصوص «وقف اختیاری» است، و منظور از وقف به طور مطلوب همین است، به عبارت دیگر وقتی لفظ وقف یاد شود، یا گفته شود این‌جا وقف می‌شود، یا اینگونه، وقف تام است و این گونه حسن و ... و ...، منظور از آن «وقف اختیاری» است، و قاری با اختیار و اراده خود با ملاحظه معانی

---

(۲۲)- و مثل وقف در «و انتم» در قول باری تعالی: «وَ اللَّهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ» بدون ذکر «لا تَعْلَمُونَ» و مثل وقف در «وَ اللَّهُ» در آیه «یا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ» سوره فاطر/ ۳۵ آیه/ ۱۵ بدون ذکر «هُوَ الْغَنِیُّ» که یکی از دو معنی فاسد زیر به ذهن می‌رسد:

(۱) و اللّه عطف است بجای انتم- شما فقیرید و اللّه فقیر است (نعوذ باللّه) (۲) «و اللّه» سوگند باشد یعنی سوگند به خدا شما به خدا نیازمند هستید که هیچ کدام از این معانی درست نیست.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۹۰

آیات، و موقعیت کلمات، و نظم و نسق جملات و عبارات، وقف می‌کند.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۹۱

و اما وقف اضطراری

وقف اضطراری، وقفی است که قاری قرآن کریم، از روی ناچاری، به علت بریدن یا تنگی نفس، یا به علت ناتوانی در خواندن، یا به خاطر فراموشی، یا به خواب رفتن، یا دچار عطسه شدن، یا عارض شدن نوعی عذر، که با وجود آن عذر، وصل کلمات قرائت شده به بقیه امکان نداشته باشد، تا در جایی وقف کند که صلاح می‌باشد، در این گونه موارد، وقف در هر کلمه‌ای، جایز می‌باشد گرچه معنای آیه تمام نشود. مثل اینکه در مبتدا، در اسم موصول، در اسم شرط، وقف کند، ولی آنچه برای قاری مراعاتش لازم و ضروری است، و باید بعد از وقف اضطراری انجام دهد، این است که باید از کلمه‌ای شروع کند که در آن وقف کرده بود، اگر ابتدا به آن درست باشد، و گرنه از کلمه ماقبل آن شروع کند که ابتداء با آن درست می‌باشد.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۹۲

*** و در قرآن کریم، کلماتی است که به کلمات ما بعد خود، و به کلمات ماقبل خود، تعلق لفظی و معنوی دارد، و اقتضای چنین کلماتی، منع وقف در آن‌ها است، ولی وجود سببی اقتضا می‌کند در روی آنها وقف شود، و به آن عمل می‌شود.

از مثالهای مربوطه کلمه (و توقروه) در آیه ۹ سوره مبارکه فتح/ ۴۸ «لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا»، می‌باشد، کلمه «و تسبحوه» عطف به «لتومنوا» می‌باشد بنابراین بین آن و بین ما قبل آن ارتباط لفظی و معنوی وجود دارد و اقتضای آن منع وقف در «و توقروه»، و وجوب وصل آن به ما بعد می‌باشد، ولی چون وصل آن به ما بعدش، خلاف مقصود را به ذهن می‌آورد و آن چنین است که توهم می‌شود ضمیر «ه» در- و تسبحوه- به نبی اکرم (ص) برمی‌گردد در صورتی که ضمیر یاد شده به «اللّه» برمی‌گردد زیرا تسبیح و تقدیس، مخصوص خدای سبحان است و لذا در «و توقروه» وقف می‌شود، تا ایهام خلاف مراد از بین برود، و حقیقت بیان شود و تنبیهی شود به اینکه ضمیر در «و تسبحوه» به خدای عز و جل برمی‌گردد.

و از مثالهای این مورد، کلمه «کبیر» در آیه ۲۱۷ سوره بقره، «قُلْ قِتالٌ فِيهِ كَبِيرٌ» است. زیرا قول خدای تعالی (در بقیه آیه) وَ صَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ ... قسمتی از مطلب مورد نظر است که قل به آن دلالت

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۹۳

دارد، بنابراین بین این دو جمله ارتباط لفظی و معنوی وجود دارد و اقتضای این ارتباط منع وقف در کلمه- کبیر است و وصل آن به جمله بعد آن، واجب می‌باشد ولی چون وصل آن به ما بعد، موهم خلاف مراد است به این نحو که: «وَ صَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ» عطف به کبیر می‌شود. برای دفع همین ایهام و بیان حقیقت، در کبیر وقف می‌شود.

قول باری تعالی «و صدّ»- مبتدا است «و کفر به» عطف است بر آن، «وَ إِخْراجُ أَهْلِهِ» عطف بر آن «أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ» خبر مبتدا و معطوف آن می‌باشد.

و تقریر مساله به این صورت است که مشرکین به مسلمانان ایراد کردند و گفتند: در ماه حرام جنگ می‌کنند: خدای تعالی در رد گفته مشرکین فرمود: جنگ در ماه حرام بزرگ است ولی آنچه را مشرکین مرتکب شدند از راه خدا بازداشتند، به خدای سبحان کفر ورزیدند، مسلمانان را از شهرهای خود بیرون راندند بزرگتر از جنگ مسلمانان در ماه حرام می‌باشد زیرا جنگ مسلمانان در

ماه حرام، به نفسه مقصود نیست (بلکه منظور آنان دفاع از شرارتهای کفار و بت پرستان و دعوت به سوی خدای سبحان است) «۲۳»

(۲۳)- همه آیه مورد بحث این است.

يَسْئَلُونَکَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ قِتالٍ فِيهِ قُلْ قِتالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ إِخْراجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لا يَزالُونَ يُقاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ-

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۹۴

و از مثالهای دیگر این مورد، یکی نیز کلمه «وَ اتَّقِ اللَّهَ»- در آیه ۳۷ سوره احزاب/ ۳۳ است، در قول خدای تعالی «وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ» زیرا قول خدای تعالی، «وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ ...»

معطوف بر «و اذ تقول» و داخل در حیز ظرف است، که «اذ» باشد بنابراین بین این جمله و بین جمله قبلی رابطه محکمی است در لفظ و در معنی، و اقتضای همین رابطه، منع وقف در- و اتق اللّه- است و لازم می‌آورد که آن را به لفظ بعدی وصل کنیم ولی

- عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطاعُوا وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كافِرٌ فَأُولئِكَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ ۱۱۷ بقره ما ترجمه آیه را با توجه به اعرابی که در مجمع البیان طبرسی آمده و در همین کتاب هم مورد توجه بوده است از نظر مطالعه کننده ارجمند می‌گذرانیم:

از تو از حکم قتال در شهر حرام را می‌پرسند در جواب بگو: قتال در ماه حرام «گناه» بزرگ است و بازداشتن از راه خدا و کفر ورزیدن به خدا و بیرون راندن اهالی مکه از خانه و کاشانه در نزد خدا بزرگتر است و فتنه از کشتار بالاتر است: کفار- می‌خواهند مدام با شما بجنگند تا اگر توانستند شما را از دین خود برگردانند و هر کدام از شما از دین خود (اسلام) برگردد و در حالی که کافر است بمیرد اعمال آنان در دنیا و آخرت هدر می‌رود و ایشان یاران دوزخ هستند و در آن مخلد خواهند بود.

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۹۵

وصل آن به جملات بعدی موهم خلاف معنی مقصود است. به این بیان که «و تخفی فی نفسک ما اللّه مبدیه» خطاب رسول خدا است به- آنکه خدا و پیامبر به او انعام و احسان کرده‌اند و این کس زید بن حارثه است که برده رسول خدا بود رسول خدا (ص) ابتدا او را آزاد کرد و بعد او را به فرزند خواندگی خود پذیرفت- اما حقیقت این است که خطاب، خطاب خدای تعالی به رسول گرامی خودش می‌باشد- نه خطاب رسول خدا به فرزند خوانده‌اش- بر همین مبنا در «و اتق اللّه» وقف می‌شود تا این توهم باطل از بین برود، و حقیقت بیان شود و تنبیهی باشد به اینکه خطاب از اللّه به رسول خدا است، و از طرف رسول اکرم (ص) به غلام آزاد شده زید بن حارثه نیست. «۲۴»

و غیر این موارد، از علل و اسباب که وقف را اجازه می‌دهد در جائی که قواعد عمومی، وقف در آن محلها را جایز نمی‌شمارد.

و چون این اسباب و علل متنوع و گوناگون است، و محدود ساختن آنها مقدور نبوده و مشمول قاعده معین و مضبوطی نمی‌شود اسم خاصی بر این نوع وقفها، که نتیجه همان اسباب و علل می‌باشد نگذاشتیم.

(۲۴)- باید دانست که هم جملات قبل از «و اتق اللّه» و هم جملات بعد از آن هر دو کلام خداست که اولی قول پیامبر به زید را نقل می‌کند و دومی حال و وضع پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله را واضح می‌سازد.

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۹۷

مذاهب «۲۵» علما در وقف در انتهای آیات

اشاره

انتهای آیه: پایان آیه، آخرین کلمه‌ای است که در آن قرار دارد مثل:

العالمین، المفلحون، عظیم، المآب، وکیلا، عجبا، حیا و هوی علمای اسلام نسبت به وقف در پایان آیات چهار مذهب دارند.

مذهب اول:

جایز بودن وقف در پایان آیات است، و جایز بودن ابتداء، با کلمه بعد از آن به صورت مطلق، حتی اگر آیه قبل رابطه محکم و شدیدی با آیه بعد داشته باشد و برعکس مثل وقف در آیه ۹۲ حجر/ ۱۵:

---

(۲۵)- مذهب یا مذاهب در این کتاب به استثنای یک مورد به معنی عقیده و نظر می‌باشد.

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۹۸

«فَوَ رَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ»، و ابتداء از آیه ۹۳ همان سوره «عَمَّا کانُوا یَعْمَلُونَ» یا وقف در پایان آیه ۹ سوره علق/ ۱۱۳:

- «أَ رَأَیْتَ الَّذِی یَنْهی» و ابتدا از آیه ۱۰ همان سوره «عَبْداً إِذا صَلَّی» حتی اگر وقف در آن منجر به معنای فاسد و باطلی بشود، مثل وقف کردن در انتهای آیه ۴ سوره ماعون/ ۱۰۷: «فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ»، مفهوم وقف در پایان آیه یاد شده این است که خدای تعالی نمازگذاران را با ویل و هلاک بیم داده است. و حال آنکه این معنا از آن آیه مقصود نیست.

یا اینکه وقف در پایان آیه روا باشد ولی ابتدا از اول آیه بعدی معنی فاسدی در برداشته باشد مثل وقف کردن در پایان آیه ۱۵۱ سوره صافات ۳۷:

«أَلا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْکِهِمْ لَیَقُولُونَ» و ابتداء از اول آیه بعدی همان سوره یعنی از «ولد اللّه»، که ابتدا از آن به این معنی فاسد منجر می‌شود که وجود فرزند برای خدای تعالی ثابت است و حال آن که خدای از داشتن فرزند مقدس و منزه است «لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ ...» بالاخره با توجه به این مذهب وقف در پایان آیات، به طور مطلق «جایز است» حتی اگر تعلق به ما بعد و برعکس، محکم باشد، و معنی فاسدی نیز از آن حاصل شود.

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۹۹

این مذهب، مختار امام بیهقی در کتاب «شعب الایمان» و دانشمندانی غیر از اوست و نزد اکثر اهل اداء شهرت یافته است.

پیروان این مذهب، مطلق وقف در پایان آیات را، به عنوان یک عمل سنتی، معتبر می‌دانند و عقیده دارند که، قاری از این عمل خود پاداش می‌برد.

بر صحت این مذهب، به روایتی که از، ام المؤمنین، جناب ام سلمه رضوان اللّه تعالی علیها، زوجه پیامبر (ص) نقل شده استدلال شده است او گفته است: رسول خدا (ص) وقتی قرآن می‌خواند در پایان هر یک از آیه‌ها، قطع می‌کرد. می‌فرمود «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» وقف می‌کرد و بعد می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» وقف می‌کرد بعد می‌فرمود «الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» وقف می‌کرد تا پایان حدیث:

این حدیث را امام احمد، ابو داود، ترمذی و دیگران در کتاب‌های خود باز آورده‌اند. وجه دلالت حدیث بر این مذهب این است که، رسول خدا (ص) در «العالمین» و «الرحیم» وقف کرده و بین موصوف و صفاتش فاصله گذاشته است با اینکه بین آنها ارتباط محکم و اتصال قابل توجهی وجود دارد.

بعضی از علماء طرفدار این مذهب گفته است:

افضل وقف در پایان آیات است و اگر چه بما بعدش تعلق و ارتباط پیدا کند، زیرا پیروی از هدایت رسول خدا (ص) و روش آن بزرگوار اولویت دارد. انتهی.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۰۰

و نیز به نفع این مذهب استدلال شده که پایان آیات، به منزله سجع در سخن منثور و مثل قافیه در شعر منظوم است با این نکته نظر که آنها محلهای وقف هستند.

مذهب دوم:

جایز بودن وقف در پایان آیات و ابتدا با کلمه بعد از آن است در صورتی که ما بین کلمات پایانی آیات با کلمات بعدی ارتباط لفظی وجود داشته باشد یا اینکه در وقف به آنها و ابتدا از ما بعدشان خلاف مراد توهم نشود. پس اگر بین انتهای آیه و بین ابتدای آیه بعدی ارتباط لفظی وجود داشته باشد مثل:- «أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ» در آیه ۴ سوره مطففین/ ۸۳ جایز است قاری قرآن در «لمبعوثون» وقف کند، و به حدیثی که از ام سلمه گذشت عمل نماید، ولی سزاوار است برگردد و آیه «أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ» را به ما بعدش «لِيَوْمٍ عَظِيمٍ» وصل کند و تعلق لفظی را در نظر بگیرد که در این صورت عمل به حدیث ام سلمه و ملاحظه تعلق لفظی را جمع کرده است.

و اگر وقف در پایان آیه صحیح بوده و ایجاد هیچگونه ایهامی نکند ولی ابتداء به ما بعد معنی فاسدی را برساند مثل وقف در پایان آیه ۱۵۱ سوره صافات/ ۳۷، «أَلا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ» و ابتداء از «وَلَدَ اللَّهُ» در این گونه موارد جایز است قاری در پایان آیه وقف کند تا به حدیث سابق عمل کرده باشد ولی پس از وقف در پایان آیه، برای او واجب

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۰۱

است برگردد و آن را به مابعدش وصل کند تا تو هم معنی فاسد را از بین برده و به معنی مراد اشاره کند.

و اما اگر وقف در پایان آیه معنی فاسدی را ایهام کند مثل وقف در- فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ، در این صورت وقف جایز نیست بلکه باید به ما بعدش وصل شود تا تو هم معنی فاسد از بین رفته و در بیان معنی مقصود تسریع شود.

مذهب سوم:

جایز بودن سکت در پایان آیات، بدون نفس کشیدن بنابر جواز سکت در پایان آیات، به طور مطلق است چه آن روایت صحیح باشد یا نباشد به قصد بیان یعنی بیان کلماتی که در پایان آیات قرار گرفته‌اند.

مستند این مذهب چیزی است که آن را ابو عمرو دانی در کتابش، المکتفی فی الوقف و الابتداء یادآوری کرده است، او گفته است: فارس بن احمد مقری به ما روایت کرد، گفت: جعفر بن محمد دقان به ما روایت کرد، گفت: عمر بن یوسف به ما روایت کرد، گفت حسین بن شیرک به ما روایت کرد، گفت: ابو حمدون به ما روایت کرد، گفت:

یزیدی، از ابی عمرو بن علاء البصری به ما روایت کرد که وی در پایان هر آیه سکت می‌کرد و می‌گفت: سکت کردن در آخر آیه برای من محبوب‌تر است ... انتهی.

پیروان این مذهب، وقف در حدیث ام سلمه را به معنی سکت

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۰۲

حمل کرده‌اند. «و گفته‌اند: منظور از قطع و وقف در پایان آیات سکت است».

عرض می کنم:

این اثر که از عمرو بن علاء بصری روایت شده نمی‌تواند سندی برای این مذهب باشد زیرا گذشتگان لفظ سکت و قطع را یادآور می‌شدند و منظورشان از هر دو کلمه وقف بود، پس کلمات سه گانه وقف، سکت و قطع در زبان پیشینیان علماء قرائت به یک معنی بوده است و بین معانی این الفاظ سه گانه، علمای متأخر فرق گذاشته‌اند و بنابر مطلب فوق منظور از سکت در اثر یاد شده وقف است و در آن دلیلی برای این مذهب وجود ندارد. و حمل وقف در حدیث ام سلمه به سکت «به آن مفهوم که در حال حاضر دارد» خلاف ظاهر می‌باشد.

به این جهت است که این مذهب در نزد عامه قاریان در نهایت سستی و ضعف می‌باشد.

مذهب چهارم:

حکم وقف در پایان آیات، مثل حکم وقف در کلماتی است که انتهای آیه نیست بنابراین باید دید کلمات بعد از کلمات پایانی آیه با آن رابطه دارد یا ندارد، اگر بین آنها ارتباط و تعلق لفظی موجود باشد وقف در پایان آیه جایز نخواهد بود و اگر بین آن دو تعلق و ارتباط نباشد وقف کردن جایز خواهد بود.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۰۳

و از آنچه قبلا- گذشت، فهمیدی که لازمه تعلق لفظی، تعلق معنوی هم می‌باشد بر عکس تعلق معنوی، که ارتباط لفظی را ایجاب نمی‌کند پس تفاوتی بین پایان آیه و غیر آن به لحاظ وقف در این مذهب وجود ندارد. و به همین جهت است که طرفداران این مذهب، علامات وقف گوناگون را در پایان آیات وضع کرده‌اند، چنان که در بالای کلمات دیگر نیز که کلمات پایانی آیه نمی‌باشند از علائم یاد شده استفاده کرده‌اند.

و هم چنین وقف در پایان بعضی از آیات را با توجه به قرائتی جایز ندانسته و با توجه به قرائت دیگری مجاز شمرده‌اند.

*** و از مثالهای مورد بحث، لفظ- و الآصال- در آیه ۳۶ سوره نور ۲۴، «يُسَبِّحُ لَهُ فِيها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ»، می‌باشد.

این کلمه پایان آیه است ولی وقف در آن براساس قرائت جمهور که «یسبح» را با کسر باء قرائت کردند و به خاطر تعلق لفظی جایز نمی‌باشد.

و ارتباط از این قرار است که «رجال» در قول حضرت حق «رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» فاعل «یسبح» می‌باشد.

و وقف در آن جائز است بر اساس قرائت ابن عامر و شعبه که فعل «یسبح» را با فتح باء «به صورت مجهول» خوانده‌اند و در این صورت تعلق لفظی فیما بین «الاصال» و دیگر کلمات آیه بعدی موجود

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۰۴

نخواهد بود زیرا «رجال» بر مبنای این قرائت برای مبتدای محذوف خبر خواهد بود با این تقدیر که «هم رجال» یعنی آنان مردانی هستند ...

*** و از مثالها یکی نیز لفظ «حمید» در آیه اول سوره مبارکه ابراهیم/ ۱۴، «إِلى صِراطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» است این کلمه پایان آیه است ولی با توجه به قرائت «اللَّهَ الَّذِی» یعنی مجرور بودن «ها» در لفظ جلاله که قرائت اغلب قراء می‌باشد، و بخاطر ارتباطی که بین «حمید» و «اللَّهَ الَّذِی» وجود دارد وقف کردن صحیح نیست زیرا در این قرائت، لفظ جلاله بدل از «الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» و یا بیان آن می‌باشد.

و وقف بر آن جایز است با توجه به قرائت «اللَّهَ الَّذِی» یعنی رفع لفظ جلاله که مطابق قرائت نافع، ابی جعفر و ابن عامر می‌باشد و در این قرائت بین آنها یعنی «الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» «وَ اللَّهُ الَّذِی» تعلق لفظی وجود ندارد زیرا لفظ جلاله بر مبنای این قرائت مبتدا و خبر آن

اسم موصول بعد از آن «یعنی الذی ...» می‌باشد یا خبر مبتدای محذوف است به این صورت «هو اللّه الذی»- و این مذهب علمای وقف، امثال امام ابی عبد اللّه محمد بن طیفور سجاوندی، علامه شیخ ابی محمد حسین به علی بن سعید عمانی، علامه محقق شیخ الاسلام شیخ زکریای انصاری، و شیخ جلیل احمد بن عبد الکریم اشمونی است.

و بنابر مذهب ایشان، انواع نه‌گانه وقف که قبلا ذکر کردیم

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۰۵

در پایان آیات، تحقق خواهد یافت.

و اینک اقسام وقف و مثالهای آنها در پایان آیات که تقدیم می‌شود:

*** نوع اول: وقف سنت:

و از مثالهای این نوع است: «کَذلِکَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ» در انتهای آیه ۱۷ سوره مبارکه رعد/ ۱۳ و «لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»- در آیه ۳ سوره مبارکه قدر/ ۹۷.

*** نوع دوم: وقف لازم

و پیشتر گفته شد: وقف لازم، وقف در کلمه‌ای است که، اگر به ما بعدش وصل شود، معنای فاسدی توهم می‌شود. و مثالهای آن، در غیر کلمات پایانی آیات از نظر شما گذشت و از مثالهای پایان آیات، وقف در «الظالمین» است در انتهای آیه ۱۴۵ سوره بقره، «وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّکَ إِذاً لَمِنَ الظَّالِمِینَ» پس وقف در «الظالمین»- لازم است و آن پایان آیه است زیرا در صورتی که به «الَّذِینَ آتَیْناهُمُ»- وصل شود چنین به نظر می‌رسد که اسم موصول صفت «الظالمین» است در صورتی که اینطور نیست

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۰۶

بلکه «الذین» مبتدا است و خبر آن جمله «یعرفونه» می‌باشد و مقصود از آن مدح کسانی از اهل کتاب است که ایمان آورده‌اند مثل عبد اللّه بن سلام و یاران او.

و از مثالها یکی نیز، وقف در- «النار»- در آیه ۶ سوره مبارکه غافر ۴۰، می‌باشد «وَ کَذلِکَ حَقَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحابُ النَّارِ»، و وقف در- «النار»- کلمه پایانی آیه لازم است.

زیرا در صورتی که به قول خدای تعالی «الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ ...»

وصل شود چنین به نظر خواهد رسید که اسم موصول صفت برای- «اصحاب النار» است در صورتی که چنین نیست بلکه- الذین یحملون العرش «وَ مَنْ حَوْلَهُ» مبتدا است و خبر آن جمله یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا ...» می‌باشد، و- مقصود از آیه بیان احوال حاملان عرش است و اینکه در برابر انسانها چه موقف و موضعی دارند.

نوع سوم: وقف تام:

تعریف و مثالهای آن در بیان اقسام نه گانه، در پایان آیات، و موارد دیگر، قبلا «از نظرتان گذشت»، اگر خواستی به آنجا مراجعه کن و از آن جمله یکی نیز وقف در مبین در آیه ۱۱ سوره لقمان/ ۳۱ «بَلِ الظَّالِمُونَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ» و «حین» در آیه ۹۸ سوره یونس/ ۱۰ «وَ مَتَّعْناهُمْ إِلی حِینٍ» است.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۰۷

*** قسم چهارم: وقف کافی

و بیان شد که، وقف کافی، وقف در کلمه‌ای است که ما بعدش به آن و خود آن به ما قبلش ارتباط لفظی ندارد بلکه بین آنها ارتباط معنوی برقرار است.

و از مثالهای این گونه وقف در پایان آیات، وقف در «تبذیرا» در آیه ۲۶ سوره اسراء/ ۱۷ «وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذِیراً» است، زیرا- جمله «إِنَّ الْمُبَذِّرِینَ کانُوا إِخْوانَ الشَّیاطِینِ» محلی از اعراب ندارد و جمله استینافیه جدیدی است که ذهن را در رابطه با فلسفه نهی از تبذیر، روشن می‌سازد، پس تعلق آن به ما قبل خود معنوی است نه لفظی.

قسم پنجم: وقف حسن

وقف حسن، وقفی است بر روی کلمه‌ای که ما بعدش یا به آن یا به ما قبل آن تعلق معنوی دارد و راجح این است که تعلق لفظی فیما بین آنها وجود نداشته باشد. معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء ۱۰۷ قسم پنجم: وقف حسن ..... ص : ۱۰۷

از مثالهای آن در پایان آیات، وقف در- «امدا» است در آیه ۲۵ سوره جن/ ۷۲ «أَمْ یَجْعَلُ لَهُ رَبِّی أَمَداً» زیرا که در- «عالِمُ الْغَیْبِ» سه وجه وجود دارد:

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۰۸

اول: «عالِمُ الْغَیْبِ» خبر مبتدای مضمر است و تقدیر آن- هو عالم الغیب- است.

دوم: بدل از- «ربی»- است.

سوم: عطف بیان- برای «ربی»- است.

بنابر وجه اول ارتباط فقط معنوی خواهد بود.

و بنابر دو وجه دیگر ارتباط هم لفظی و هم معنوی خواهد بود.

ولی علامه آلوسی گفته است: این دو وجه با وجود فاء در- «فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً»- منافات دارد زیرا در این صورت نظم قرآنی چنین خواهد بود- «أم یجعل له عالم الغیب امدا، فلا یظهر علی غیبه احدا» خلل و سستی که در این ترکیب وجود دارد بر هیچ کس پوشیده نیست. انتهی بنابراین، وجه اول بر دو وجه دیگر ارجحیت دارد، و ضعفی که در آن دو موجود است بر وجه اول مترتب نمی‌باشد و لذا وقف در- «امدا»- پایان آیه، حسن خواهد بود.

*** قسم ششم: وقف صالح

وقف صالح وقف در روی کلمه‌ای است که ما بعد آن به خود کلمه یا به ما قبل آن ارتباط معنوی و بنابر راجح ارتباط لفظی دارد.

و از مثالهای آن در پایان آیات، وقف بر- «تعبدون»- در آیه ۱۶۱

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۰۹

سوره صافات/ ۳۷ «فَإِنَّکُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ» است زیرا که واو در «وَ ما تَعْبُدُونَ»- برای عطف است و «ما» اسم موصول می‌باشد. که به ضمیر «کم» در- «فانکم»، عطف شده است و «ما» در آیه بعدی «ما أَنْتُمْ عَلَیْهِ بِفاتِنِینَ»- «ما» نافیه است و جمله «ما أَنْتُمْ عَلَیْهِ بِفاتِنِینَ» در محل رفع خبر انّ است، و جایز به شمار رفته که واو در «وَ ما تَعْبُدُونَ» واو معیت و- «ما»- در محل نصب به جهت مفعول معه بودن باشد. و چون به معنی مقارنه دلالت دارد جای خبر انّ را گرفته است و تقدیر چنین است: «فانکم و الهتکم التی تعبدونها من

دون اللّه تعالی قرناء لا تزلون عنها و لا تنفکون عن عبادتها»، شما و خدایانتان که آنها را به جای خدای حقیقی می‌پرستید قرین هم هستید نه از آنها دست برمی‌دارید و نه از عبادت و ستایش آنها رو می گردانید، و این تعبیر نظیر این گفته است:

«ان کل رجل وضیعته، ان کلّ ثوب و ثمنه»: یعنی هر انسانی همراه مال خود، هر لباسی همراه ارزش خود می‌باشد» و بنابراین وجه جمله- (ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفاتِنِينَ)- جمله مستقلی خواهد بود که هیچ ارتباط لفظی با ما قبل خود ندارد گرچه در معنی با آن مربوط می‌باشد و وجه اول به طوری که بیشتر مفسرین گفته‌اند ارجح است.

***

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۱۰

قسم هفتم: وقف جایز

وقف جایز، وقف روی کلمه‌ای است که ما بعدش به آن یا به ما قبلش تعلق دارد و تعلق معنوی قطعی است. و- جایز است در لفظ نیز بین آنها تعلق غیر راجح پدید آید.

و از مثالهای آن در پایان آیات یکی وقف در- للمتقین- در قول باریتعالی- «أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»- در سوره مبارکه آل عمران/ ۳ آیه ۱۳۴ است.

زیرا اسم موصول در (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ) احتمال دارد صفت متقین و در محل جرّ یا عطف بیان آن، و یا بدل آن باشد.

و احتمال دارد در محل نصب باشد با مقدر بودن فعلی مثل (امدح) مدح می کنم «کسانی را که ...» و احتمال دارد در محل رفع باشد با در تقدیر گرفتن مبتدائی مثل هم الذین ... و همه این احتمالات مساوی می‌باشند و یکی بر دیگری رجحان ندارد.

*** قسم هشتم: وقف مراقبت

تعریف و مثالهای آن در بیان انواع وقفها گذشت و از مثالهایش در پایان آیات کلمه «النَّادِمِينَ» در قول خدای تعالی، در آیه ۳۱ سوره مائده/ ۵، «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ» است با کلمه «ذلک» در قول خدای

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۱۱

تعالی «مِنْ أَجْلِ ذلِكَ» و وقف در روی هر دو کلمه، بر سبیل بدل صحیح خواهد بود به این معنی که وقف در کلمه اول، وصل کلمه دوم به ما بعد را ایجاب می کند و در صورتی که بخواهد در کلمه دوم وقف کند ایجاب می کند اولی را به دومی وصل نماید و وقف کردن در هر دو آنها جایز نیست.

*** قسم نهم: وقف قبیح

اشاره

تعریف وقف قبیح، و بیان مثالهای آن، در بیان اقسام وقف گذشت و از مثالهایش در پایان آیات وقف در کلمه- «هوی»- در آیه اوّل سوره نجم/ ۵۳، «وَ النَّجْمِ إِذا هَوى» می‌باشد. زیرا بین قسم و بین جواب قسم فاصله‌ای خواهد افتاد.

و وقف بر (فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ) آیه ۴ سوره ماعون/ ۱۰۷ نیز، وقف قبیح می‌باشد به این جهت که معنی فاسدی را به توهم می‌آورد و آن بیم دادن نمازگزاران با ویل است.

و وقف کردن در پایـان آیه ۱۵۱ صافات/ ۳۷ (أَلا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ) قبیـح است چون ابتـدا از (ولد اللّه) معنی فاسد را موجب می‌شود که خدا از آن مبرا و منزه است.
طرفداران این نظر به حدیث ام سلمه دو پاسخ دارند:
معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۱۲

پاسخ اول:

سند آن متصل نیست. علامه شوکانی در کتاب «نیل الاوطار» گفته است: «طحاوی، به علت مقطوع بودن خبر، آن را ضـعیف و علیل شمرده است. و گفته است ابن ابی ملیکه از ام سلمه این حدیث را نشنیده است و در این باره به روایت لیث از ابن ابی ملیکه از یعلی بن ابی مملک از ام سلمه استناد کرده است.
اما علامه حافظ ابن حجر گفته است: ایراد یاد شده، ایراد نیست.
زیرا ترمذی «حدیث مورد بحث را» از ابن ابی ملیکه، از ام سـلمه، بدون واسطه نقل کرده و آن را صحیح دانسته است و به اسنادیکه در آن یعلی بن مملک نام برده شده ترجیح داده است. پایان گفته شوکانی.

جواب دوم:

مقصـود رسول خـدا (ص)، از وقف کردن در پایـان آیـات این بوده که به یـاران خود، فواصـل آنهـا را تعلیم و جـایز بودن وقف در انتهای هر آیه را اعلام فرماید.
محقق جعبری گفته است: اسـتدلال کردن به این حـدیث که، وقف در فواصـل آیات، وقف سـنت است درست نیست، زیرا قصـد از این وقف‌هـا، اعلاـم فاصـله‌ها است، و عـده‌ای از این معنی غفلت کرده و آن را وقف سـنت نامیده‌انـد، و حال آنکه این وقف، وقف بیان است، برای اینکه هر عملی سنت نیست مگر آنچه پیامبر اکرم (ص) آن را به طور تعبد انجام دهد. انتهی
معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۱۳
و صاحب «نهایهٔ القول المفید» از حافظ عسـقلانی روایت کرده که وی اسـتدلال به حدیث وقف در کلمات پایانی آیات را به عنوان سنت بودن وقف پی گیری کرده و گفته است:
ظـاهرا پیامبر اکرم (ص) در پایان آیات وقف می‌فرموده تا آخر آیات را بر شـنوندگان بیان کنـد، و اگر منظور این نبود در العالمین، الرحیـم، وقـف نمی‌کرد؛ برای اینکـه وقـف در آنهـا صـفت را از موصـوف قطع می‌کنـد و آنچـه در این عمـل یعنی قطع صـفت از موصوف به چشم می‌خورد بر کسی «پوشیده نیست». پایان آنچه از نهایهٔ القول المفید آوردیم.
*** نتیجه: خلاصه بحث در مورد وقف بر آخر آیات چهار نظر بود:

نظر اول:

جواز وقف در پایان آیه و جواز ابتـدا از اول آیه بعدی به صورت مطلق یعنی خواه تعلق لفظی بین آنها باشد یا نباشد و معنی خلاف مراد یا عدم آن پدید آید.

نظر دوم:

جواز وقف در پایـان، و جواز ابتـدا از آغـاز آیه بعـدی، اگر تعلق لفظی در بین نباشـد، و اگر تعلق لفظی موجود باشـد در پایـان آیه

وقف می‌شود و سپس به ما بعد وصل می گردد. و اگر وقف در پایان آیه، معنی خلافی را موهم شود وقف کردن صحیح نخواهد بود بلکه باید به ما بعد

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۱۴

وصل شود. و اگر وقف در پایان آیه موهم خلاف نباشد اما شروع از اول آیه بعدی به معنی فاسدی منجر شود حتما باید انتهای آیه به ابتدای آیه بعدی وصل شود.

نظر سوم:

جواز سکت است در پایان آیات بدون نفس کشیدن.

نظر چهارم:

حکم وقف در پایان آیات بمانند وقف در اثنای آیات است.

و از مباحث گذشته، طرفداران نظرات چهارگانه، دلایل آنان و ایراداتی که بر گفته آنان وارد است برایت معلوم شد. و (توفیق تنها از جانب خدای متعال است).

ارجح مذاهب

«مؤلف گوید» ارجح مذاهب فوق، در نظر من، مذهب چهارم است.

زیرا معانی آیات، بلاغت رسا، سر اعجاز، استحکام اسلوب، استواری عبارات آنها، همه و همه، آشکار و واضح نمی‌شوند مگر وقتی که جملات به هم ربط یابند، پراکندگیها از بین بروند عبارات با هم پیوسته شوند، مسند به مسند الیه، جواب به شرط، مقسم علیه به مقسم به، معمول به عامل، حال به ذی حال، تمییز به ممیز،

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۱۵

مستثنی به مستثنی منه، موکّد به مؤکّد، بدل به مبدل منه، صفت به موصوف، و ... و ... و ... ضمیمه شوند. و وقف در پایان آیات، به طور مطلق، اکثرا بین مواردی که یاد شدند فاصله ایجاد می کند، و شك نیست که حصول فاصله، موجب مفهوم نشدن معنی مقصود و از بین رفتن نظم آیات قرآن کریم است و هم چنین آن همه زیبایی و بلاغت که در آیات وجود دارند، و آن سبک متین و محکم، و آن دقت و جودت ترکیب همه از بین خواهند رفت، و اما آنچه طرفداران مذاهب سه گانه به آن استناد کرده‌اند و حدیث سابق ام سلمه را عنوان نموده‌اند و مستند دیگری در دست ندارند ادعای آنان را تأیید و مذهب آنان را تشیید نمی کند به دلایل زیر:

اول:- در اسناد حدیث فوق ضعف و غرابت وجود دارد، و صحیح انگاشته شدن آن از جانب حافظ بن حجر از بعضی جهات، ضعف و غرابت حدیث مزبور را از جهات دیگر از بین نمی‌برد. و حدیث نمی‌تواند مایه استدلال قرار گیرد مگر موقعی که از تمامی ضعف‌ها و غرابت، سالم باشد، بخصوص که با آن، به آنچه مربوط به الفاظ قرآن کریم است احتجاج شود.

دوّم: در حدیث این دلالت وجود ندارد که، وقف پیامبر (ص) در پایان آیات برای بیان این مسأله بوده که وقف در پایان آیات از سنتهایی است که مکلف از انجام آنها ثواب می‌برد بلکه احتمال قریب این است که وقف حضرت رسول اکرم (ص) به دو منظور

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۱۶

صورت گیرد:

الف:

برای بیان جواز وقف باشد یعنی جواز وقف در پایان آیات، گرچه تعلق لفظی- به ما بعد موجود باشد.

ب:

تعلیم فاصله‌های فیما بین آیات به صحابه، هم‌چنان که حافظ ابن حجر این مذهب را دارد، و تو از علم و دانش او نسبت به سنت پیامبر (ص)، بخوبی آگاه هستی.

و امام مدقق، علامه جعبری که خود از استادان حاذق و مبرز در بیشتر علوم قرآن و علوم دین و لغت می‌باشد نیز «همین مطلب» را اظهار داشته است.

و آنچه همه اهل علم، اقرار و اعتراف دارند، و احدی در صحت آن شک و تردید ندارد این است: دلیلی که احتمال چیز دیگر روی آن می‌رود استدلال کردن به آن ساقط می‌باشد.

سوم: با تسلیم به اینکه پیامبر (ص)، در پایان آیات وقف می‌کرد، تا بیان فرماید که: وقف در پایان آیات، از سنتهایی است که انسان در صورت عمل به آنها، پاداش می‌یابد، در حدیث چیزی وجود ندارد که دلالت کند پیامبر (ص)، چنین کاری را، در همه قرآن انجام می‌داد، بلکه روایاتی یافت می‌شود که دلالت دارند چنین امری، مخصوص سوره فاتحه است.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۱۷

از جمله دارقطنی و ابن خزیمه و حاکم از ابی ملیکه، از ام سلمه، روایت کرده‌اند که پیامبر (ص) می‌خواند: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ، إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ، اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ، صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ، غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لَا الضَّالِّینَ، و آن را آیه به آیه جدا می‌کرد، پس این حدیث به قرائت مخصوص سوره مبارکه فاتحه دلالت دارد.

و بنابراین مراد از قرائت در روایت ترمذی و غیره- کان یقطع قرائته آیهٔ آیهٔ- مخصوص قراءت سوره فاتحه است، زیرا معلوم است که بعضی روایتها، بعضی را شرح می‌کنند و برخی به برخی می‌خورند و موضوع عام به موضوع خاص، و مطلق به مقید، حمل می‌شود.

و به این دلیل پیامبر (ص) مخصوصا سوره فاتحه را، آیه به آیه از هم جدا کرده و در پایان هر آیه وقف فرموده، که این سوره فضل مزید و رفعت عظیم و موقعیت والا، و منزلت عالی، نسبت به سایر سوره‌های قرآن دارد. و دلیل آنچه گذشت روایت سعید ابن معلی (ره) است که گفت:

در مسجد نماز می‌خواندم، رسول خدا (ص) مرا صدا زدند، و من جواب ندادم. «پس از اینکه نمازم را تمام کردم به آن بزرگوار» عرض کردم: یا رسول اللّه نماز می‌خواندم و نتوانستم جواب شما را بدهم.»

حضرت فرمودند: آیا خدای تعالی نمی‌فرماید: «اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْیِیکُمْ» آنگاه فرمودند: پیش از آنکه از مسجد بیرون بروی سوره‌ای به شما یاد خواهم داد که اعظم سوره‌های

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۱۸

قرآن کریم می‌باشد.

آنگاه دستم را گرفت. وقتی خواست بیرون برود، عرض کردم:

مگر نفرمودید سوره‌ای که اعظم سوره‌های قرآن کریم است به شما یاد خواهم داد؟

رسول خدا (ص) فرمودند: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، این سوره سبع مثانی است و قرآن عظیمی که داده شده‌ام، این حدیث را بخاری روایت کرده است.

و از ابوهریره نقل شده که رسول خدا فرمودند: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، ام القرآن ام الکتاب، و سبع المثانی است، ترمذی این

روایت را باز آورده و گفته است:

حدیث حسن صحیحی است.

«سؤال»:

چرا سوره مبارکه فاتحه، بزرگترین سوره قرآن کریم شده هم چنان که روایت بخاری به آن دلالت دارد؟ و «چرا این سوره» ام القرآن، ام الکتاب است با توجه به اینکه «امّ» هر چیزی اصل و اساس آن شیئی می‌باشد چنان که حدیث ترمذی به آن دلالت دارد؟

«جواب» زیرا این سوره مشتمل است به مطالب و مباحثی که سوره‌های دیگر قرآن کریم، مشتمل بر آنها نمی‌باشد، به طوری که این سوره تمام معانی قرآن کریم را در خود جمع کرده و به نحو اجمال متضمن

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۱۹

تمام علوم و مقاصد آن شده است و همه آنچه در قرآن کریم است تفصیل و شرح مقاصد آن می‌باشد. و بیان آن به این نحو است که قرآن «به طور کلی» پنج مقصد را هدف قرار داده است:

هدف اوّل عبارت است از:

توحید باری تعالی، اعتقاد توام با یقین به همه اوصاف جلال و جمال و صفات کمالیه او و به این هدف با جمله «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» اشاره رفته است.

هدف دوم عبارت است از:

وعده پاداش خیر به مطیعان و وعید سرانجام ناپسند به گناهکاران و به این هدف در قول خدای تعالی، مالك یوم الدین اشاره شده است.

هدف سوم عبارت است از:

عبادات و اخلاص در آن‌ها، و احکام عملی که مقتضای اوامر الهیه است، هم چنین اعتراف به ناتوانی در انجام همه کارها که جز با یاری و توفیق حضرت حق مقدور نمی‌باشد، و خدای سبحان به این هدف با «إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ» اشاره فرموده است.

هدف چهارم عبارت است از:

بیان راه خوشبختی در دنیا و آخرت و تضرع به درگاه خدای مهربان که انسان را به راه راست هدایت می‌فرماید راه راستی که به خوشبختی زندگی دنیا و آخرت برساند، و به این مساله در آیه «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ» اشاره کرده است.

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۲۰

هدف پنجم عبارت می‌باشد از:

خبر دادن از وجود داعیان الی اللّه، و داعیان به شرع و احکامش، یعنی پیامبران مرسل، و آنان که راه پیامبر را ادامه داده‌اند و خبر دادن از وضع کسانی که از دین صحیح او اعراض کرده، و از حدود اوامر و نواهی او تجاوز نموده‌اند امثال طوایف گوناگون کفار و دستجات متضادی که وجود دارند. و به قسمت اول این هدف با «صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ» و به بخش دوم آن با «غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لَا الضَّالِّینَ» اشاره فرموده است.

با توجه به اینکه این سوره (فاتحة الکتاب)، دارای منزلت والا و درجه سطح بالا است، و علوم قرآنی را در برگرفته، و به مقاصد و اهداف آن اشاره دارد، قرآن کریم چه به لحاظ تلفظ و تلاوت، و چه از دیدگاه خط و کتابت، و هم چنین نمازهای پنج گانه با این سوره آغاز می‌شود، و هر مسلمان چه زن باشد و چه مرد، موظف شده این سوره را یاد گرفته و حفظ کند، تا در نمازهایش بخواند، زیرا نماز بدون خواندن این سوره، صحیح نمی‌باشد، و اصولا نماز به حساب نمی‌آید مگر اینکه سوره فاتحه در آن تلاوت شود، به دلیل اینکه پیامبر اکرم فرموده است:

«نماز نیست کسی را که سوره فاتحه نخواند» این حدیث را بخاری و دیگران نقل کرده‌اند. و به همین جهات این سوره، فاتحهٔ الکتاب نامیده شده است. هم چنان که مثانی نامیده شده است، زیرا دوبار در تمامی نمازها و به تکرار قرائت می‌شود.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۲۱

پس شگفت آور نیست که پیامبر اکرم (ص)، به تلاوت این سوره، عنایت قابل توجهی، داشته باشد کلمات آن را از هم جدا سازد و در انتهای هر آیه وقف کند، تا مسلمانان همگی، کلمه کلمه آن، و آیه به آیه آن را حفظ کنند، و کبیر و صغیر، مرد و زن، جوان و پیر برده و کنیز، بچه و بالغ از آن بزرگوار اخذ کنند، و عرب روشن فکر و بادیه نشین خشن ساده لوح از آن بزرگوار بشنوند.

و تا آنجا که به کتب اخبار و روایات وقوف یافته‌ایم- مسلم نشده که رسول خدا (ص)، در سوره‌ای از سوره‌های قرآن مجید، چنین کرده باشد که در سوره فاتحه فرموده است.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۲۳

ابتداء

ابتداء فقط «اختیاری» است بر خلاف وقف که، «اختیاری و اضطراری» است، چنان که گذشت، و ابتدا روا نیست مگر با کلمه‌ای که، وافی به مقصود کلام باشد و خلاف معنی مقصود را ایهام نکند. پس اگر خللی در غرض مورد نظر به وجود آید، یا خلاف معنی مقصود تداعی شود، قبیح و زشت خواهد شد، و بر قاری قرآن واجب است از آن بپرهیزد، و احتراز نماید.

بنابراین وقتی قاری قرآن، قول باریتعالی، «هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً ...» آیه ۲۹ سوره بقره را تلاوت می کند و نفسش یاری نمی‌دهد که در «سموت» وقف کند و به ناچار در، «فَسَوَّاهُنَّ» وقف می‌نماید باید به موقع ابتدا از کلمه‌ای آغاز کند که وافی به مقصود باشد، و بر اوست که از «ثُمَّ اسْتَوی» آغاز نماید، و اگر از «إِلَی السَّماءِ» شروع کند، این ابتداء مخل غرض و قبیح خواهد شد.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۲۴

و وقتی آیه ۳ سوره فاطر/ ۳۵، «یا أَیُّهَا النَّاسُ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ ...» را بخواند و در «یَرْزُقُکُمْ» وقف کند موقع شروع کردن بر او واجب است از «هَلْ مِنْ خالِقٍ» آغاز کند و اگر از «غَیْرُ اللَّهِ یَرْزُقُکُمْ» ابتداء کند معنی فاسد و زشتی را تداعی خواهد کرد.

و از مثالهای ابتدای قبیح، آغاز قرائت است از آنچه ذیلا ذکر می‌شود:

«عُزَیْرٌ ابْنُ اللَّهِ، الْمَسِیحُ ابْنُ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ فَقِیرٌ، إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ، إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَهٍ، اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً، یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَهٌ».

قباحت چنین ابتداء کردنها، با این الفاظی که یاد شد بر کسی پوشیده نیست.

و باز از مثالهای این نوع ابتدا است:

«وَ إِیَّاکُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّکُمْ، و إِیَّاکُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ»، زیرا که ابتدای این چنین تداعی دارد که از ایمان به خدا، از تقوی داشتن در برابر خدا، احتراز داشته باشید.

پس لازم است قاری قرآن، در حال قرائت، بیدار باشد، و بفهمد چه جمله‌ای را قرائت می کند، معانی آیات و موقعیت جملات را، در نظر بگیرد تا به محذور نیافتد و وقف ناقص، و ابتدای زشت نکند.

در کتاب «نهایت القول المفید» گفته است:

زشتی و قباحت ابتدا از کلمه‌ای که وقف بر آن شده به این

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۲۵

لحاظها است که- معنی مفیدی نمی‌دهد،- معنای فاسد و باطلی را تداعی می کند.

- خود آن کلمه و ما بعدش مطلبی است که از کافری نقل می‌شود. پس به کسی که در چنین محلها نفسش بریده، واجب است به

ما قبل برگردد، و قسمت قبل کلام را به بعد آن متصل سازد، و اگر چنین نکند گناه کرده و ای بسا که به خدای تعالی کفر ورزیده است (اگر چنین قصدی داشته باشد، هم چنان که قبلا گفته شد).

بایـد دانست قاری قرآن، هم چنان که به وقف قبیـح مجبور می‌شود، به ابتـدای قبیـح نیز ناچار می‌شود، و این گونه ابتدا، در مواردی است که گفته لا مـذهب و بی‌دینی طولانی باشـد، و نفس قاری یاری نکنـد که آن را تا پایان قرائت کنـد، و لـذا به ابتـداء از ما بعد کلام ناچار می‌شود، زیرا با توجه به اینکه به ناچار نفس او خواهـد برید فائده‌ای ندارد اینکه به قال و قالوا برگردد. و همه گفته کفر است.

مثل قول باری تعالی در آیه ۳۳ سوره مبارکه مؤمنون/ ۲۳، وَ قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِلِقاءِ الْآخِرَةِ که تا «وَ ما نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِینَ» پایان آیه ۳۸ ادامه می‌یابد- زیرا کم قاری پیدا می‌شود که نفسش تا پایان این مطلب قطع نشود، و همه مطلب کفر است.

خلاصه «در یک مورد طولانی، نظیر آنچه گذشت وصل و وقف،

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۲۶

و ابتدائی وجود ندارد که عمدی شدن آن کفر باشد و اگر چه کسـی قسـمتی از آن را به طور عمد انجام دهد مرتکب گناه می‌باشد چنان که فهمیدی ... انتهی» عرض می کنم:

اگر قاری عمدا، وقف، وصل، یا ابتدائی را انجام دهد که معنای فاسد و باطلی حاصل شود، ولی او این معنای فاسد را منظور نداشـته باشد، عمل عمدی او گناه خواهد بود، و اگر عمدا، آنها را انجام دهد و معنایش را قصد نماید کافر خواهد شد، نعوذ باللّه.

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۲۷

یاد آوری مسائل مهمی در رابطه با وقف

اشاره

امـام محقـق ابن جزری، در کتـاب «النشـر»، مسـایلی را در رابطه بـا موضـع وقـف و ابتـداء، یـاد کرده که از اهمیت و ارزش خاصـی برخوردار می‌باشـد، و مـا آنهـا را به صورت ساده و بهتری از نظر قاری محترم قرآن می گـذرانیم، و مسایل دیگری را که از کتابهای گوناگون «برگرفته‌ایم» و تعـدادی را نیز که زائیده افکار «خودمان می‌باشد» و در درجه اهمیت، کمتر از مسایلی که در «النشـر» آمده نیست اضافه می کنیم، و آنها عبارتند از:

*** مسأله اوّل: گفتار پیشوایان وقف:

وقف در مضاف، بدون ذکر مضاف الیه در فعل، بدون ذکر فاعل، در فاعل بی‌ذکر مفعول، در مبتداء با عدم

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۲۸

قرائت خبر، خواندن کان و اخواتش، ان و اخواتش با نخواندن اسامی مربوط به آنها، آوردن موصوف و باقی گذاردن صفت، گفتن معطوف علیه بی‌اینکه معطوف را بگوینـد، تلاـوت قسم و عـدم تلاوت جواب قسم، و قرائت حرف و عـدم قرائت آنچه حرف به آن آورده شده، تا آخر آنچه در این باره به تفصیل یاد آور شده‌اند جایز نیست.

پیشوایان وقف نمی‌خواهنـد بگوینـد که: وقف در آنچه گفته شد و نظایر آنها حرام، یا مکروه است، یا انسان را دچار گناه و مشـکل می‌سازد، بلکه می‌خواهند با این مقررات راه صـحیح تلاوت را نشان دهند و «قاری را به چیزی که» به تلاوت قرآن زینت می‌دهد، و به رونـق قرائت می‌افزایـد، «هـدایت کننـد» پس معنی وقـف بر این یـا بر آن جـایز نیست یعنی که وقف در آنهـا، تلاـوت و قرائت را

زیبایی نمی‌بخشد به عبارت دیگر، وقف در آنها زیبایی تلاوت و بهاء قرائت را از بین می‌برد.
و مقصودشان از اینکه می گویند:
در این کلمه وقف نمی‌شود، در فلان محل وقف صحیح نمی‌باشد، یا فلان جا محل وقف نیست عبارت از این است که:
اگر قاری در آن محل وقف کند، صحیح نخواهد بود، از آنجا که مانده ابتداء نماید. هم چنان که معنی این سخن، ایشان که می گویند:
وقف در فلان محل جایز است این است که:
معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۲۹
قاری می‌تواند از ما بعد آن ابتدا کند، و این را بدان جهت می گوئیم که: هر کجا وقف را جایز شمردند، ابتدا از ما بعدش را نیز جایز به شمار آوردند و هر جا وقف را جایز نشمردند ابتدا از ما بعدش را نیز جایز ندانستند.
این همان معنی است که آنان با این جملات تعبیر می کنند ... و قصدشان این نیست که مطلق وقف در فلان محل جایز نمی‌باشد وقف کردن به جهت ضیق نفس، از یاد رفتن ما بعد آیه، به جهت تعلیم، ردّ سلام و غیر آن در هر کجای قرآن که باشد جایز است، النهایه قاری قرآن باید بر گردد و قرائت خود را از جایی که وقف کرده ابتدا کند، اگر آن محل برای ابتدا کردن صلاحیت دارد، و گر نه از کلمه قبلی که برای ابتدا کردن شایسته است شروع می کند.
وقف بر روی کلمه‌ای ممتنع نمی‌باشد مگر موقعی که موجب خللی در معنی یا سیاق قرآن کریم باشد.
اگر چنین موردی پیش آید وقف کردن ممتنع خواهد بود مثل وقف در کلمه تجری در آیه ۲۵ سوره بقره «وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ»، زیرا از وقف در «تجری» این معنی به نظر خواهد آمد که فاعل ضمیر مستتر است و بر «جنات» بر می گردد، و بر این اساس، جریان وصف «جنات» خواهد بود، در صورتی که معنی آیه چنین نیست بلکه «تجری» فعلی است که به «انهار» مربوط می‌شود و «انهار» فاعل آن می‌باشد و
معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۳۰
بنابراین، جریان وصف «انهار» خواهد بود- زیرا در معنی فعل، وصف فاعل است- و واقع امر نیز چنین است «یعنی مژده ده کسانی را که ایمان آورده و عمل شایسته انجام داده‌اند که برای آنها باغهایی است که از زیر آنها نهرها روان می‌باشد» به عبارت دیگر این نهرها است که روان می‌شوند نه باغها که وقف در جنات معنی اخیر را به ذهن می‌آورد».
و نظیر آن این است که قاری قرآن، بهنگام تلاوت آیه ۲۵ سوره اسراء/ ۱۷ «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِما فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صالِحِينَ»- «نُفُوسِكُمْ» را به «إِنْ تَكُونُوا صالِحِينَ» وصل کند و با اختیار خود در «صالِحِينَ» وقف کند. که این وقف معنی آیه را تغییر می‌دهد و معنی چنین می‌شود، خدای تعالی، به نفوس بندگان خود وقتی داناتر است که انسانهای شایسته‌ای باشند، این معنائی است که آیه به طریق منطوق به آن دلالت می کند و به طریق مفهوم دلالت می کند به اینکه خدا به نفوس بندگان خود علم ندارد اگر انسانهای صالح و شایسته نباشند.
و شک نیست که این معنی بر خدای تعالی محال است. زیرا که علم حضرت باری تعالی شامل همه آفریدگان است، به درون نفوس بندگانش، به آنچه در دلهایشان و در ضمایر ناپیدایشان می گذرد احاطه دارد، و در این خصوص، بین مؤمن و کافر و بین مطیع و فاجر تفاوتی وجود ندارد.
پس بر قاری قرآن کریم سزاوار است نظیر آیه اول در «جنات»
معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۳۱
و مانند آیه دوم در «نفوسکم» وقف کند تا در معنی خللی پدید نیاید و مقصود و مراد آیه تغییر نیابد.

مختصر سخن اینکه، قول علمای وقف، که وقف به این نحو جایز نیست، یا آنجا صحیح نمی‌باشد ... این معنی را دارد که اینجا وقف اختیاری نمی‌باشد که از ما بعدش بشود ابتدا کرد. و صرف این مساله، به موقع ضرورت مانع از وقف نیست مثل غلبه عطسه، ولی بعد از آن باید همان قسمت با قسمت بعدی به نحوی که پیشتر اشاره کردیم پیوند یابد.

مساله دوم: درباره وقفهای خلاف قاعده‌ای است که جهتی جز جلب توجه شنوندگان ندارند

«نظیر اینکه» بعضی از مردم عمدا در لفظ «جناح» در آیه ۱۵۸ سوره بقره «فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ» وقف می کنند، آنگاه از «عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما» ابتدا می کنند، و در لفظ «أَنْتَ» در آیه ۲۸۶ سوره بقره، «وَ ارْحَمْنا أَنْتَ مَوْلانا فَانْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ» وقف کرده، و از «مَوْلانا فَانْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ» آغاز می‌کنند، و در لفظ «يَحْلِفُونَ» در آیه ۶۲ سوره نساء/ ۴ «ثُمَّ جاؤُكَ يَحْلِفُونَ» وقف، و از «بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنا إِلَّا إِحْساناً وَ تَوْفِيقاً» ادامه می‌دهند، و در لفظ جلاله در آیه ۳ سوره انعام/ ۶ «وَ هُوَ اللَّهُ» وقف، و از «فِي السَّماواتِ وَ

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۳۲

فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ» شروع، یا در لفظ «فِي السَّماواتِ» وقف، و از «فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ» شروع می کنند، و در لفظ «تَمْشِي» در آیه ۲۵ سوره قصص/ ۲۸، «فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشِي» وقف، و از «عَلَى اسْتِحْياءٍ قالَتْ» شروع می کنند، در لفظ «حقا» در آیه ۴۷ سوره روم/ ۳۰ «فَانْتَقَمْنا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَ كانَ حَقًّا» وقف و از «عَلَيْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» ابتدا می‌نمایند، در «لا تشرك» آیه ۱۳ سوره لقمان ۳۱ «يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ» وقف، و از «بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» ابتدا می کنند. و ما در خصوص این وقفها به طور منصفانه، با توجه به اسلوب دقیق و ظریف قرآن کریم و معانی بلند و بالای آیات به مناقشه «و مداقه» می‌پردازیم و می گوئیم:

اما وقف در «فَلا جُناحَ» در آیه «فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ ...» و شروع از «علیه» بر مبنای این است که آیه کریمه دلالت دارد به وجوب طواف «سعی» بین صفا و مروه، و آیه به آن دلالت نمی کند مگر موقعی که در «فَلا جُناحَ» وقف و از «عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما» ابتدا شود، و این نظر با توجه به شأن نزول آیه، و با توجه به احادیثی که در خصوص آن وارد شده، مردود است.

سبب نزول آیه این است که، دو بت به نامهای «اساف» و «نائله» در صفا و مروه، «زمان جاهلیت» نصب شده بود و اهل جاهلیت به جهت بزرگداشت آن دو بت بین صفا و مروه سعی می‌نمودند، وقتی دین مقدس اسلام ظاهر شد و بتها را شکست و از بین

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۳۳

برد مسلمانان را دشوار شد که بین صفا و مروه «با توجه به سابقه‌ای که شرح آن رفت» سعی کنند، و خدای تعالی این آیه را نازل، و به سعی بین صفا و مروه اجازه فرمودند و اعلام داشتند که سعی بین آن دو از شعائر الهی به شمار می‌رود.

از عروه رضی اللّه عنه، روایت شده که از خاله‌اش عایشه، ام المؤمنین، از شأن نزول این آیه سؤال کرد او جواب داد: برای انصار دشوار می‌آمد که بین صفا و مروه سعی کنند و خدا این آیه را نازل فرمود. این روایت را بخاری و مسلم در کتابهای خود باز آورده‌اند.

و علت دشواری سعی بین صفا و مروه چنان که گذشت آن بود که اهل جاهلیت بین صفا و مروه سعی می کردند و در آن جا دو بت نهاده شده بود که به آنها دست می کشیدند، و این طواف از شعارهای مردم جاهلیت بود، انصار خوش نداشتند کاری را انجام دهند که به رسوم جاهلیت آلوده باشد، بنابراین، مقصود از نزول آیه رفع حرج از سعی بین صفا و مروه و جایز شمردن انجام آن می‌باشد، اما واجب بودن سعی، با آیه ثابت نمی‌شود و ثبوت وجوب آن ناشی از فعل پیامبر اکرم و قول آن بزرگوار صلی اللّه علیه و آله می‌باشد، آن حضرت به طوری که امام احمد و دار قطنی و بیهقی با سند حسن روایت کرده‌اند فرمودند «ایها الناس اسعوا فان

اللّه قد کتب علیکم السعی» ای مردم بین صفا و مروه سعی کنید که خدا آن را بر شما واجب کرده است» فرموده آن بزرگوار، «اسعوا» امر است و در اینجا به معنی وجوب

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۳۴

است و لذا پیامبر اکرم علت آن را بیان می‌کند و می‌فرماید که «فان اللّه قد کتب علیکم السعی» یعنی خدا سعی را بر شما واجب کرده است. کسانی که وقف در فلا جناح را جایز شمرده‌اند بدون داشتن هیچ نوع دلیلی، حذف خبر را به این امر اضافه می‌کنند و می‌گویند:

تقدیر آیه چنین است:

«فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه فی فعلها» ما به آنان می‌گوئیم:

اولا: هیچ دلیلی به اینکه «علیه فی فعلها» از آیه حذف شده وجود ندارد:

ثانیا: اسلوب والای قرآن و معانی سامی آن خود را از این معنی سست و بی‌اساس تنزیه می‌کند.

و حال که این وقف، با شأن نزول آیه، و با احادیث صحیحی که در این خصوص وارد شده، و با قواعد لغت عرب، و با اسلوب ادبی قرآن کریم، و معانی بلند و بالای آن منافات دارد، شک و تردید در خطا بودن آن وجود نخواهد داشت و لذا واجب است از آن دوری و اجتناب شود.

و در خصوص آیه کریمه: وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا ... تا آخر سوره باید بدانی که قسمتی از دعای مؤمنان نمونه‌ای است که، سرور ایمان دلهایشان را پر ساخته، و محبت آن در اعماق جانشان جاگرفته، و با تمام عواطف و احساساتشان درهم آمیخته است، «ایمان» این

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۳۵

مؤمنان، مؤمنانی که ایمان خالص دارند، آلوده به ریا نیست، گرد نفاق به ساحتش راه ندارد، اینان مؤمنان کاملی هستند که اعتقاد راسخ دارند و شک ندارند در اینکه احدی غیر خدای تعالی صاحب عفو و غفران و رحمت نمی‌باشد و کسی جز خدا، یارای رساندن خیر به بندگان را ندارد، پس در اعتقاد آنان خدای سبحان یگانه نافع و ضار است، یاری می‌کند هر که را بخواهد و خوار می‌سازد هر که را اراده کند، فرمان مطاع او را مانعی، و حکم نافذ او را رادعی نیست.

عرض می‌کنم:

مؤمنانی که بخشی از اوصافشان چنین باشد امکان ندارد در «انت» وقف کنند زیرا وقف در انت، گرچه خیلی بعید به نظر می‌رسد، اشاره خواهد داشت به اینکه، مؤمنان عقیده دارند: غیر از خدا، صاحب عفو و غفران و رحمتی وجود دارد، ولی می‌خواهند که خدای تعالی، خود به آنان رحمت فرماید و «عفو و غفران و رحمت» آنان را به دیگری موکول نفرماید و لذا از باب تاکید در سؤال «انت» می‌گویند.

ضعیف‌ترین مردم در ایمان، و آنکه در درجه پایین یقین قرار دارد هرگز این را جزو اعتقادات خود قرار نمی‌دهد چه برسد به آن رادمردان نورانی، و بندگان پاکیزه خدای رحمان که خدا «بنیان»- دین خود را با آنان برافراشته «رایت» شرع را به وسیله آنان برافراخته است. پس وقف در «انت» خطای فاحش است و با حقیقت کسانی که

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۳۶

آیه کریمه، در بالا بردن شأن شان، و ثنا به ذکر و یادشان، اعلام قدر والایشان، در نزد خدای تعالی فرود آمده منافات دارد.

امّا وقف در «یحلفون» در آیه «ثُمَّ جاؤُکَ یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنا إِلَّا إِحْساناً وَ تَوْفِیقاً»: مبنی بر حذف محلوف به «یعنی چیزی که بر آن قسم یاد شده» می‌باشد و تقدیر آن چنین است «باللّه» حرف با در بقیه آیه «بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنا إِلَّا إِحْساناً وَ تَوْفِیقاً»، حرف قسم است و

فعل قسم حـذف شـده و در تقدیر «نقسم باللّه» است یعنی به خدا سوگند می‌خوریم که جز احسان و توفیق چیز دیگری نمی‌خواهیم، و این تأویل به چند جهت مردود است:

جهت اول:

این معنی خلاف ظاهر آیه است که به ذهن می‌آید، آنچه از آیه متبادر به ذهن می‌شود این است که «بِاللَّهِ» به «یَحْلِفُونَ» مربوط می‌شود.

جهت دوم:

چنین وقف وامی‌دارد محذوفی در تقدیر باشد، و نزد اهل علم مقرر است که آنچه به حذف مقدر نیاز ندارد بر آنچه به آن نیاز داشته باشد مقدم است.

اشمونی در کتاب «منار الهدی» گفته است:

در «یحلفون، نمی‌شود وقف کرد و برخی، بیرون از روش، و به تکلف در آن کلمه وقف کرده‌اند و «با» را در «باللّه» باء قسم و «ان

اردنا» را جواب قسم و «ان» را، ان نافیه به معنی نه فرض کرده‌اند، یعنی که در عدول از مراجعه در رفع خلاف به شما منظوری نداشتیم و طالب احسان و توقیق بودیم و این «بیان»- چیز درستی نیست برای اینکه کلمه «یحلفون» با کلمات ما بعدش به شدت در رابطه است علاوه بر این قسمهای حذف شده در قرآن، فقط قسم‌هایی است که حرف سوگند آنها واو است، یعنی اگر باء قسم ذکر شود فعل قسم آورده می‌شود مثل «وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ»، «یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ» و هرگز باء قسم را نمی‌بینی که فعل آن حذف شده باشد. و معتبر این است که باء به «یَحْلِفُونَ» متعلق است و به طوری که گذشت «آن باء» باء قسم نمی‌باشد.

جهت سوم:

این وقف با فحوا و هدف آیات منافات دارد، زیرا هدف آیات ذکر معایب، و بیان مطالب و تشریح قبائح اعمال منافقان و توبیخ آنان می‌باشد. و یکی از کارهای زشتشان این است که جرأت کنند و به خدای تبارك و تعالی به دروغ سوگند بخورند و اگر در «یحلفون» وقف شود، برای شنونده روشن نخواهد بود محلوفشان کیست، آیا به خدا سوگند می‌خورند که جرم دیگری باشد علاوه بر جرائمی که در گذشته داشته‌اند یا به غیر او سوگند می‌خورند که مورد توجه نیست لذا واجب است، «یحلفون» به «باللّه» وصل شود تا به طور کامل روشن شود که مورد قسم‌شان خدا است «و نه دیگری» و این نص

موجب شود که دروغگوئی آنان محرز و سوگند دروغشان، به خدای عز و جل برای همگان معلوم شود و شنونده‌ای در شأن آنان دچار شك و تردید نباشد بلکه بدی اعمالشان و قباحت افترایشان را به خدا و پیامبر (ص) یقین کند.

اما وقف در لفظ جلاله در آیه «وَ هُوَ اللَّهُ فِی السَّماواتِ وَ فِی الْأَرْضِ ...» بر مبنای قول کسانی است که گفته‌اند: «وَ هُوَ اللَّهُ» جمله‌ای مرکب است از مبتدا و خبر، و با قرائت «اللّه» کامل می‌شود و این قول نحاس است.

و بر این مبنا جار و مجرور یعنی «فِی السَّماواتِ وَ فِی الْأَرْضِ» یا به محذوفی متعلق خواهد بود که حال است از مفعول «یعلم» و مفعول «یَعْلَمُ سِرَّکُمْ وَ جَهْرَکُمْ» است پس معنی چنین خواهد بود:

«یعلم سرکم و جهرکم حال کونهما فی السماوات و فی الارض» یعنی نهان و آشکار شما را در حالی که در آسمان و یا زمین باشند می‌داند، یا متعلق به خود فعل «یعلم» است.

این وقف از جهاتی ضعیف است:

جهت اول:

خبر دادن بـا این جمله، «وَ هُوَ اللَّهُ» بـا توجه به اینکه، در ابتـدای سوره، «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُماتِ وَ النُّورَ ...» آمده است فائده‌ای نخواهد داشت.

جهت دوم:

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۳۹

در اینکه جار و مجرور را متعلق به محـذوف حال از مفعول «یعلم» قرار بـدهیم علامه سـمین گفته است: جدّا این کار ضـعیف اسـت زیرا معمول مصدر، از خود آن مقدم شده است.

و متعلق قرار دادن جار و مجرور به خود «یعلم»، ترکیب سست و ضعیفی خواهد بود و با اسلوب قرآن کریم که از هر جهت محکم و قوی است مناسبتی نخواهد داشت.

و به این دلیـل و آن یکی، محققـان علمـای تفسیر، اعتقـاد کرده‌انـد که جار و مجرور متعلق به لفظ جلاله- «اللّه» می‌باشـد با در نظر داشـتن معنی توصـیفی که در بردارد و آن معبود بودن اوست و لفظ «اللّه» اسم خاصـی، برای ذات اقـدس است و به این اعتبار جامد است، و چیزی به آن تعلق نمی‌یابد، ولی چون این اسم خاص متضـمن تمامی صـفات کمال، و جامع همه صـفات جلال است، بدین ترتیب اسم خاص متضمن اسم غیر علم شده و تعلق جار و مجرور به آن صحیح می‌باشد، و تقدیر چنین است:

«و هو المعبود فی السموات و فی الارض»: یعنی او در همه آسمانها و زمینها معبود است، و نظیر آیه فوق آیه ۸۴ سوره زخرف/ ۴۳ و «هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ» می‌باشـد یـا «هو المنفرد بالالوهیـهٔ فیهمـا» یعنی که او در الوهیت آسـمانها و زمینها، منفرد است» و غیر از او خدایی برای موجودات جهان هستی وجود ندارد.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۴۰

یا «هو الکامل القـدرهٔ المحیط العلم القابض علی الامور» یعنی که او در قدرت کامل، در علم محیط است، و زمام امور آنها را در ید قدرت و در قبضه خود دارد، یا مالک متصرف مدبر در آنها است و یا تقدیراتی از این نوع، با ملاحظه یکی از این معناها، تعلق جار و مجرور به لفظ جلاله اللّه که علم است، درست خواهد بود.

چنان که می گوینـد: «فلان اسـد فی ساحهٔ الوغی» فلان کس در میدان جنگ شـیر است یعنی با جرأت است و با توجه به اینکه لفظ اسـد، اسم جامـد است و به جرأت دلالت دارد صـحیح است که در جار و مجرور بعـد از خود عمل کنـد مثل اینکه گفته شده: فلان کس در میـدان جنگ جسور است و یا گفته شود «هو حاتم فی طی» او حاتم در قبیله طی است، یعنی مثل او می‌باشد بر اساس اینکه اسم علم (حـاتم) معنـای سـخاوت را در بردارد، به لحـاظ اشـتهاری که حـاتم «در این خصوص» داشـته است در این جمله این معنی نهفته است «هو جواد فی طی» او مثل حاتم در قبیله طی سخاوتمند است.

و اما وقف در «فِی السَّماواتِ»، و ابتـدا از «فِی الْأَرْضِ» از بلاغت بعیدتر است، زیرا به نظر می‌رسد خدا، فقط خدای آسـمانها است، یا مالک و متصرف فقط آسمانها است و مالک غیر آنها نیست.

بنابراین وقفی که موافق معنی آیه و سیاق آن، و مطابق قواعـد زبان عرب باشد و معنایی را که با تنزیه خدای تبارک و تعالی منافات دارد به ذهن نیاورد وقف کردن در «وَ فِی الْأَرْضِ» است، و بهتر از آن هم

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۴۱

وقف کردن در پایان آیه کریمه یعنی در «وَ یَعْلَمُ ما تَکْسِبُونَ» می‌باشد.

و امـا وقف در «تَمْشِی» در آیه «فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشِی عَلَی اسْتِحْیاءٍ» و ابتـداء از «عَلَی اسْتِحْیاءٍ»، جار و مجرور را که همان «عَلَی اسْتِحْیاءٍ» باشد متعلق می‌سازد به محذوفی که حال از فاعل است، و تقدیر چنین خواهد شد که:

«قالت مع استحیاء» یعنی در حالی که شرم می کرد گفت یعنی:

دختر حضرت شعیب در موقع گفتن این مطلب به موسی، علی نبینا و آله و علیه السلام «إِنَّ أَبِی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجْرَ ما سَقَیْتَ لَنا»، پدرم شما را دعوت می‌کند تا پاداش آب دادن به گوسفندان ما را بپردازد، شرم می‌کرد نه هنگام آمدن یا راه رفتن اشمونی در کتاب منار الهدی گفته است:

«بعضی از قاریان قرآن کار عجیبی کرده و در «تَمْشِی» وقف، و از «عَلَی اسْتِحْیاءٍ» ابتدا کرده است ... الخ سجاوندی آن را از برخی قاریان قرآن نقل کرده و گفته است:

و شاید این قاری، «عَلَی اسْتِحْیاءٍ» را حال مقدم بر «قالت» گرفته یعنی «قالت مستحیهٔ»، یعنی در حال شرم گفت، زیرا او می‌خواست وی را به ضیافت خود دعوت کند و نمی‌دانست می‌پذیرد یا نمی‌پذیرد و این وقف، وقف خوبی است و بهتر از آن وصل است انتهی» و من عرض می‌کنم:

این وقف ضعیف و حتی به جهاتی خطا است.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۴۲

اول: بر خلاف سیاق و اسلوب نظمی قرآن کریم است، که به ذهن می‌رسد، زیرا آنچه به نظر می‌آید این است که، جمله «تَمْشِی» به جهت حال بودن از فاعل «جاءت»، که یکی از دختران حضرت شعیب باشد در محل نصب قرار گرفته. و جار و و مجرور، «عَلَی اسْتِحْیاءٍ» متعلق به محذوف است، و آن حال است از فاعل «تَمْشِی» یعنی ضمیری که در آن مستتر است، و تقدیر چنین می‌باشد.

جاءته ماشیهٔ مستحییهٔ. و فائده آن این است که توصیف می‌کند آن دختر نه فقط در آمدن، بلکه هم در آمدن، و هم در راه رفتن شرم می‌کرد.

و نکره بودن استحیاء به خاطر تفخیم است و از این جهت است که گفته‌اند: جاءت متحفزهٔ یعنی در حالی که به شدت شرم می‌کرد، آمد.

و جمله «قالَتْ إِنَّ أَبِی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجْرَ ما سَقَیْتَ لَنا»، جمله مستانفه است، و محلی از اعراب ندارد، و در جواب سؤالی است که، از جمله قبلی سرچشمه می‌گیرد، جمله‌ای که به آمدن او به پیش حضرت موسی با حال حیاء دلالت می‌کند، مثل اینکه گفته می‌شود چه چیزی به حضرت موسی گفت وقتی با حال شرم آمد؟

جواب داده می‌شود گفت: «إِنَّ أَبِی یَدْعُوکَ ...»

این همان اعرابی است که به ذهنهای با تجربه می‌رسد، و فطرت صاف آن را می‌پذیرد، و آثار صحیح به آن رهنمون می‌شود، و معنی و فحوای آیه به آن دلالت می‌کند، به طوری که خواهد آمد.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۴۳

دوم: این وقف، روایاتی را که در رابطه با این آیه، وارد شده است نقض می‌کند:

سعید بن منصور، ابن جریر، ابن ابی حاتم، از طریق عبد اللّه بن ابی الهذیل از عمر بن خطاب «رضی اللّه عنه»، آورده‌اند که، پیامبر (ص)، در خصوص این آیه، و شأن این دختر، فرمودند: «جاءت مستترهٔ بکم درعها علی وجهها» و مطابق روایت حاکم از عمر «حضرت رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله» فرمود: جاءت واضعهٔ ثوبها علی وجهها، یعنی آن دختر بیامد در حالی که صورت خود را با لباسش یا با آستین لباسش پوشیده بود و این سخن با صراحت، و به صورت خیلی روشن، دلالت می‌کند که، وصف حیاء در آن دختر، در حال آمدن اوست و نه در گفتن او.

سوم: این وقف، به سستی در معنی، و پوچی و پوسیدگی غرض می‌انجامد، زیرا معنی چنین می‌شود که یکی از دختران حضرت شعیب به نزد موسی علیهما السلام آمد در حال پیاده مثلا و نه سواره، و این معنی سبک و پوچی است، و صحیح نیست که آیه کریمه را به آن حمل کنیم، چه چیزی به شنونده القا می‌شود وقتی این خبر را بشنود که او پیاده آمد یا سواره؟

آنچه وقف بر آن برای شنونده، اهمیت دارد و می‌خواهد آن را بداند، این است که، آن زن، به موقع آمدن چه حالی از حیاء، شکوه، ادب داشته است.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۴۴

چهارم: قرآن کریم می‌خواهد شأن این دختر را بالا ببرد و یادش را جاودانه سازد و بیان کند او زن پاکدامن، پاکیزه، فاضله عفیفه و نظیفه است و نشانه پاکی و عفتش را، و علامت ادب و نزاکتش را، با این جمله یاد کرده که، «تَمْشِی عَلَی اسْتِحْیاءٍ» یعنی با شرم و حیا، راه می‌رفت، با حیاء و وقار، و با نقاب خویشتن داری خود را پوشیده بود، به صورت مبتذل و جلف نیامده بود، نه خود را آراسته بود و نه قصد خود نمایی داشت نه افاده می‌فروخت. به دور از راههای جاذب و گیرا و برکنار از روشهای گمراه سازنده و فریبا و قرآن کریم این معنی را، در کوتاه‌ترین لفظ، و کمترین عبارت بیان داشته است، «تَمْشِی عَلَی اسْتِحْیاءٍ» و هیچ شکی نیست که، راه رفتن زن با حالی که وصف شد، به صیانت و نزاهت او، بیشتر از گفتار او دلالت دارد.

ای بسا زنی که حرفهای خود را، «خصوص که با مردی صحبت کند» مرتب می‌برد، ملاحظه ادب و حیا می‌کند، و عفت و پاکدامنی نشان می‌دهد، صدایش را پائین می‌کشد، در تعبیرات خود اضطراب دارد، گاه واضح می‌گوید و گاه دچار لغزش می‌شود، لحظه‌ای با فصاحت، و لحظه‌ای با لکنت زبان حرف می‌زند، در عین حال، همین زن، معانی طهارت، عفت و کرامت را کمتر از زنان دیگر ملاحظه می‌کند.

پس وقفی که با روح آیه، و معنی آن موافق، و با آثار و اخباری که در خصوصش وارد شده مطابق باشد، همانا وقف کردن بر «عَلَی

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۴۵

اسْتِحْیاءٍ» می‌باشد، و نه «تَمْشِی» و خدا بهتر می‌داند.

و اما هر کس در آیه «فَانْتَقَمْنا مِنَ الَّذِینَ أَجْرَمُوا وَ کانَ حَقًّا عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ» در کلمه «حَقًّا» وقف کند اسم کان را ضمیری در نظر گرفته است که به «انتقام» بر می‌گردد همان که «انتقمنا» به آن دلالت می‌کند در حد آیه ۸ سوره مائده، که می‌فرماید:

«اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی» لفظ هو ضمیر است و به عدل برمی‌گردد، عدلی که «اعْدِلُوا» به آن دلالت دارد.

هم چنان که کلمه «حَقًّا» را خبر کان فرض کرده است و تقدیر چنین می‌باشد که:

«و کان انتقامنا من هؤلاء حقا و عدلا، لا ظلما و لا جورا» یعنی انتقام گرفتنمان از این گناهکاران، حق و عدل است و ظلم و ستم نمی‌باشد.

بنابراین «علینا جار و مجرور و متعلق به محذوف، خبر مقدم و «نصر» نیز مبتدای مؤخر و مضاف بر «مؤمنین» خواهد شد. و شاید نظر آن کس که در «حقا» وقف می‌کند، این باشد که انتقام حضرت حق، از امتهایی که پیامبران خود را تکذیب کردند حق و عدل بود.

از آنچه ملاحظه می‌شود این وقف به دلایلی دور از صواب است.

اول: این اعراب، خلاف ظاهر است که از آیه مستفاد می‌شود.

متبادر به ذهن، این است که، نصر المؤمنین اسم کان و مضاف، و حقا خبر، و جار و مجرور، یعنی «علینا» متعلق به محذوف صفت

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۴۶

«حقا» می‌باشد. و بدین جهت اسم مؤخر، و خبر مقدم آمده که فاصله آیات مراعات و اهمیت خبر که محط فائده است روشن شده باشد به طوری که در تفسیر علامه آلوسی گفته شده است.

دوم: این وقف مخالف است با آنچه از قرائت نبی اکرم (ص) ثابت شده است، ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه از ابو درداء نقل کرده‌اند که: شنیدم پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

«ما من امرء مسلم یرد عن عرض اخیه الا کان حقا علی اللّه تعالی ان یرد عنه نار جهنم یوم القیامهٔ» آنگاه حضرت این آیه را تلاوت فرمودند:

وَ کانَ حَقًّا عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ «ترجمه حدیث و آیه به شرح زیر می‌باشد: هیچ مسلمانی از عرض برادر دینی خود دفاع نمی‌کند جز اینکه بر خدا حق باشد آتش دوزخ را در روز قیامت از او باز دارد و خدا می‌فرماید یاری نمودن مؤمنان بر ما حق است».

خدا تو را حفظ کند توجه کن، و در نحوه قرائت پیامبر اکرم (ص) تامل کن، در نظر بگیر که آن بزرگوار وقتی آن را به آنچه فرمودند شاهد و دلیل آوردند آیا «عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ» خواندند یا «وَ کانَ حَقًّا عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ» خواندند،- نحوه- قرائت نبی اکرم (ص) در این آیه، در رد این وقف، برای ما، کفایت می کند.

سوم: این وقف، مخالف قواعدی است که علمای بلاغت تدوین کرده، و منافی اسلوبی است که فصحاء به کار گرفته‌اند، قواعد و اسلوبی که از نثر و نظم عرب نقل شده است.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۴۷

علمای بلاغت در باب «فصل و وصل» یادآور شده‌اند که:

یکی از موارد وصل، یعنی عطف جمله‌ای به جمله دیگر با واو- این است که بین دو جمله:

۱- واسطه‌ای موجود باشد که آن دو را با هم جمع کند و این معنی محقق می‌شود وقتی که هر دو جمله خبری یا هر دو انشایی باشند.

۲- از عطف یکی از آن‌ها به دیگری فسادی در معنی پدیدار نشود.

۳- بین آنها جهت جامعی وجود داشته باشد.

و در آیه مورد بحث دو جمله است: جمله اول «فَانْتَقَمْنا مِنَ الَّذِینَ أَجْرَمُوا» و جمله دوم: و کان حقا «عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ» و هر یک از دو جمله خبری‌اند و از عطف یکی به دیگری معنی فاسدی به وجود نمی‌آید و بین دو جمله جهت جامعی وجود دارد که عبارت از تضاد باشد «۲۶». زیرا جمله اولی به انتقام از گناهکاران و دومی به یاری کردن مؤمنان دلالت دارد.

و مقتضای قواعد بلاغت، که از اسلوب قرآنی و ادب عربی استنباط شده این است که دومی را به اولی با واو عطف کنند و لذا گفته می‌شود «وَ کانَ حَقًّا عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ».

---

(۲۶)- جهت جامع ممکن است تضاد باشد مثل حسن می‌دهد و می گیرد و ممکن است مناسبت باشد مثلا- حسن می گوید و می‌نویسد، یا او می‌خورد و می‌آشامد که بین گفتن و نوشتن، و بین خوردن و آشامیدن، مناسبت وجود دارد.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۴۸

نظیر آن جمله «أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا الَّتِی بارَکْنا فِیها» در آیه ۳۷ اعراف/ ۷ می‌باشد که با واو به جمله «فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ فِی الْیَمِّ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ کانُوا عَنْها غافِلِینَ» آیه ۱۳۶ سوره اعراف عطف شده است.

و نظیر این آیات «وَ نَجَّیْنَا الَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ» در آیه ۱۸ سوره فصلت/ ۴۱ می‌باشد که با واو به جمله «فَأَخَذَتْهُمْ صاعِقَةُ الْعَذابِ الْهُونِ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ» آیه ۱۷ همان سوره عطف شده است. این آیات در سوره‌های اعراف و فصلت به معنایی دلالت می‌کنند که آیه روم به آن دلالت می‌کند و معنی این آیات همه یکی است و همه آنها به بیان سنت اللّه، در ارتباط با بندگان او پرداخته است.

خدا از تکذیب کنندگان پیامبران، و تکذیب کنندگان آیاتش انتقام می گیرد، و ایمان آورندگان به پیامبران، و مؤمنین به کتب و آیات را با تأیید و یاری خود می‌نوازد.

اما اینکه گفته‌انـد: وقف در کلمه «حقا»، اشعار است به اینکه انتقام خـدا، از امتهایی که پیامبرانشان را تکـذیب کرده‌اند حق و عدل است، جواب می گوئیم:

این اشعار از قول خدای تعالی، «مِنَ الَّذِینَ أَجْرَمُوا»، گرفته شده است، و مقتضای ظاهر این بوده که، گفته شود از آنها انتقام گرفتیم، تا کلام بر یک نسق باشـد. ولی مخالف با مقتضای ظاهر رفتار شـده تا معلوم شود که انتقام از آنها به خاطر جرمشان بوده است، مثل این

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۴۹

است که گفته: «فانتقمنا منهم بسبب ما ارتکبوا من الجرم» یعنی از آنها انتقام گرفتیم به جهت جرمی که مرتکب شـده بودند و وقتی انتقام از آنان، به خاطر جرمشان باشد حتما از روی حق و عدل خواهد بود.

مضافا به اینکه ما در صـدد بیان آن نیستیم که، انتقام خـدای تعالی از تکـذیب کننـدگان حق و عدل است، زیرا براهین عقلی و نقلی دلالت دارند به اینکه خدای تعالی متصف به عدل است و منزه و بری از ظلم می‌باشد. می‌فرماید: «وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ» آیه ۱۱۸ سوره نحل/ ۱۶ و می‌فرمایـد: «وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَ لکِنْ کانُوا هُمُ الظَّالِمِینَ» آیه ۷۶ سوره زخرف/ ۴۳ و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لا یَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّهٍٔ» آیه ۴۰ سوره نساء/ ۴.

و در حـدیث قدسـی است «یـا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسـی و جعلته بینکم محرما فلا تظالموا» ترجمه آیات و حـدیث قدسـی چنین است که: «ما به آنان سـتم نکردیم ایشان خود به خویشتن ظلم کردند»، «ما به آنان ظلم ننمودیم آنان خود ستمگر بودند»، «ای بندگان من، من ظلم را بر خود حرام کردم و در بین شما هم آن را تحریم نمودم، به همدیگر ستم نکنید».

پس خـدای تعـالی عقوبت نمی‌فرمایـد مگر آن کس را که سـزاوار مجـازات است به سـبب تجاوزهایی که در محرمات الهی داشـته است.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۵۰

حتی اگر در قول خـدای تعـالی تنهـا به «انتقمنـا منهـم» کفایت می‌شـد باز این مطلب مفهوم بود که انتقام خـدای تعالی از آنان حق و عدل است زیرا مسلم است که خدای تعالی از ظلم و ستم منزه و مبرا می‌باشد.

و امـا در آیه ۱۳ سوره لقمـان/ ۳۱ «وَ إِذْ قـالَ لُقْمـانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ یَعِظُهُ یـا بُنَیَّ لا تُشْرِکْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ» هر کس در «لا تُشْرِکْ» وقف، و از «بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ» ابتدا کند متعلق «لا تُشْرِکْ» را محذوف فرض کرده است و تقدیر چنین می‌باشد: «لا تُشْرِکْ بِاللَّهِ» و به همین نحو با «بِاللَّهِ» را باء قسم گرفته که وارد بر «مقسم به» یعنی اللّه شـده و جمله «إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ» را جواب قسم قرار داده است، یعنی چیزی که برای او سوگنـد یاد شـده است و معنی چنین است به خـدا شـریک قرار نـده، سوگنـد به خدا که شرک ستم بزرگی است.

و این وقف به جهاتی بسیار ضعیف است:

۱- تقـدیر آیه به وجه گذشـته، خلاـف متبـادر به ذهن، از ترکیب و اسـلوب آیه است، و متبادر به ذهن، با توجه به اسـلوب آیه، این است که «بِاللَّهِ» متعلـق به فعـل قبـل از خود یعنی «لا تُشْرِکْ» است و جمله «إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ» جمله مسـتانفه و جدیـد است و محلی از اعراب ندارد، و در رابطه با نهی از شرک آمده «یعنی که فرزندم به خدا شریک قرار نده زیرا شرک ظلم بزرگی است».

۲- جهتی است که سیوطی در اتقان گفته، و اشمونی از ایشان در

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۵۱

«منار الهدی» آن را با چیزی افزون، و با تغییر و تصرفی نقل کرده است آنجا که می گوید:

و کار شـگفتی کرده آن کس که، در «لا تُشْرِکْ» وقف نموده، و باللّه را قسم و «إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ» را جواب گرفته است و ای

بسا بعضی از لجبازان در آن وقف کنند.

و وجه غرابت وقف در آن، این است که، «علمای فن» گفته‌اند:

قسم‌هائی که در قرآن فعل آنها محذوف شده جز با حرف واو نیستند، و وقتی با حرف باء سوگند خورده شده، فعل آورده شده است، مثل قول باری تعالی: «وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ»، «يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ»، و باء سوگند را که فعل آن حذف شده باشد «در قرآن کریم» نمی‌بینی، و از این حیث، کسی که «بِاللَّهِ» را قسم فرض کرده خطا رفته است.

۳- قول خدای تعالی، «يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»، تا پایان آیات متضمن وصایای لقمان به فرزند خود می‌باشد، و واجب است در وصیت، خصوصا، در وصیت پدر به فرزند، غرض روشن، هدف معلوم، غایت آشکار، مقصود مبرهن باشد مطلب را ابهام و اغماض، آلوده نسازد و تقصیر و قصور معیوبش نکند تا اینکه نتیجه مورد نظر به دست آید و وصیت به هدف نهایی خود برسد.

لقمان حکیم، وصایای حکیمانه، و نصایح پر ارجی را به فرزند دلبندش، پیش کش می کند که هر کس پایبند آنها شده و طبق آنها رفتار کند، به خوشبختی دنیا و آخرت، به لذت خوش آیند و گوارای

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۵۲

هر دو حیات نایل می‌شود.

لقمان از مهمترین وصیت‌ها آغاز می کند، و فرزندش را از شرک به خدای تعالی بر حذر می‌دارد و فلسفه این نهی خود را، با جمله هر آینه شرک ستم بزرگی است، توضیح می‌دهد لقمان در نهی خود، مطلق شرک را قصد نکرده بلکه فقط شرک به خدا را منظور نموده است، و نه شرک به غیر خدا را.

و حال که چنین است: ضرورت دارد، نوع شرکی را که فرزندش را از آن نهی می کند به طور کامل بشناساند و بگوید: یا بنی لا تشرک باللّه، تا فرزندش از همان وهله اول، معنی خاصی را که پدرش در نظر دارد بفهمد. اگر بگوید: «يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ» و «بِاللَّهِ» را نگوید، گرچه مقصودش نیز همان باشد، فکر فرزند مضطرب، و ذهن او متحیر، خاطرش مشوش، و روحش ناآرام خواهد بود، و نخواهد دانست چه کند.

او می‌خواهد وصیت پدرش را با تمام خلوص و به طور دقیق بجای آورد، زیرا می‌داند که پدر به فرزند هدیه نمی‌دهد مگر آن چیزی را که صلاح و رشدش و خیر و سعادتش در آن باشد، ولی مرادش را نفهمیده و مقصودش را درک نکرده است، در چنین حالی او دچار بهت و حیرت، و گمراهی و ضلالت، و تشویش خاطر خواهد شد، و در برابر همه این مسایل، راهی برای ما نیست جز اینکه یقین کنیم:

وقتی لقمان به نصیحت گوئی فرزندش پرداخت، لقمانی که وصایا

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۵۳

و نصایح او نشان می‌دهد خدای تعالی به وی چه حکمت صائب و چه قریحه جالب داده است فرمود: «يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ»، ای فرزند به خدای تعالی شریک قرار نده و بنابر همه آنچه گذشت می‌توانیم حکم کنیم وقف در «لا تُشْرِكْ» از صواب به دور و از حقیقت واقع برکنار است.

*** بعضی از وقفها را برایت عرضه کردیم، که اشخاص متکلف، به آنها علاقمند هستند و متشدقین و متفیهقین به آنها مترنم می‌شوند «۲۷».

---

(۲۷) تکلف الامر یعنی مسأله را به سختی تحمل کرد، به سختی انجام داد، بر خلاف عادت کاری کرد.

تنطع فی الکلام یعنی فصیح و سخنور شد، تنطع فی شهواته یعنی در لذتها و خواسته‌ها غرق شد، تنطع فی عمله یعنی در کارش مهارت یافت، ماهر و استاد شد نطع کسانی را می گویند که تو لپی حرف می‌زنند.

تشدق در کلام یعنی بدون احتیاط و پرهیز به سخن ادامه دادن، به مردم لپ را تاب دادن به منظور فصیح حرف زدن تفیهق در کلام یعنی سخن به درازا کشاندن، تفیهق یعنی به واسطه چیزی به دیگری فخر فروختن (مؤلف).

و به طور کلی منظور مؤلف این است که بعضی از استادان فن قرائت و برخی از قاریان قرآن کریم، خود را به مشقت می‌افکنند و بر خلاف روال موجود و به خیال اینکه این کار از استادی و مهارت ایشان سرچشمه می گیرد به این نوع وقفها می‌پردازند و با دهن کجی نشان دادن و استهزای دیگر استادان فن، با این نحو

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۵۴

به موقع نقد و بررسی این وقفها، برایت معلوم شد: سبک قرآن که در اوج فصاحت و بلاغت قرار گرفته و معانی آن به حد اعجاز رسیده از آن وقفها نفرت و انزجار دارد.

و لذا به قاریان قرآن کریم، و استادان فن قرائت، آنان که به شدت حرص می‌ورزند قرآن کریم را در زیباترین جمال و آراسته‌ترین چهره عرضه کنند توصیه می کنیم به خاطر ساختگی، غیر عادی و بی‌رویه بودن این وقفها و به این خاطر که سخن را از محل خود منحرف می‌سازند و رونق قرائت و زیبایی تلاوت و شکوه آن را از بین می‌برند و نظایرشان اجتناب ورزند.

***** مسأله سوم: در طول فاصله‌ها، حکایات، جمله‌های معترضه و امثال آنها، و در موقع جمع کردن قرائتهای مختلف و قرائت به طور تحقیق و به طور ترتیل از چیزهایی اغماض می‌شود که در غیر آنها اغماض نمی‌شود.**

پس ای بسا وقف و ابتداء به خاطر یکی از چیزهایی که ذکر شد

- قرائت فخر می‌فروشند و چنان خیال می کنند که به موردی رسیده‌اند که دیگران از آن غافل می‌باشند.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۵۵

جایز می‌شود که اگر به خاطر دیگری بود روا نمی‌شد و این همان است که سجاوندی نامش را به طور ضروری وقف مرخص می‌نامد و به قول خدای تعالی «وَ السَّماءَ بِناءً» مثال می‌آورد و بهترین مثالهایش «قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ»، «وَ النَّبِیِّینَ» و «أَقامَ الصَّلاهَٔ وَ آتَی الزَّکاهَٔ» و «عاهَدُوا»، «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أُمَّهاتُکُمْ وَ بَناتُکُمْ وَ أَخَواتُکُمْ» تا «إِلَّا ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ» می‌باشد، با توجه به اینکه وقف در پایان فاصله قبل از آن کافی «و بهتر» است.

و فاصله، «إِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً» می‌باشد و مثل همه فاصله‌ها در قد افلح المؤمنون، تا پایان عبارت، یعنی، «هُمْ فِیها خالِدُونَ» و مثل فاصله‌های، «ص وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ»، تا جواب قسم- که- به اعتقاد اخفش و کوفیان و زجاج آیه «إِنْ کُلٌّ إِلَّا کَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقابِ» آیه ۱۴ سوره ص/ ۳۸ می‌باشد و گفته شده که جواب «قسم» کم أهلکنا آیه ۳ همان سوره است یعنی «لکم أهلکنا»، با در تقدیر گرفتن لام، و گفته شده که جواب حذف شده و تقدیر چنین است «لقد جاءکم»، یا «انه لمعجز»، یا «ما الامر کما تزعمون»، یا «إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ».

و مثل این است وقف در فاصله‌های «وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها» تا «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکَّاها»، و به همین جهت وقف کردن در «لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ» جایز است و در «یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ» جایز نمی‌باشد، در «اللَّهُ الصَّمَدُ» جایز است و در «هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» جایز نیست گرچه همه اینها معمول «قُلْ»: می‌باشد و از همین جا است که محققان اعاده همان عامل یا

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۵۶

عامل دیگر را در تقدیر می‌گیرند به همین نحو که شرح همه به طول می‌انجامد. امام علامه ابن الجزری چنین بیان کرده و فضلای کثیری نیز از او تبعیت کرده‌اند.

ولی اشمونی از کواشی نقل کرده که، طول فاصله‌ها، و داستانها، به عنوان عذری در جواز وقف، قبل از اینکه سخن به پایان برسد معتبر نمی‌باشد، بلکه برای قاری سزاوار است در آنجا که نفسش به پایان می‌رسد، یا در آنجا که نفسش کم می‌آید وقف کند و بعد از آن از اول کلام ابتدا کند و برخی را به برخی وصل کند تا سرانجام در جایی وقف کند که جایز است:

ابن الجزری گفته است:

چنان که وقف در آنچه یاد شده یعنی طول فاصله بخشوده شده در جمله‌های کوتاه، گرچه تعلق لفظی وجود داشته باشد بخشوده نشده و خوب نیست مثل «وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ»، «وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ»، زیرا «بِالرُّسُلِ» و «بِرُوحِ الْقُدُسِ» آیه ۸۷ سوره بقره به وقف نزدیک است.

و در مثل «ملک الملک»، وقف را نبخشیده‌اند زیرا به «تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ» نزدیک است برخی «تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ» را به عنوان محل وقف، یادآور نشده‌اند زیرا به «وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ» نزدیک است، همچنین بسیاری از علمای فن وقف در «وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ» را به خاطر نزدیک بودن به «وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ» نبخشیده‌اند و بعضی

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۵۷

وقف در «تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ» را به خاطر نزدیک بودن «بِيَدِكَ الْخَيْرُ» نبخشیده‌اند.

هم چنین راضی نشده‌اند «تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ وَ تُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» وقف شود برای اینکه به «وَ تُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ» و به «وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» آیه ۲۶ آل عمران/ ۳ نزدیک می‌باشد.

گاه وقف در همه این موارد در حال جمع قراءات مختلفه «تحقیق و ترتیل» طول مدت، بررسی زیاد، به قصد تعلیم، مغتفر است و لذا به دلیلی که گفتیم به ما قبل ملحق می‌شود بلکه نیکو خواهد بود. چنان که مقتضی وقف عارض شود مثل بیان معنی، توجه دادن به یک امر مبهم، باز وقف می‌شود حتی اگر «فاصله» کوتاه باشد بلکه اگر کلمه‌ای تنها باشد با آن می‌شود ابتدا کرد چنان که به وقف کردن در بلی و کلّا و امثال آنها و هم چنین به جواز ابتدا از آنها تصریح کرده‌اند برای اینکه- گاه- کلمه در مقام جمله قرار می‌گیرد. آنچه از «نشر» نقل کردیم پایان یافت.

***** مسأله چهارم: در قرآن کریم، وقفی که به لحاظ شـرعی واجب باشد، و قاری در ازای آن پاداش داشته باشد و اگر ترکش کند مجازات شود، وجود ندارد.**

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۵۸

پس اگر برای کسی امکان باشد، سوره کاملی را در یک نفس قرائت کند، بدون هیچ اشکالی روا می‌باشد و اما قول برخی از علمای وقف که این جا وقف لازم است، یا آنجا واجب است مقصود از لازم یا واجب جهت تجویدی و ادائی است نه جهت شرعی و در قرآن وقفی که حرام باشد و مرتکب آن مجازات شود یا وقفی که مکروه باشد و مرتکب آن مذمت شود وجود ندارد.

و مقصود از قول علمای وقف که اینجا وقف جایز نیست از جهت تجویدی و ادائی است نه که به طور شرعی جایز نیست مگر اینکه سببی مقتضی تحریم وقف شود که در این صورت وقف حرام خواهد بود و قاری مرتکب خلاف، گناهکار می‌باشد مانند اینکه قاری قصد کند در «وَ ما مِنْ إِلٰهٍ» یعنی خدائی وجود ندارد یا «إِنِّي كَفَرْتُ» یعنی من کافر شدم و نظایر آنها وقف کند بدون اینکه ضرورتی او را به وقف وادارد مانند کم آمدن نفس، غلبه عطسه، هجوم خواب و غیر آنها.

پس اگر در آنچه گفته شده و نظایر آن، قصد وقف کند و وقف به عمد باشد اگر معنایش را قصد نکرده باشد گناهکار است و

مجازات خواهـد داشت و اگر معنـای آن را قصـد و عمـدا وقف کنـد یعنی نبود خـدا را، و کفر خود را اظهـار نمایـد کافر محسوب خواهد شد، العیاذ باللّه تعالی.

و این معنی از قـاری معلوم نمی‌شود مگر از قرائن که از وی ظـاهر شود یـا خود از آن خـبر دهـد و اقرار و اعتراف نمایـد. اگر قصـد وقف نکرد، و

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۵۹

قصد معنی نکرد مانند اینکه بی‌جهت وقف کرد یا ضرورتی ایجاب وقف کرد گناهی بر او نیست و حرجی برایش نخواهد بود.

ولی برای قاری قرآن سزاوار است: در حال قرائت بیدار باشد، در آنچه می‌خواند تفکر و تدبر کند، معانی آیات را بفهمد تا از وقف موهم احتراز نموده و به مذمت و حرج دچار نشود.

*** مسأله پنجم:

امام بدر الدین زرکشی، در کتابش، «البرهان فی علوم القرآن»، یادآور شده که: در همه قرآن، در لفظهای «الذین، و الذی»، دو وجه جایز است.

۱- وصل به ما قبل بنابر اینکه الفاظ فوق، صفت ما قبل است.

۲- قطع، بنابر اینکه آنها خبر مبتدای محذوف هستند.

مگر در ۷ مورد از قرآن که باید، در آن موارد، از، «الذین»، و، «الذی»، ابتدا کرد. آنگاه به ذکر موارد هفت گانه پرداخته است.

مقتضـی قول امام زرکشی، «در همه قرآن ...» عمومیت است یعنی در هر کجای قرآن این دو لفظ وجود داشته باشد دو وجه گذشته در آنها جایز می‌باشد، فرق نمی‌کند در اول آیه یا در وسط آیه قرار داشته باشند.

در صورتیکه چنین نیست آنچه در وسط آیه قرار دارد وقف در ما قبل

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۶۰

آن‌ها جایز نمی‌باشـد بلکه حتما بایـد: «آن را به ما قبل» وصل کرد مثل «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا»، «مَنْ ذَا الَّذِی یَشْـفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»، بنابراین باید قول زرکشی را به لفظ «الذین و الذی» در صدر آیات حمل کرد.

و موارد هفت گانه به شرح زیر می‌باشد:

۱- الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ، آیه ۱۲۱ سوره بقره.

۲- الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ آیه ۱۴۶ سوره بقره.

۳- الَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّبا لا یَقُومُونَ إِلَّا کَما یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطانُ آیه ۲۷۵ سوره بقره.

۴- الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ در آیه ۲۰ سوره انعام/ ۶.

۵- الَّذِینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ در سوره انفال/ ۸ آیه ۷۴.

۶- الَّذِینَ یُحْشَرُونَ عَلی وُجُوهِهِمْ إِلی جَهَنَّمَ آیه ۳۴ سوره فرقان/ ۲۵.

۷- الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ در آیه ۷ سوره غافر/ ۴۰.

وقف در ما قبل این موصولات و ابتدا از آنها واجب است. زیرا وصل آنها به ما قبل، موهم آن است که این موصولات صفت ما قبل خود هستند و اگر تأملی در آیات یاد شده داشته باشیم این معنی با آنچه در آیات منظور شده، منافات دارد.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۶۱

و اسم موصول در آیـات اول، دوم، سوم، چهـارم، پنجم و هفتم، علی الیقین به خاطر مبتـدا بودن در محل رفع قرار دارد و اما در آیه

ششم احتمال دارد:

۱- الذین خبر مبتدای محذوف و در محل رفع باشد با تقدیر هم الذین.

۲- الذین مبتدا و اسم اشاره «اولئک» بدل، یا عطف بیان آن و «شر» خبر باشد یا اینکه اسم اشاره «اولئک»، مبتدای دوم و شر خبر آن و همه جمله خبر موصول باشد.

اگر این مطلب را فهمیدی، خواهی دانست که «قول زرکشی» «قطع بر مبنای خبر مبتدای محذوف» بر حسب بعضی از اعرابها جز آیه ششم تحقق نمی‌پذیرد چنانکه گذشت.

مسأله ششم: در حکم وقف در مستثنی منه:

کمتر کسی از اهل علم پیدا می‌شود که نداند استثنا دو نوع است:

متصل و منقطع. و استثنا متصل آن است که «مستثنی و مستثنی منه» از یک جنس باشند و استثناء منقطع آن است که «مستثنی» از غیر جنس «مستثنی منه» باشد.

بنابراین اگر استثناء از نوع متصل باشد وقف کردن قبل از آوردن «مستثنی»، صحیح نخواهد بود بلکه وصل کردن آن به «مستثنی

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۶۲

منه» واجب است تا فائده‌ای که در کلام منظور شده تحقق یابد.

و از مثالهای آن یکی آیه ۲۴۹ سوره بقره، «فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ» می‌باشد و مستثنی منه در آیه کریمه، «واو» فاعل در فعل «شربوا» است، و مستثنی «قلیلا» و از جنس مستثنی منه می‌باشد، زیرا منظور از مستثنی منه، که همان واو- فاعل «شربوا» باشد-، لشکریان طالوت هستند، و منظور از مستثنی که همان «قلیلا» باشد،- قسمتی از این لشکریان می‌باشد، بنابراین وقف کردن در «فشربوا» و هم چنین در «منه» جایز نخواهد بود به دلیل اینکه وقف کردن در هر یک از آنها، به ذهن و دل شنونده چنین خواهد آورد که خوردن آب از ناحیه همه لشکریان صورت گرفته است و چنین معنایی خلاف واقع می‌باشد.

پس وصل کردن مستثنی، به مستثنی منه واجب است تا حقیقت بیان، شده باشد، و معنی باطل و فاسد که مقصود آیه نیست از بین برود.

مثال دیگر آیه ۳۱ سوره نور/ ۲۴، «وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها» می‌باشد. مستثنی منه لفظ زینت است در «زینتهن» و مستثنی اسم موصول «ما» است و از جنس مستثنی منه است، زیرا قسمتی از زینت ظاهر می‌شود و وقف کردن بر «زینتهن» صحیح نیست به دلیل اینکه در شنونده این توهم ایجاد می‌شود که نهی شامل انواع زینت است اعم از آنکه ظاهر یا نهان باشد، و این معنی، از آیه مراد نیست و لذا وصل مستثنی، به مستثنی منه، ضرورت می‌یابد تا معنی مراد، بدون هیچ

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۶۳

اشکالی واضح و آشکار شود.

و درباره مستثنای منقطع سه مذهب وجود دارد:

مذهب اول:

جواز مطلق وقف در مستثنی منه، قبل از مستثنی، به طور مطلق.

خواه به خبر تصریح شود یا نشود. ابن حاجب، در آنچه از برهان زرکشی نقل کرده گفته است:

توجیه کسی که به جواز مطلق وقف رفته این است که مستثنی در واقع مبتدا است و با دلالتی که در کلام وجود دارد خبرش حذف شده است.

مثل این است که به گوئیم زیـد، در جواب کسـی که بپرسـد: من ابوک؟ پـدرت کیست؟ آیا توجه نـداری تقدیر اسـتثنای منقطع در گفته «مـا فی الـدار احـد الاـ الحـارث» «لکن الحـارث فی الـدار» است؟ اگر قبل از «لکن الحارث» وقف کنی ابتـدا کردن از آن بهتر خواهد بود.

آیـا نگـاه نمی‌کنی به اجماع جواز وقف، در نظیر قول حضـرت حق، «إِنَّ اللَّهَ لا یَظْلِمُ النَّاسَ شَـیْئاً» و ابتـدا از قول باری تعالی، «وَ لکِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ؟» مطلب قبل نیز چنین است- انتهی.

مذهب دوم:

منع وقف به طور مطلق است.

بـاز ابن حـاجب می‌گویـد: توجیه کسـی که به مطلق منع وقف رفته، به خـاطر احتیاج اسـتثنای منقطع به ما قبل، از لحاظ لفظ و معنی است اما

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۶۴

احتیـاج به لحاظ لفظ، به این جهت است که معهود نیست «الا» و آنچه به معنای آن می‌باشـد، جز به صورت متصل به ما قبل در لفظ به کـار رود، آیـا در نظر نمی‌گیری وقتی بگوئی: «مـا فی الـدار احـد غیر حمـار»، و قبـل از غیر وقف، و از «غیر» شـروع کنی، زشـت خواهد بود؟ به همین نحو است آنچه اینجا بیان شد.

اما احتیاج به لحاظ معنی به این جهت است که، ما قبل مسـتثنی معنی کلام را کامل می‌سازد به عبارت دیگر جمله «ما فی الدار احد» به گفته تو که «الا الحمار» باشد، معنی صحیح می‌بخشد، آیا نمی‌بینی اگر تنها بگوئی الا الحمار و ما قبل آن را نگویی- خطا خواهد بود؟ انتهی مذهب سوم:

تفصـیل است، در صورتی که خبر آشکار و ذکر شده باشد وقف کردن جایز است زیرا در این صورت مستثنی، جمله مستقل بوده و از ما قبل بی‌نیاز خواهـد شد و در صورتی که خبر به طور لفظی نیامده باشد وقف کردن جایز نخواهد بود زیرا در این صورت جمله «مستثنی» به ما قبل خود نیاز خواهد داشت.

و این مذهب، نظر علامه ابن حاجب، در کتابش «امالی» است.

یکی از مثالهای استثنای منقطع که خبر در آن آشکار نیست، آیه ۷۸ سوره بقره «وَ مِنْهُمْ أُمِّیُّونَ لا یَعْلَمُونَ الْکِتابَ إِلَّا أَمانِیَّ» می‌باشد. و وجه استثنای منقطعه بودن در این‌جا، این است که امانی جمع

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۶۵

امنیهٔ است با تشدید یاء و با تخفیف آن، «۲۸» هم در جمع و هم در مفرد و هر دو آنها به هر دو وجه خوانده شده‌اند و امنیه در اصل آرزوئی اسـت که انسـان آن را در ذهن خـود می‌سـازد و به همین جهت به آنچه انسـان آرزویش را می‌کنـد، و نیز به دروغ اطلاـق می‌شود چنان که علامه سمین گفته است.

و راغب در مفردات گفته است:

«الامنیهٔ الصورهٔ الحاصـلهٔ فی النفس من تمنی الشـیی ...» یعنی امنیه صورتی است که از آرزو کردن چیزی در ذهن حاصل شده است و چـون دروغ، تصویر چیزی فاقـد حقیقت و به زبـان آوردن آن است، اصـطلاح تمنی ماننـد سـرآغازی برای دروغ شـده است، و به همین معنا می‌باشد آنچه از عثمان بن عفان رضی اللّه عنه روایت شده است او گفته که:

«ما تغنیت و لا تمنیت منذ اسلمت» یعنی از موقعی که به اسلام مشرف شده‌ام دنبال لهو و لعب نرفته و سخن دروغ نگفته‌ام و از همین معنی است قول خدای تعالی «وَ مِنْهُمْ أُمِّیُّونَ لا یَعْلَمُونَ الْکِتابَ إِلَّا أَمانِیَّ» ۷۸/ بقره/ ۲ انتهی.

آلوسی در تفسیرش گفته است:

و آنچه از ابن عباس و مجاهد روایت شده این است که امانی در این آیه، به معنی اکاذیب یعنی دروغها می‌باشد، و معنی آیه این است

---

(۲۸)- شاید مقصود مؤلف در رابطه با مشدد و مخفف بودن امانی و امنیه عبارت از این باشد که امانی با تشدید و امان بدون تشدید جمع امنیه با تشدید است زیرا لفظ امنیه بدون تشدید در کتب لغت ملاحظه نمی‌شود.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۶۶

«مگر دروغهایی که آنها را به تقلید از شیاطین گمراه کننده خود اخذ کرده‌اند» و یا اینکه: مگر آن تصورات ذهنی که به آنها، پایبندند مانند اینکه خدا آنان را می‌آمرزد و به آنان رحم می‌کند و مجازات نمی‌کند و مانند اینکه پدرانشان که پیامبر بودند آنان را شفاعت خواهند کرد».

به تعبیر دیگر: مگر وعده‌های مجردی که از علمای خود شنیده‌اند مانند اینکه کسی جز یهود به بهشت نخواهد رفت و آتش جز ایام اندکی به ایشان نخواهد رسید، و استثناء بر همین اساس، منقطع است زیرا همه این عقاید و شنیده‌های آنان جزو اباطیل و اکاذیب است، و از کتاب نیست. انتهی.

وقتی همه اینها را دانستی برایت روشن شد که استثناء در این محل منقطع است، و لذا «الا» به معنی لکنّ با تشدید خواهد بود، و خبر محذوف است، و تقدیر چنین است: «و لکن امانّی» ای اکاذیب «اخذوها من شیاطینهم المحرفین و تلقوها من رؤسائهم المضلین فاعتمدوها» یعنی بی‌سوادانی هستند که کتاب را نمی‌دانند ولی دروغهائی را از شیاطین تحریف‌گر و از رهبران گمراه کننده خود اخذ کرده‌اند، و به آنها اعتماد نموده‌اند.

از مثالهای استثنای منقطع که در آن به خبر تصریح شده، قول خدای تعالی در آیه ۲۵ سوره انشقاق/ ۸۴ «إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ» می‌باشد و وجه منقطع بودن آن این

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۶۷

است که «إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ»، از جنس کسانی که ضمیر قول خدای تعالی، «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِیمٍ»، به آنان برمی‌گردد نیست، آنان کفار تکذیب کننده‌ای هستند که در آیه ذکر شده‌اند.

و بر این اساس، الا به معنی لکن «بدون تشدید» است، و اسم موصول، «الذین» مبتدا و جمله «آمنوا» صله موصول، و جمله «عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» عطف برصله، و جمله «لَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ» خبر است.

***** مسأله هفتم «۱»**

وقف ازدواج: امام ابن جزری در کتاب «النشر» گفته است: در بسیاری از موارد در وقف، ازدواج مراعات می‌شود، جمله‌ای که پایان سخن است و در لفظ به ما بعدش تعلقی ندارد و در نظائرش وقف می‌شود به جمله بعدی وصل می‌شود به آن جهت که بین آنها ازدواج وجود دارد. آنگاه- امام بن جزری- مثالهائی را می‌آورد که به زودی از نظرت خواهد گذشت.

معنی عبارت ابن جزری این است که:

گاه در آیه، دو جمله جمع می‌شود که هر یک از آنها در معنی از دیگری مستقل می‌باشد، و بین آن دو نیز ارتباط لفظی وجود ندارد ولی بین آنها ازدواجی که عبارت از تقابل یا تعادل باشد وجود دارد، وقتی دو جمله به این صورت باشد در جمله اولی وقف نمی‌شود بلکه آن

---

(۱) در ترجمه این مسأله را به دلایلی با مسأله بعدی جابجا کرده‌ایم.

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۶۸

را به جمله دوم وصل کرده و در پایان آن وقف می‌کنند. با اینکه جمله اول از حیث دارا بودن ارکان اسناد یعنی مسند و مسند الیه و از حیث معنی تـام و کامل است و به لحاظی با جمله دوم رابطه‌ای نـدارد و در جملاتی که نظیر آن باشـد وقف جایز است اما به این جهت در پایـان آن وقف نمی‌شود و به جمله دوم وصـل می‌گردد که بین آن جمله و جمله دوم ازدواج یعنی تقابـل یـا تعادل وجود دارد. مثـل قول خـدای تعـالی «مَنْ عَمِـلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَیْها ...» در این آیه جمله اول «مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ»، جمله‌ای است دارای هر دو رکن اسـناد و دارای معنـای کامـل است، و به جمله دوم تعلق لفظی نـدارد و در نظیر آن وقف می‌شود امـا در آن وقف نمی‌شود به جهت تقـابلی که بین دو جمله وجود دارد و این تقابـل از یـک طرف بین «مَنْ عَمِـلَ صالِحاً» در جمله اول با «وَ مَنْ أَساءَ» در جمله دوم و از یک طرف بین «فَلِنَفْسِهِ» در جمله اول با «فَعَلَیْها» در جمله دوم می‌باشد.

و نظیر همین است قول خـدای تعـالی «لَها ما کَسَـبَتْ وَ عَلَیْها مَا اکْتَسَـبَتْ» لها در جمله اول، علیها در جمله دوم: «و کسـبت» در جمله اول، و اکتسبت در جمله دوم با هم تقابل دارند- و دلیل اینکه در یکی کسبت و در دیگری اکتسبت به کار رفته- این است که غالبا «کسب» در کار خیر و «اکتسب» در کار شر به کار می‌روند.

و مثال دو جمله‌ای که بین آنها تعادل باشد قول خدای تعالی «لَها ما کَسَبَتْ وَ لَکُمْ ما کَسَبْتُمْ» و هم چنین قول خدای تعالی «فَمَنْ

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۶۹

تَعَجَّلَ فِی یَوْمَیْنِ فَلا۔ إِثْمَ عَلَیْهِ وَ مَنْ تَـأَخَّرَ فَلا۔ إِثْمَ عَلَیْهِ» و قول خـدای تعـالی «تُولِـجُ اللَّیْـلَ فِی النَّهـارِ وَ تُولِـجُ النَّهـارَ فِی اللَّیْـلِ» و قول حضرت حق «وَ تُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ» می‌باشد که در آیات فوق دو جمله با هم متعادل هستند.

ابن جزری گفته است:

«و این کـار، یعنی وصـل جمله اول به جمله بعـدی- مختـار نصـر بن محمـد و پیروان او از پیشوایـان وقف است ...» اشـمونی در منار الهـدی گفته است: «اولی و ارجح فصل دو جمله و قطع آنها است و نباید آن دو را با هم در آمیخت بلکه قاری در انتهای جمله اول وقف و از دومی شروع می‌کند انتهی ...»

امـا رأی من نظر من این است: وقتی دو جمله کوتـاه باشـند زیبـا خواهـد شـد جمله اولی به جمله بعـدی وصل و در جمله دوم وقف شود، مثل «مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَیْها» و مثل «لَها ما کَسَـبَتْ وَ عَلَیْها مَا اکْتَسَـبَتْ». اما اگر دو جمله طولانی باشند وقف کردن در هر دو جمله زیبا خواهد بود زیرا نفس قاری، گاه برای تلاوت دو جمله کفایت نمی‌کند و ناچارا وقف در اثنای جمله دوم صورت می‌گیرد و گاه- وقف به همین صورت اضطراری موجب تغییر معنی می‌شود مثل قول خدای تعالی در سوره نور/ ۲۴:

«الْخَبِیثاتُ لِلْخَبِیثِینَ وَ الْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثاتِ وَ الطَّیِّباتُ لِلطَّیِّبِینَ

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۷۰

وَ الطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّباتِ» (آیه ۲۶) وقـتی قـاری به «للخبیثـات» برسـد و نفس کم آورد و در «و الطیبـات» وقف کنـد، در معنی منظم قرآن کریم، فساد مترتب می‌شود زیرا- در آن صورت معنی چنین خواهـد شـد، زنان ناپاک به مردان ناپاک، و مردان پلید به زنان پلید، و زنان پاک تعلق دارند. و فاسد بودن این معنی برای کسی مخفی نیست.

و مثل آیه ۱۸ سوره رعد/ ۱۳ (لِلَّذِینَ اسْـتَجابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنی) وقتی قاری «الحسنی» را به «وَ الَّذِینَ لَمْ یَسْتَجِیبُوا لَهُ» وصل کند و نفس کم آورد و در همان محل وقف کنـد معنی فاسـد می‌شود زیرا در آن صورت معنی چنین خواهد شد که: بهشت برای کسانی اسـت که خـدایشان را اجـابت کردنـد و برای کسـانی که او را اجـابت نکردنـد. و «حسـنی» به معنی بهشت است و بطلاـن این معنی کاملا واضح است. زیرا برابری پاداش برای فریقین وجود ندارد.

خـدای عز و جـل در آیه ۲۸ سـوره ص/ ۳۸ می‌فرمایـد: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ کَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ کَالْفُجَّارِ». آیا کسانی را که ایمان آورده‌انـد و عمل صالـح انجام داده‌انـد مثل تبهکاران در روی زمین قرار دهیم یا متقیان را مثل فجار قرار دهیم؟

مسأله هشتم: حکم وقف در نعم، بلی و کلا است.

اشاره

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۷۱

اما «نعم» حرف جواب است، که به کلام قبل از آن با آن پاسخ داده می‌شود، و معنی آن با توجه به سخن ما قبل تفاوت می کند.

اگر جمله قبل از نعم، جمله خبریه باشـد، چه مثبت باشـد و چه منفی، نعم دلالت خواهـد داشت که خبر دهنـده مطلب ما را تصـدیق کرده است اگر گفته شود: «قام محمد» «یا لم یقم محمد»، تصدیق گوینده در هر دو مورد با «نعم» خواهد بود.

و اگر جمله قبل از نعم، جمله انشائیه باشـد، چه امری و چه نهیی و چه تحضیضـی، فائـده حرف نعم وعده دادن و تحقق بخشیـدن به خواسته خواهان خواهد بود.

پس اگر به شـما گفته شود: این کار را بکن، یا این کار را نکن، یا آیا این کار را انجام نمی‌دهی؟ و شـما در جواب بگوئید: نعم، به خواهان انجام کار یا ترک آن، یا اسـتعلام را وعـده داده‌ایـد مطلوبش از ناحیه شـما پـذیرفته شده است، مثل اینکه گفته‌اید: به همین زودی انجـام می‌دهم یا حتما انجام می‌دهم، پس «نعم» قائم مقام و نائب مناب جمله‌ای خواهـد بود که به تحقق فعل مطلوب یا ترک آن دلالت دارد.

و اگر ما قبل نعم، عنوان استفهامی داشته باشد «نعم» دلالت به آگاهی دادن خواهد داشت، آگاه ساختن آن کس که در صدد اطلاع یـافتن از موضـوعی است. یعنی گوینـده «نعم» به مخـاطب خـود جواب سؤال او را می‌دهـد و در قرآن کریم، «نعم» در غیر این معنی بکار برده نشده است.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۷۲

وقتی این را دانستی، بدانکه این کلمه در چهار جای قرآن ذکر شده است.

اول در آیه ۴۴ سوره اعراف/ ۷ «فَهَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُّکُمْ حَقًّا قالُوا نَعَمْ» دوم در آیه ۱۱۴ سوره اعراف/ ۷ «وَ جاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قـالُوا: إِنَّ لَنـا لَأَجْراً إِنْ کُنَّا نَحْنُ الْغالِبِینَ ۱۱۳ قـالَ نَعَمْ وَ إِنَّکُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ» سـوم در آیه ۴۲ سوره شعراء/ ۲۶ «أَ إِنَّ لَنـا لَأَجْراً إِنْ کُنَّا نَحْنُ الْغالِبِینَ ۴۱، قالَ نَعَمْ وَ إِنَّکُمْ إِذاً لَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ» چهارم در آیه ۱۸ سوره صافات/ ۳۷ «أَ إِذا مِتْنا وَ کُنَّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ۱۶ أَ وَ آباؤُنَا الْأَوَّلُونَ ۱۷ قُلْ نَعَمْ وَ أَنْتُمْ داخِرُونَ» حال کلامی را بشنو که در خصوص حکم وقف در این آیات وجود دارد:

آیه اول: وقف در این آیه، وقف کافی است، زیرا «قالوا نعم» جواب اهل دوزخ در ازای سؤال اهل بهشت است، و آن این است که: «فَهَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُّکُمْ حَقًّا» و کلام فائده‌ای را داده است که برای سکوت متکلم با ذکر سؤال و جواب کافی است.

و قول خدای تعالی، «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ ...» اخباری از جانب خدای

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۷۳

تعالی می‌باشد.

امام زرکشی در کتاب برهان یادآور شده است:

مختـار مـا در این آیه وقف در کلمه «نعم» است زیرا کلمات بعـد از آن، به این جهت که از کلام اهل دوزخ نیست با کلمات قبل از

آن و بـا خود آن رابطه‌ای نـدارد، در صورتی که «قـالوا نعم» از کلاـم ایشـان می‌باشـد. انتهی و مراد از عـدم ارتباط کلمات بعـدی با «نعم» و عـدم ارتبـاط آنهـا با کلمات قبل از آن، در قول زرکشـی، فقط عـدم رابطه لفظی است، اما رابطه معنوی، به طور حتم وجود دارد، به این دلیـل که آیات بعـدی مرتبا از اهل بهشت و دوزخ، و از آنچه آنان یا اینان در آن هسـتند از عـذاب «الیم» و نعیم «مقیم» سخن به میان می‌آورد.

و وقتی ارتباط بین «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ ...» و بین کلام ما قبل آن معنوی باشد و نه لفظی پس وقف کردن در نعم، کافی خواهد بود.

آیه دوم: در این آیه، وقف کردن در نعم: جایز نمی‌باشد، زیرا که جمله «وَ إِنَّکُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ» معطوف بر جمله محذوف است، که «نعم» موجود در جواب در جای آن قرار گرفته است و اصل کلام این است:

«ان لکم لاـجرا و انکم لمن المقربین». ان لکم لاـجرا حـذف شـده و «نعم» در جای آن قرار گرفته است و هر دو جمله از یک سـخن می‌باشد و قسمتی از سخن نمی‌شود از قسمت دیگرش جدا باشد و معنی آیه این است که:

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۷۴

هرآینه شـما پاداشـی دارید و علاوه بر اسـتحقاق اجر و پاداش از مقربین خواهید بود، یعنی من تنها به بخشش و عطا کفایت نخواهم کرد بلکه از آن بالاـتر و بهتر را که همـان تکریم و تعظیم باشـد خواهیـد داشت زیرا کسـی که اجر و پـاداش می‌گیرد سـزاوار غبطه نیست، به او تبریک و تهنیت نمی‌گویند مگر موقعی که به مقام والائی نایل و کرامتی را دارا شود.

آیه سوم: در آیه سوم همان گفته میشود که در آیه دوم گفته شد.

آیه چهـارم: وقف در «نعم» در این آیه نیز جـایز نمی‌باشـد به دلیـل اینکه «وَ أَنْتُمْ داخِرُونَ» در محـل نصب قرار گرفته به جهت حـال بودن از فاعلی که با فعل خود حذف شده است.

و نعم در جای آن قرار گرفته است و اصل چنین است:

«قل لهم تبعثون و الحال انکم اذلاء صاغرون» یعنی بگو شما برانگیخته خواهید شد در حالی که ذلیل و زبون هستید.

بدر زرکشی در «برهان» گفته است:

مختار ما، این است که در این موارد سه گانه در نعم وقف نشود به لحاظ اینکه ما بعد آن به ما قبلش در مطلب ارتباط دارد انتهی.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۷۵

«بلی»

اشاره

«بلی» حرف جواب است و به وسـیله آن به کلام قبل از آن جواب داده می‌شود و مختص کلام منفی است، به این معنی که فقط بعد از کلاـم منفی به کـار می‌رود و در کلاـم مثبت جز در موارد خیلی نـادر و بعضـی از سـبکها به کار برده نمی‌شود و فائـده آن ابطال مضمون کلام منفی و اثبات نقیض و ضد آن است مانند قول خدای تعالی در آیه ۷ سوره تغابن/ ۶۴:

«زَعَمَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنْ لَنْ یُبْعَثُوا قُلْ بَلی وَ رَبِّی لَتُبْعَثُنَّ» یعنی آنان که کافر شدنـد گمان بردنـد هرگز مبعوث نخواهند شد، بگو بلی به خـدایم سوگنـد حتمـا مبعوث می‌شویـد ... چنـان که ملاـحظه می‌شود، فایـده بلی در این آیه ابطال نفی بعث است و وقتی نفی بعث باطل باشـد بعث ثابت خواهـد شـد و لـذا قول باری تعالی «وَ رَبِّی لَتُبْعَثُنَّ» تصـریحی خواهـد بود به آنچه «بلی» در رابطه با نفی کلام قبلی افاده می‌کند.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۷۶

و مثل همین است قول خدای تعالی در آیه ۹ ملک/ ۶۷: «أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قالُوا بَلى قَدْ جاءَنا نَذِيرٌ» یعنی آیا بیم دهنده‌ای به سویتان نیامد؟ جواب دادند بلی بیم دهنده به سوی ما آمد، ملاحظه می‌کنید «بلی» در این آیه نیز به ابطال نیامدن نذیر دلالت دارد، وقتی نیامدن نذیر باطل شود آمدنش ثابت شده است، و بر این اساس قول خدای تعالی به نقل از کفار، «قَدْ جاءَنا نَذِيرٌ» تصریحی خواهد بود به آنچه بلی در رابطه با ابطال نفی سخن سابق به آن دلالت دارد.

و کلمه «بلی» در قرآن کریم، در بیست و دو مورد در شانزده سوره از قرآن کریم، واقع شده و همه این موارد به سه دسته تقسیم می‌شود:

*** نوع اول:

ده مورد است که اکثر اهل قرائت و لغت در آنها وقف بر «بلی» را اختیار کرده‌اند به این دلیل که جواب برای ما قبل است و به ما بعد تعلقی ندارد.

مورد اول: آیه ۸۰ و ۸۱ سوره بقره است.

«أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ ۸۰ بَلى» مورد دوم: آیه ۱۱۱ و ۱۱۲ سوره بقره است:

«قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ بَلى»

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۷۷

مورد سوم: آیه ۷۵ و ۷۶ سوره آل عمران/ ۳ است:

«وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ بَلى» مورد چهارم: آیه ۱۲۴ و ۱۲۵ سوره آل عمران/ ۳ است:

«بِثَلاثَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُنْزَلِينَ بَلى» مورد پنجم: آیه ۱۷۲ سوره اعراف/ ۷ است:

«وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى» مورد ششم: آیه ۲۸ سوره نحل/ ۱۶ است:

«ما كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلى» مورد هفتم: آیه ۸۱ سوره یس/ ۳۶ است:

«عَلى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلى» مورد هشتم: آیه ۵۰ سوره غافر/ ۴۰ است:

«أَ وَ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّناتِ قالُوا بَلى» مورد نهم: آیه ۳۳ سوره احقاف/ ۴۶ است:

«عَلى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتى بَلى» مورد دهم: آیه ۱۴ و ۱۵ سوره انشقاق/ ۸۴ است:

«إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ بَلى»

نوع دوم:

هفت مورد است که به جهت تعلق «بلی» به ما بعد و به ما قبل خود وقف در آن‌ها جایز نمی‌باشد:

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۷۸

مورد اول: آیه ۳ سوره انعام/ ۶ می‌باشد «قالُوا بَلى وَ رَبِّنا» مورد دوم: آیه ۳۸ سوره نحل/ ۱۶ می‌باشد:

«بَلى وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا» مورد سوم: آیه ۳ سوره سباء/ ۳۴ می‌باشد:

«قُلْ بَلى وَ رَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ» مورد چهارم: آیه ۵۹ سوره زمر/ ۳۹ می‌باشد:

«بَلى قَدْ جاءَتْكَ آياتِي» مورد پنجم: آیه ۳۳ سوره احقاف/ ۴۶ می‌باشد:

«قالُوا بَلى وَ رَبِّنا» مورد ششم: آیه ۷ سوره تغابن/ ۶۴ است:

«قُلْ بَلی وَ رَبِّی لَتُبْعَثُنَّ» مورد هفتم: آیه ۴ سوره قیامت/ ۷۵ است:

«بَلی قادِرِینَ عَلی أَنْ نُسَوِّیَ بَنانَهُ» زرکشـی گفته است: در منع وقف در این موارد بر روی بلی و منع شروع از آن خلافی وجود ندارد زیرا خود آن و ما بعدش هر دو پاسخ هستند انتهی.

نوع سوم:

نوع سوم مواردی است که (اهل فن) در جواز وقف در آنها اختلاف دارنـد، و ارجـح منع وقف است زیرا ما بعـد «بلی» و ما قبلش به آن

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۷۹

اتصال دارد و در پنج محل چنین می‌باشد.

اول: «قـالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی» آیه ۲۶۰ سوره بقره دوم: «قـالُوا بَلی وَ لکِنْ حَقَّتْ» آیه ۷۱ سوره زمر/ ۳۹ سوم: «بَلی وَ رُسُلُنا» آیه ۸۰ سوره زخرف/ ۴۳ چهارم: «قالُوا بَلی وَ لکِنَّکُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَکُمْ» آیه ۱۴ سوره حدید/ ۵۷ پنجم: «قالُوا بَلی قَدْ جاءَنا نَذِیرٌ» آیه ۹ سوره ملک/ ۶۷ حال که ما انواع سه گانه و موارد آنها را یادآور شـدیم نیکو خواهد بود وقفهایی را بیان کنیم که علما آنها را در ده محل اختیار کرده‌انـد و محلهای هفت گانه را که در منع وقف در آنها اتفاق نظر دارنـد و محلهای پنـج گانه‌ای را که ترجیـح می‌دهند در آنها وقف صورت نگیرد.

آیه اول:

وَ قالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَیَّاماً مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْداً فَلَنْ یُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ بَلی مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ ۸۰ و ۸۱ بقره کلمه بلی عقیده یهود که می گویند «لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَیَّاماً مَعْدُودَةً» یعنی آتش دوزخ جز ایامی اندك به ایشان نخواهد رسـید را باطل می‌نماید و وقتی نرسیدن آتش دوزخ به ایشان نفی شود رسیدن آتش اثبات خواهد شد و قول باری تعالی «مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً ...» جمله

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۸۰

جدیـد استینافی است و موضـعی از اعراب نـدارد و به خاطر تعلیل فایده «بلی» آورده شده که رسـیدن آتش دوزخ به یهودیان باشـد مثل اینکه به ایشان گفته می‌شود در این گمان‌تان که آتش دوزخ جز روزهای اندك به شما نخواهد رسید دروغگو هستید آتش به شما خواهد رسید و همیشه هم در آن خواهید ماند زیرا کسی که سیئه یعنی کفر پیشه کرد و خطایش بر او محیط و مستولی شد و از هر طرف بر او راه یافت، ظاهر و باطنش را فراگرفت و به درون و برونش رخنه نمود این چنین افرادی یاران دوزخ‌اند و برای همیشـه در آن جا خواهند بود و شما به خدا و پیامبران او کافر شدید و گناه بر شما چیره شد پس به ناچار در آتش مخلد هستید. از این بیان برایت معلوم شد که جمله من کسب سیئه ...

رابطه لفظی با ما قبل خود ندارد بلکه رابطه میان آنها معنوی است بنابراین وقف کردن در بلی وقف کافی خواهد بود.

آیه دوم:

وَ قـالُوا لَنْ یَـدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ کـانَ هُوداً أَوْ نَصـاری تِلْـکَ أَمانِیُّهُمْ قُلْ هاتُوا بُرْهانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ بَلی مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْـدَ رَبِّهِ وَ لاـ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ ۱۱۱ و ۱۱۲ بقره کلمه «بلی» قول یهودیان یعنی «لَنْ یَـدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ

کانَ هُوداً أَوْ نَصاری» به بهشت جز کسانی که یهودی یا نصرانی هستند وارد نخواهند شد را نقض کرده و عدم ورود دیگران به بهشت را نفی نموده است و وقتی عدم ورود غیر ایشان به بهشت منتفی شود وارد شدن

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۸۱

غیر یهود و نصاری به بهشت ثابت شده است. کوتاه سخن اینکه بلی ایجاب و اثبات می‌کند آنچه را که ایشان نفی کرده‌اند و آن عبارت است از اینکه غیر ایشان وارد بهشت می‌شوند. و سزاوار است عدم دخول غیر یهودی و غیر نصرانی به بهشت معلوم شود.

از عبارت آنان چنین بر می‌آید که ورود به بهشت را فقط به یهود و نصاری منحصر کرده‌اند، و وقتی ورود بهشت در انحصار یهود و نصاری باشد پس دیگری وارد آن نخواهد شد.

و قول باری تعالی «مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ ...» جمله استینافی است و محلی از اعراب ندارد و در جهت قوت بخشیدن تعلیل فایده، «بلی» است و آن این است که:

غیر یهودیان و غیر نصرانیان به بهشت وارد می‌شوند مثل این است که گفته شود:

مسأله چنان که ایشان می‌گویند و ورود به بهشت را منحصر به خود کرده و دیگران از آن محروم می‌دانند نیست. بلکه هر کس سر تسلیم فرود آورد و مطیع فرامین و نواهی خدا باشد و در ذات و قصد اخلاص ورزد و دیگری را به خدای لا یزال شریک نسازد و در عین حال در تمامی اعمال خود نیکوکار باشد اجر او در پیشگاه خدا خواهد بود، و ترس و غصه‌ای نخواهد داشت.

و اجر و پاداش، جز ورود به بهشت و بهره‌وری از آنچه خدای مهربان در آنجا به وجود آورده از امن و آرامش و نعمتهای گوناگون

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۸۲

چیز دیگری نیست و وقتی «بَلی مَنْ أَسْلَمَ ...» جمله مستانفه تعلیلیه باشد با ما قبل خود رابطه معنوی خواهد داشت نه رابطه لفظی و لذا وقف در بلی، وقف کافی خواهد بود.

آیه سوم:

«وَ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطارٍ یُؤَدِّهِ إِلَیْکَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِینارٍ لا یُؤَدِّهِ إِلَیْکَ إِلَّا ما دُمْتَ عَلَیْهِ قائِماً ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لَیْسَ عَلَیْنا فِی الْأُمِّیِّینَ سَبِیلٌ وَ یَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْکَذِبَ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ بَلی مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ وَ اتَّقی فَإِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ» ۷۵ و ۷۶ آل عمران/ ۳:

و کلمه «بلی» در آیه، قول یهودیان (لَیْسَ عَلَیْنا فِی الْأُمِّیِّینَ سَبِیلٌ) عربها راهی بر علیه ما ندارند را باطل می‌کند آنان با این سخن چنین قصد کرده‌اند که: در آنچه از دارائی عرب بدان دست یافته‌ایم بر ما گناه و ناراحتی، مذمت و ملامت وجود ندارد زیرا آنان مثل ما اهل کتاب نیستند.؛ و این همان معنی توصیف عربها با کلمه امیین می‌باشد.

یهودیان با این عقیده گناه و ناراحتی خود را درازای به چنگ آوردن اموال عرب نفی کرده‌اند و کلمه «بلی» این نفی را ابطال کرده است و وقتی نفی گناه و ناراحتی از آنان نفی شود هر دو آنها برایشان ثابت شده است و مستحق ملامت و مذمت شده‌اند پس این کلمه آنچه را از خودشان نفی کرده‌اند به آنان ثابت کرده است. و قول باری تعالی «مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ وَ اتَّقی فَإِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ» آنکه به پیمان خود وفا کند و تقوی و پرهیزگاری پیشه نماید خدا پرهیزگاران را دوست

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۸۳

می‌دارد جمله مستانفه است محلی از اعراب ندارد و بیانگر معنی جمله‌ای می‌باشد که بلی در جای آن نشسته است.

و بیان مسأله فوق به این صورت است که: بلی در مقام جمله‌ای قرار گرفته و در معنی چنین است:

بر شما گناه است، شما گناهکارید در رابطه با ستمی که به عربها روا می‌دارید و به آنان خیانت می‌ورزید و اموال‌شان را حلال

می‌شمارید و منطوق جمله من اوفی بعهده ...» دلالت دارد به تعظیم و بزرگداشت‌شان و منزلت متقیانی که به عهد و پیمان خود وفادار می‌باشند خدا آنان را دوست می‌دارد و از ایشان راضی می‌باشد. و مفهوم آیه بر مذمت ستمگران خائن، و خشم خدای تعالی بر آنان دلالت دارد، و یهودیان جزء اولین گروهی هستند که مشمول این مفهوم شده‌اند بنابراین جمله «مَنْ أَوْفی ...» مستانفه و تأکید کننده مضمون ما قبل خود می‌باشد و ارتباط فیما بین آنها ارتباط معنوی است نه لفظی و لذا وقف در «بلی» وقف کافی می‌باشد.

آیه چهارم:

«إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَ لَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلاثَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُنْزَلِينَ بَلى إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هذا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُسَوِّمِينَ» آیه ۱۲۴ سوره آل عمران/ ۳ کلمه بلی در آیه، کفایت نکردن امدادهای خدای تعالی نسبت به

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۸۴

مؤمنان، وسیله سه هزار فرشته نازل شده را نفی می‌کند و کفایت کردن آنان را اثبات می‌نماید زیرا چنان که عدم کفایت ابطال شود کفایت کردن ثابت خواهد شد.

و قول خدای تعالی، (إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا ...) وعده کریمانه خدای عز و جل، نسبت به بندگان خود می‌باشد به اینکه اگر در برابر دشمن استقامت و پایداری بیشتری از خود نشان دهند و به سختی و ناگواری جهاد صبر کنند و در اجرای اوامر خدا و خودداری از مخالفت مولی پرهیزگاری داشته باشند خدای لا یزال امدادهای زیادتری را نصیب آنان خواهد ساخت و این جمله نیز محلی از اعراب و ارتباط لفظی با ما قبل خود ندارد و ارتباط فیما بین آنها معنوی و وقف بر «بلی» وقف کافی است.

آیه پنجم:

اشاره

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلِينَ» ۱۷۲ سوره اعراف/ ۷ امام نحویون ابن هشام انصاری در کتاب «مغنی اللبیب» یادآور شده که «بلی» حرف جواب و مخصوص نفی است و ابطال آن را می‌رساند چه «نفی مجرد» باشد مانند ماقام زید یا «مقرون به استفهام» واقعی باشد مانند اما قام زید که در جواب می‌گوئی بلی. یا نفی مقرون به «استفهام تقریری» باشد، و استفهام تقریری عبارت

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۸۵

می‌باشد از اینکه متکلم مخاطب را وادار کند به اقرار و اعتراف به آنچه ثبوت یا نفی آن در نزدش مسجل شده است و از مثالهائی که ابن هشام به استفهام تقریری آورده این آیه کریمه است:

«أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى» آیا من خدای شما نیستم گفتند بلی یعنی خدای ما هستی» آنگاه ابن هشام اظهار می‌دارد:

علما «نفی مقرر» را جاری مجرای «نفی مجرد» قرار داده‌اند که با «بلی» رد شده است و به همین جهت، یعنی به خاطر اینکه نفی توام با تقریر را جاری مجرای نفی مجرد از تقریر قرار داده‌اند ابن عباس و غیر ایشان گفته‌اند: اگر در جواب می‌گفتند: «نعم» کافر می‌شوند.

آنگاه ابن هشام، گفته ابن عباس را چنین توجیه کرده است که «نعم» تصدیق مخبر است به نفی یا به ایجاب و آنچه در آیه کریمه

آمده نفی است و اگر جواب نعم بود معنایش چنین می‌شدند.

خدای ما نیستی و این سخن کفر است، نعوذ باللّه تعالی. سپس ابن هشام از سهیلی و غیر او از علما نقل کرده که بین‌شان درباره آنچه از ابن عباس و غیر او نقل شده منازعه وجود دارد و استناد کرده‌اند به اینکه استفهام تقریری «جمله خبریه مثبت» است.

و من در بیان مسأله عرض می‌کنم: همزه موجود در جمله در حقیقت برای انکار است و معنای آن نفی می‌باشد و بعد از همزه، لست- فعل- نفی آمده است و نفی نفی اثبات خواهد بود.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۸۶

بنابراین معنای الست بربکم چنین خواهد بود: خدا نبودنم به شما را انکار و نفی می‌کنم و نفی خدا نبودن، اثبات خدا بودن است یعنی من خدای شما هستم.

بر این اساس ذکر «نعم» در جواب آن تصدیق مطلب است و کفر نیست، بلکه عین ایمان است.

علاوه بر این، علامه ابن هشام در مبحث «نون» از گروهی از متقدمین و متأخرین از جمله شلوبین نقل کرده که نظر داده است:

۱-) اگر قبل از نفی «ادات»، استفهام قرار گیرد و منظور از استفهام حقیقی باشد جواب آن، مثل جواب نفی مجرد خواهد بود.

۲-) اگر غرض از استفهام، تقریر مسأله‌ای باشد بنا به نظر اکثریت با در نظر گرفتن ظاهر کلام و لفظ آن، مثل کلام منفی جواب داده می‌شود.

۳-) و در صورتی که اشتباهی پیش نیاید با در نظر گرفتن معنی جواب آن مثل جواب کلام مثبت داده می‌شود شلوبین گفته است: و روا است مقصود ابن عباس این باشد که اگر آنان در جواب ملفوظ «نعم» می‌گفتند کفر بود، زیرا اصل مطابقت جواب و سوال از حیث لفظ است انتهی.

خلاصه مطلب اینکه اگر ما در «استفهام انکاری»، که علما آن را «استفهام تقریری» نامیده‌اند معنی همزه را که به معنی انکار و نفی می‌باشد مراعات نکنیم بلکه صورت منفی منطوق را که بعد از همزه

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۸۷

قرار گرفته در نظر بگیریم و قصد ابطال آن را داشته باشیم جواب «بلی» خواهد بود و اگر همزه و معنای آن و جمله‌ای را که بعد از آن آمده در نظر بگیریم در این صورت کلام مثبت و جواب آن در جهت تصدیق مضمونش «نعم» خواهد بود.

وقتی همه آنچه را (بیان کردیم) فهمیدی بدان که در خصوص قول خدای تعالی «شهدنا» دو قول وجود دارد:

قول اول:

این سخن قول فرشتگان است زیرا زمانی که فرزندان حضرت آدم به ربوبیت حضرت حق تعالی اعتراف کردند خدای مهربان به ملائکه فرمودند: گواه باشید و آنها اظهار کردند «شهدنا» یعنی به اعتراف بنی آدم گواه شدیم.

بر این اساس نیکو خواهد بود در «بلی» وقف کنیم زیرا آخر سخن بنی آدم است و «شهدنا» حکایت سخن فرشتگان است.

قول دوم:

«شهدنا» تتمه کلام بنی آدم است و معنی آن چنین می‌باشد ما بر خود گواهیم که پروردگار ما تو هستی و ما را پروردگار و معبودی غیر از تو نمی‌باشد. بر این مبنا وقف در «بلی» خوب نخواهد بود زیرا جدا شدن قسمتی از گفته، از قسمت دیگرش صحیح نیست.

و این قول راجح است به جهت اینکه متبادر «به ذهن» از نظم «کلام الهی» این است که «بَلی شَهِدْنا» هر دو سخن بنی آدم

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۸۸

می‌باشد، و در آیه کریمه، ذکری از فرشتگان به میان نیامده و اخبار صحیحی هم که ثابت کند «شهدنا» قول فرشتگان است در دست نیست.

در این صورت این محل، به محلهایی اضافه نمی‌شود که وقف در آن اختیار می‌شود چنانچه زرکشی در «برهان» و سیوطی در «اتقان» کرده و کسانی که بعد آمده و از آنها تبعیت نموده‌اند.

من می گویم: افزودن این محل به محلهای یاد شده مقبول نیست، بلکه بهتر است به موارد پنجگانه‌ای اضافه شود که مورد اختلاف علما است و راجح وقف نکردن در آنها است.

آیه ششم:

«الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا السَّلَمَ ما کُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلی إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» ۲۸/ نحل/ ۱۶ پایان کلام کفار «در آیه فوق کلمه سوء است و بلی کلام خداست که با آن اظهارات کفار یعنی «ما کُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ» را ابطال فرموده است کفار اظهار می‌دارند: (ما رفتار بدی، کار ناپسندی انجام نمی‌دادیم) که به نفی هر گونه کار ناپسند در دار دنیا دلالت دارد و ابطال نفی، اثبات می‌باشد وقتی نفی هر گونه عمل بد ابطال شد انجام کارهای بد اثبات شده است. بر این مبنا وقف در «من سوء» وقف کافی است، و کلام بعد از آن کلام خدا، در رد و ابطال اظهارات کفار می‌باشد، و وقف در «بلی» نیز، کافی است زیرا «إِنَ

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۸۹

اللَّهَ عَلِیمٌ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» جمله مستانفه است و در بیان علت مضمون جمله‌ای آمده که بلی به آن دلالت و در جای آن قرار دارد.

و تقدیر چنین است: شما در دنیا کار بد انجام دادید زیرا خدای تعالی به آنچه عمل می کردید دانا می‌باشد اعمال شما پنهانی یا ظاهری بوده بر او مخفی نمانده است.

پس در اینجا فیما بین «بلی» و کلام بعد از آن ارتباط معنوی وجود دارد نه ارتباط لفظی، و لذا همان طور که بیان کردیم وقف در «من سوء» و در «بلی» وقف کافی است.

***** آیه هفتم:**

«أَ وَ لَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلی وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ»./ ۸۱ یس/ ۳۶ سخن درباره بلی در آیه فوق مثل همان سخن است که در آیه «أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی» آیه پنجم بیان شد:

و ایرادی نیست که در این آیه مطلب را به صورت اختصار بیان کنیم حال می گوئیم:

«بلی» بر ابطال عدم توانائی خدای تعالی به آفریدن نظیر آنان دلالت دارد و ابطال عدم توانایی، توانایی خدای تعالی را اثبات می کند پس بلی بر اثبات قدرت خدای متعال دلالت دارد.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۹۰

و قرآن کریم در اسلوب این آیه کریمه صورت منفی گفته را که بعد از همزه واقع شده و معنی همزه را لحاظ کرده است، و به همین جهت جواب با «بلی» داده شده چنانچه در آیه سابق عمل شده است و سؤال و جواب هر دو از جانب خدای تعالی می‌باشد و در آوردن جواب اشاره است به این که جواب همین است و بس، و غیر آن جوابی وجود ندارد. با توجه به آنچه گذشت وقف در

«عَلی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» کافی خواهد بود برای اینکه بین سؤال و جواب ارتباط معنوی محقق است نه رابطه لفظی.

و جمله «وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ» معطوف به جمله‌ای است که «بلی» در جای آن قرار گرفته است و تقدیر چنین می‌باشد:

او به این کار قادر و توانا می‌باشد او آفریدگار دانا است و مقتضای عطف جایز نبودن وقف در «بلی» است ولی به خاطر اینکه عطف جمله است و نه لفظ مفرد، جایز است در بلی نیز وقف شود، با این تفاوت که وقف کافی نیست، بلکه وقف حسن یا وقف صالح است، و بهر حال بهتر است این مورد نیز جزء مواردی به شمار آید که وقف کردن در آن‌ها رجحان دارد.

***** آیه هشتم:**

«قالُوا أ وَ لَم تَکُ تَأْتِیکُمْ رُسُلُکُمْ بِالْبَیِّناتِ قالُوا بَلی قالُوا فَادْعُوا

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۹۱

وَ ما دُعاءُ الْکافِرِینَ إِلَّا فِی ضَلالٍ»/ ۵۰ غافر/ ۴۰ کلمه «بلی» دلایل روشن نیاوردن پیامبران را نفی و دلایل روشن آوردنشان را اثبات می کند.

و وقف در آن وقف کافی است به این دلیل که «قالُوا بَلی» جواب اهل دوزخ، به مالکین جهنم است و «قالُوا فَادْعُوا» سخن مالکین جهنم به دوزخیان می‌باشد پس جمله «قالُوا فَادْعُوا» جمله مستانفه و جواب سؤالی است که از جمله سابق استنباط شده است مثل این که سؤال شده است:

وقتی اهل آتش اعتراف کردند که پیامبران بر ایشان دلایل روشن آوردند. آیا این اعتراف نفعی به حال آنان بخشید؟ آیا از عذابشان مقداری برداشته شد؟

با قول خدای تعالی جواب داده شده که «خزنه جهنم» پس از شنیدن این اعتراف به دوزخیان گفتند؟ فادعوا شما جهت خودتان دعا کنید، زیرا ما برای کافری دعا نمی‌کنیم که عذاب او سبک‌تر شود و دعای کافران جز در گمراهی نیست. پس ارتباط فیما بین دو جمله معنوی است نه لفظی، و لذا وقف در بلی، کافی است.

***** آیه نهم:**

«أ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَمْ یَعْیَ بِخَلْقِهِنَّ بِقادِرٍ عَلی

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۹۲

أَنْ یُحْیِیَ الْمَوْتی بَلی إِنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ»/ ۳۳ احقاف/ ۴۶ بلی به نفی عدم علم به قدرت باری تعالی در زنده کردن دلالت دارد پس علم به قدرت باری تعالی در احیای اموات ثابت است و وقف در بلی، کافی است زیرا قول خدای تعالی «إِنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ» جمله جدیدی است و محلی از اعراب ندارد و بیان کننده فلسفه مطلبی است که از بلی استفاده می‌شود، و از باب تعلیل خاص به عام می‌باشد و وجه آن پنهان نمی‌باشد.

***** آیه دهم:**

«إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ یَحُورَ بَلی إِنَّ رَبَّهُ کانَ بِهِ بَصِیراً»/ ۱۴ و ۱۵ انشقاق/ ۸۴ یعنی انسان کافر گمان کرد هرگز برنمی گردد بلی «برمی گردد» و خدای تعالی به او بصیرت دارد.

کلمه «بلی» نفی برگشتن را ابطال و برگشتن اموات را اثبات می کند.

و جمله «إِنَّ رَبَّهُ کـانَ بِهِ بَصِـیراً» جمله‌ای است مسـتانفه و محلی از اعراب نـدارد و به منزله تعلیل است به آنچه «بلی» آن را می‌رساند یعنی: چـاره‌ای از برگشـتن به حضور خـدای تعـالی در روز قیـامت نیست زیرا آفریـدگارش که او را آفریـده و وی را با انواع نعمتها پرورده است به او و به اعمال و رفتار او آگاهی دارد به طوری که هیچ چیز

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۹۳

پنهانی برایش پوشیده نمانده است و لذا حتما به پیشگاه خدای تعالی برای مجازات و محاسبه برمی‌گردد.

پس بین این جمله تعلیلیه و بین جمله قبـل از آن، رابطه معنوی وجود دارد و به لحـاظ لفظ با هم در ارتباط نمی‌باشـند. لـذا وقف در «بلی» کافی است. و خدای تعالی داناتر است.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۹۵

موارد هفت گانه‌ای که وقف کردن در آنها جایز نمی‌باشد و بیان اینکه مانع وقف چیست؟

آیه اول:

«وَ لَوْ تَری إِذْ وُقِفُوا عَلی رَبِّهِمْ قـالَ أَ لَیْسَ هـذا بِـالْحَقِّ قـالُوا بَلی وَ رَبِّنـا» ۳۴ احقاف/ ۴۶ وقف بر «بلی» جـایز نمی‌باشـد زیرا «و ربنـا» قسـمتی از قول کفار می‌باشـد، آنها با ذکر «بلی» به معاد، حساب و جزا و پاداش، اعتراف می کننـد، به همان چیزی که در دنیا آن را انکار می کردند، ولی به این اعتراف اکتفا نمی کنند و با سوگند خوردن- و گفتن:

«وَ رَبِّنا» روی اعتراف خود تأکید دارند، و اظهار می‌نمایند: در حقیقت معاد به کمال یقین رسیده‌اند، و اعلام می کنند که این اعتراف با رغبت از آنها سـر می‌زند با این طمع که موجبی برای نفع آنها بشود و عذاب خدا را از آنان دفع کند ولی کجا ممکن است به این تمنا نایل آیند.

نظر به اینکه جدا کردن قسمتی از گفته، از قسمت دیگرش جایز

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۹۶

نمی‌باشد و به جهت وجوب وصل مقسم به مقسم علیه، وقف کردن در «بلی» جایز نمی‌باشد.

*** آیه دوم:

«وَ أَقْسَـمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَیْمانِهِمْ لا یَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ یَمُوتُ بَلی وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا» ۳۸/ نحل/ ۱۶ وقف در بلی ممکن نیست زیرا «وعدا» مصدر است و جمله‌ای را تأکید می کند که «بلی» به آن دلالت دارد و در جای آن نشسته است.

و جمله مقدره عبارت از «لیبعثنهم» است. زیرا «بلی» به معنی وعده بعث و حشر است و از آن خبر می‌دهد.

آلوسی می گوید:

مانند این وقف «مؤکدا لنفسه» نامیده می‌شود و آنگاه گفته است:

جایز به شـمار رفته که- «وعـدا» مصـدر «یا مفعول مطلق» جمله محذوف یعنی «وعد ذلک وعدا» و «علیه» صـفت «وعدا» باشد و مراد آن است که وعـده، وعـده ثابت است و خـدا به آن وفا خواهـد فرمود خود وعده ثابت نیست و ثبوت وفای به عهد از آنجا است که خدا خلف وعده نمی کند، و یا از آنجا ثابت می‌شود که حشـر از مقتضـیات حکمت خداست و «حقا» نیز صفت دیگری برای «وعدا» می‌باشد- و صفت «علیه حقا» اگر به معنی ثابت و متحقق باشد «صفت مؤکده» و

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۱۹۷

در صورتی که به معنی غیر باطل باشد «صفت موسسه» است. و ممکن است نصب «حقا» بنابراین باشد که «مصدر یا مفعول مطلق» است از جمله محذوف «حق حقا». بیان آلوسی تمام شد.

و بنابر وجه دومی که آلوسی ذکر کرده که ممکن است وعدا مصدر جمله، محذوف «وعد ذلك وعدا» باشد وقف در «بلی» جایز خواهد بود زیرا در این صورت «وعد ذلك وعدا»- جمله مستقلی خواهد شد و تعلق لفظی به ما قبل خود نخواهد داشت گرچه در معنی تعلق دارد.

بنابراین روا نخواهد بود این مورد به مواردی اضافه شود که وقف در آنها جایز نمی‌باشد بلکه باید آن را از مواردی به شمار آورد که وقف کردن در آن جایز می‌باشد. و ارجح این است که در محل یاد شده نباید وقف کرد و خدا به حقیقت مسأله داناتر می‌باشد.

آیه سوم:

«وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلى وَ رَبِّى لَتَأْتِيَنَّكُمْ» ۳ سباء/ ۴۳ قول خدای تعالی- بلی- در آیه فوق ردّ سخن منکرین روز قیامت است و اثبات آنچه کفار آن را نفی کرده‌اند. زیرا- بلی- برای نقض نفی و ابطال آن وضع شده است. پس در این آیه- «بلی» قول کفار را نفی می‌کند که می‌گویند- «لا تَأْتِينَا السَّاعَةُ» و آن را سخنی باطل می‌داند و آمدن روز رستاخیز را اثبات می‌نماید.

مثل این که گفته شده امر بر این دائر است که قیامت برپا شود

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۹۸

لا غیر.

و قول خدای تعالی- و ربی لتأتینکم- تأکیدی نسبت به آمدن آنچه آنها منکر آن شده‌اند و اثبات آن با وجهی کاملتر و با بیانی روشن‌تر با آوردن قسم و لام و نون تأکید است. معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء ۱۹۸ آیه سوم: ..... ص : ۱۹۷

وقف بر روی- بلی- روانخواهد بود زیرا جدا کردن مؤکد و مؤکد و مقسم به و مقسم علیه جایز نمی‌باشد.

***** آیه چهارم:**

«بَلى قَدْ جاءَتْكَ آياتِي فَكَذَّبْتَ بِها وَ اسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكافِرِينَ» ۵۹/ زمر/ ۳۹ پیشتر بیان شد که «بلی» بعد از نفی می‌آید و آن را باطل و مطلب بعد از خود را ثابت می‌کند. و در هیچ یك از موارد سه گانه‌ای که خدای تعالی از زبان کافر حکایت فرموده نفی وجود ندارد. ولی آنجا که کافر اظهار می‌دارد:

«لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدانِي» اگر خدا مرا هدایت می‌کرد این معنی به ذهن می‌آید که کافر هدایت حضرت باری تعالی را از خود نفی، و وانمود می‌کند که خدا او را هدایت نکرده است».

چون کلمه «لو» وضع شده که دلالت بر امتناع جواب به جهت امتناع شرط بنماید، پس در اینجا «لو» دلالت دارد که کافر ممتنع

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۹۹

بوده که متقی باشد چون از هدایت او امتناع شده است، بنابراین امتناع از هدایت سبب شده که از متقی شدن او جلوگیری شود.

مثل این است که کافر گفته باشد:

چون خدا مرا هدایت نکرد من از متقیان نبوده‌ام.

به همین منظور کلمه «بلی» آورده شده که عدم هدایت در قول کافر «خدا مرا هدایت نکرده» را نقض و باطل کند، و وقتی نفی هدایت خدا از او باطل باشد هدایت او اثبات شده است.

و مقصود از هدایت، هدایت عمومی است که با فرستادن پیامبران و فرود آوردن آیات و نصب دلایل و براهین، و اقامه دلایل بعث

«پیامبران و لزوم حشر در روز رستاخیز» و «جزا» بر اساس اعتقاد و عمل انجام یافته است.
مثل این است که به کافر گفته شده است: من تو را ارشاد کردم هدایت نمودم دلایل لازم آوردم. پیامبران را گسیل داشتم ولی تو خود راه باطل و ضلالت را به راه حق و هدایت ترجیح دادی.
و بر این اساس جمله «قَدْ جاءَتْکَ آیاتِی ...» جمله تأکیدی خواهد بود و جمله‌ای را بیان خواهد کرد که «بلی» در جای آن نشسته و به آن دلالت دارد و به همین دلیل نیز وقف در روی- بلی- جایز نیست زیرا واجب است جمله تأکید به موضوعی که تأکید می‌شود پیوسته باشد.

***

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۰۰

آیه پنجم:

«یَوْمَ یُعْرَضُ الَّذِینَ کَفَرُوا عَلَی النَّارِ أَ لَیْسَ هذا بِالْحَقِّ قالُوا بَلی وَ رَبِّنا» آیه ۳۴ احقاف/ ۴۶ هر مطلبی را که در آیه قبل گفتیم در همین آیه نیز می‌گوئیم کفار تا آتش را ندیده‌اند وجود آن را منکر می‌شوند و می‌گویند سرای دیگری وجود ندارد بنابراین دوزخی هم در بین نیست و پس از ورودشان به آتش از آنها سؤال می‌شود آیا این حق نیست؟ جواب می‌دهند بلی به خدایمان سوگند حق است.
در واقع این آیه، و هم آیه قبل، هر دو ناظر به یک موضوع می‌باشند.

*** آیه ششم:

«زَعَمَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنْ لَنْ یُبْعَثُوا قُلْ بَلی وَ رَبِّی لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِما عَمِلْتُمْ» آیه ۷ سوره تغابن/ ۶۴ چندین بار یاد آور شدیم که «بلی» نفی را نقض و آن را باطل می‌کند و مورد نفی را ثابت و محقق می‌سازد و همین جا نیز بلی- نفی را نقض می‌کند که محصول «لن» می‌باشد و نفی شده را که مبعوث شدن باشد اثبات می‌کند و جمله «وَ رَبِّی لَتُبْعَثُنَّ» تأکید است به آنچه از معنی «بلی» استفاده می‌شود و وقف در روی آن صحیح نمی‌باشد
معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۰۱
زیرا جدا کردن مؤکّد یا قسمتی از گفته از قسمت دیگر آن ناروا است «بَلی وَ رَبِّی لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِما عَمِلْتُمْ» چیزی است که گفته شده است.

*** آیه هفتم:

«أَ یَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ بَلی قادِرِینَ عَلی أَنْ نُسَوِّیَ بَنانَهُ» آیه ۳ قیامت/ ۷۵.
«بلی در آیه فوق دلالت به نقض نفی گرد آوری استخوانهای پوسیده و پراکنده انسان از طرف خدا دارد زمانی که نفی گرد آوری نقض شود جمع آوری استخوانهای پراکنده و پوسیده ثابت می‌شود.
و کلمه «قادرین» به جهت حال بودن از فاعل فعل مقدر منصوب است که کلمه، بلی بر آن دلالت می‌کند و تقدیر این است: ما آن استخوانهای پوسیده را جمع آوری می‌کنیم در حالی که توانائی داریم سر انگشتان‌شان را نیز کامل سازیم. و وقف بر «بلی» به علت صحیح نبودن فصل بین حال و ذی حال و عامل آن جایز نمی‌باشد.
معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۰۳

محلهای پنج گانه‌ای که در آنها هم وقف و هم وصل هر دو جایز هستند و وصل ارجحیت دارد

آیه اول:

«وَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتى قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلى وَ لكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي» آیه ۲۶۰ سوره بقره بلی افاده، ابطال نفی کرده و ایمانی را که نفی شده اثبات می‌کند بنابراین معنی چنین خواهد بود:

من ایمان آورده‌ام، ولکن حرف استدراک است و به این جهت وارد کلام می‌شود که آنچه را به نظر می‌رسد وجود ندارد ثابت کند یا چیزی را که به نظر می‌رسد وجود دارد نفی کند و تقدیر چنین می‌باشد:

«بلی من ایمان آورده‌ام و این سؤال را نکردم به این جهت که شک دارم و در قدرت و غلبه و قهرت دچار تردید هستم بلکه از این بابت سؤال کردم که دلم آرام گیرد و علم ناشی از مشاهده و عیان با علم

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۰۴

ناشی از دلیل و برهان در هم آمیزد» و وقف در روی «بلی» جایز است به این اعتبار که کلام به پایان رسیده و جای سؤالی باقی نمانده است و فعل و فاعل و مفعول، به معانی لازم خود اشاره کرده‌اند ولی ارجح و اولی، وصل- بلی- به جمله بعدی است زیرا- ولکن لیطمئن قلبی- قسمتی از گفته می‌باشد و فصل قسمتی از گفته از قسمت دیگر آن سزاوار نیست.

آیه دوم:

«أَ لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آياتِ رَبِّكُمْ وَ يُنْذِرُونَكُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا قالُوا بَلى وَ لكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذابِ عَلَى الْكافِرِينَ» آیه ۷۱ سوره زمر/ ۳۹ «بلی» دلالت دارد به نفی نیامدن پیامبران و اثبات آمدن پیامبرانی که به سوی آنها مبعوث شده بودند.

و معنی چنین است که:

پیامبرانی به سوی ما آمدند و آیات خدا را برای ما تلاوت کردند و از آمدن چنین روزی ما را بیم دادند.

لکن حرف استدراک است به فعل- حقت- یعنی کلمه «عذاب» به امر خدای تعالی بر کافرین واجب شده است و منظور حکم شقاوت کفار و بیان اهل آتش بودن آنها است که با سوء اختیار خود به آن رسیده‌اند.

و وقف بر «بلی» جایز است با این نظر که کلام به پایان رسیده و

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۰۵

شنونده به پاسخ سؤالات خود دست یافته است و فعل، فاعل و مفعول خود را به طور کامل در بر گرفته است. ولی بهتر و ارجح است که در «بلی» وقف نشود با این نظر که «وَ لكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذابِ عَلَى الْكافِرِينَ» قسمتی از گفته می‌باشد و سزاوار است قسمتهای مختلف آن بهم پیوسته باشند.

آیه سوم:

«أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ بَلى وَ رُسُلُنا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ» آیه ۸۰ سوره زخرف/ ۴۳ «بلی» نفی شنیدن را باطل کرده و شنیدن را ثابت می‌نماید و معنی چنین میشود آری ما گفته‌های پنهان و سر گوشی آنان را می‌شنویم.

و وقف بر «بلی» جایز است به اعتبار اینکه کلام فائده مطلوب خود را داده است. ولی جمله- «وَ رُسُلُنا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ» در موضع نصب است به لحاظ حال بودن از فاعل فعل مقدر که کلمه «بلی» به آن دلالت دارد و تقدیر چنین است:

گفته‌های پنهانی و سر گوشی آنها را می‌شنویم در حالی که رسولان ما که به حفظ رفتار آنان موکل شده‌اند هر چیزی را که از آنها صادر شود اعم از گفتار یا کردار می‌نویسند و لحظه‌ای از آنان جدا نمی‌شوند.

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۰۶

و رواست که جمله- «وَ رُسُلُنا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ» بر جمله‌ای عطف شود که بلی آن جمله را توضیح می‌دهد و تقدیر این باشد که: ما گفته‌های پنهانی و سر گوشی آنها را می‌شنویم و ملائکه موکل بر اعمال و رفتار نیز هر چه را از آنان صادر گردد به حساب می‌آورند و لازمه هر دو وجه این است که وقف بر «بلی» صحیح نیست زیرا در آن‌ها هم تعلق لفظی و هم تعلق معنوی وجود دارد و به نظر من بهتر است در «بلی» وقف نکنیم و این مورد را نیز به موارد هفت گانه‌ای که قبلا گذشت اضافه کنیم.

آیه چهارم:

«يُنادُونَهُمْ أَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قالُوا بَلى وَ لكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمانِيُّ حَتَّى جاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ» آیه ۱۴ سوره حدید/ ۵۷ منافقان در روز قیامت، از مؤمنان که در بهشت جاودان وارد شده‌اند می‌پرسند آیا ما با شما نبودیم؟ مؤمنان با گفتن بلی نبودن را نفی می‌کنند و اثبات می‌کنند که با ما بودید- بلی- این معنی را می‌دهد که شما در دنیا با ما بودید نماز خواندید چنان که ما می‌خواندیم روزه‌دار بودید به گونه‌ای که ما بودیم به جهاد می‌رفتید به طوری که ما می‌رفتیم و به طاعات می‌پرداختید به مثابه‌ای که ما اطاعت می‌کردیم «وَ لكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ» ولی شما با نفاق و گناه و فرو رفتن در شهوات، خود را به هلاکت افکندید و به مؤمنین پیشامدهای ناگوار را انتظار کشیدید و

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۰۷

در حقانیت دین مبین اسلام تردید کردید و آرزوهای واهی و طمع‌های بی‌جا شما را فریب داد و فکر کردید کلمه کفر بالا گیرد و کلمه ایمان فرونشیند تا اینکه به فرمان خدا عمرهایتان به سر رسید با این حال شیطان شما را با رحمت واسعه خداوند مهربان مغرور ساخت او به شما گفت: خدا کریم و رحیم است و مقتضای رحمت او این است که بندگان خود را در برابر گناهان ایشان مجازات نکند و علما و دانشمندان در عین حال که ترجیح داده‌اند در کلمه- بلی- وصل شود وقف در آن را نیز مجاز دانسته‌اند.

و مستندشان به جواز وقف تمام شدن جمله است و افاده فائده‌ای که شنونده را ساکت می‌کند و به مضمون آن اکتفا می‌ورزد.

آیه پنجم:

«كُلَّما أُلْقِيَ فِيها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قالُوا بَلى قَدْ جاءَنا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنا وَ قُلْنا ما نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ» آیه ۹ سوره ملک/ ۶۷ هر گروهی که به دوزخ آورده شوند خزنه دوزخ می‌پرسند: آیا بیم دهنده‌ای به سویتان نیامد؟ جواب می‌دهند- «بلی»، «بلی» در اینجا نفی نیامدن بیم دهنده و اثبات آمدن آن را می‌کند و معنایش این است که بیم دهنده به سوی ما آمد و جمله- قَدْ جاءَنا نَذِيرٌ- تاکید می‌کند جمله‌ای را که بلی- به آن دلالت می‌کند.

خطیب شربینی در تفسیرش گفته است:

«جمعوا بين حرف الجواب و نفس الجمله المفاده به تاكيدا» برای

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۰۸

تاکید حرف جواب «بلی»، و جمله به معنای آن را با هم آورده‌اند و اگر به گفتن بلی اکتفا می‌کردند معنی به دست می‌آمد ولی با جمله «قَدْ جاءَنا نَذِيرٌ» به معنای بلی و حسرت و پشیمانی زیاد خود که در اثر تفریط در اوامر الهی بوده تصریح کرده‌اند ضمن اینکه خواسته‌اند جمله «فَكَذَّبْنا وَ قُلْنا ما نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ»- را به همان جمله تاکید عطف کنند انتهی.

و دانشمندان، وقف در «بلی» را جایز دانسته‌اند اگر چه وصل را ترجیح می‌دهند و مستند آنان در جواز وقف همان مستندشان در آیه حدید است وقتی همین آیه را با آیه: زمر (بَلی قَدْ جاءَتْکَ آیاتِی) مقایسه کنی آیه‌ای که آن را از موارد هفت گانه به شمار آورده‌اند و وقف بر- بلی- را جایز ندانسته‌اند به فرقی که ما بین دو آیه وجود دارد پی نمی‌بری و متوجه می‌شوی اجازه وقف در این آیه بر روی کلمه- بلی- و عدم اجازه در آیه زمر جز تحکم هیچ دلیل موجه دیگری ندارد.

و اگر در وقف‌های پنج گانه موارد یاد شده را به دقت و امعان نظر، اخلاص و انصاف، نگاه کنی و آنها را با موازین قواعد تجویدی و با قوانین نحوی بسنجی و ذهن خود را نیز از احساسات سنتی و تبعیت دیگران خالی سازی، چیزی جز دور از صواب بودن وقف در روی بلی در این آیات و واجب بودن وصل این کلمه، به جمله ما بعد خود راه دیگری را نمی گزینی زیرا هر جمله‌ای که در این آیات بعد از- بلی- واقع شده بین آن و بین ما قبلش الفت

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۰۹

اتصال و حلقه ارتباط به اندازه‌ای است که وصل را حتمی می‌سازد و قطع آن را روا نمی‌شمارد برای اینکه بین هر جمله با جمله قبلی هم رابطه لفظی و هم تعلق معنوی وجود دارد.

به آیات یاد شده- جز آیه سوم- نگاه کن می‌بینی که بعد از- بلی- ادات استدراك- لکن- آمده است- و لکن- در زبان عربی برای نفی چیزی است که ثبوت آن، و اثبات چیزی است که نفی آن توهم شود.

و وقف کردن در جمله‌ای که قبل از ادات استدراك قرار گرفته این مجال را برای شنونده ایجاد می کند چیزی را که واقعیت ندارد، حقیقت بداند، منفی را مثبت و مثبت را منفی بشناسد و غرض- گوینده- بر این است که به شنونده حقیقت را برساند و برای اینکه گفته ما از همان ابتدای سخن، معنای کاملی داشته باشد بر ما لازم می‌آید ادات استدراك و متعلقش را به ما قبل آن وصل کنیم تا شنونده آنچه را مقصود و مرام ما نیست مراد و مقصود ما تصور نکند. و در آیات- یاد شده به استثنای آیه سوم- ادات استدراك و ما بعد آن قسمتی از گفته است و جایز نیست از قسمت دیگر آن جدا شود زیرا این فصل به شنونده معنائی ناقص و نارسا القا می کند و این گونه سخن گفتن ممنوع است. حال در آیه سوم تامل کن ملاحظه می کنی که در جمله بعد از «بلی» دو وجه وجود دارد و هر یك از وجوه اقتضا می کند که وقف در

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۱۰

روی «بلی» صحیح نیست زیرا در هر دو وجه تعلق لفظی و معنوی- با جمله- قبلی- وجود دارد به طوری که قبلا گذشت. (و آن دو وجه عبارتند از اینکه جمله «وَ رُسُلُنا لَدَیْهِمْ یَکْتُبُونَ» حال باشد و یا معطوف و فصل حال از ذی الحال، و معطوف از معطوف علیه روا نیست).

و خلاصه آنچه باید به عنوان حق پذیرفت و نباید از آن غفلت کرد این است که در موارد پنج گانه گذشته وقف بر روی بلی جایز نمی‌باشد همچنان که در آیات هفت گانه جایز نیست.

بنابراین باید بلی را فقط به دو قسم تقسیم کرد: قسمی که وقف بر آن جایز است و قسمی که وقف بر آن جایز نیست، و اللّه تعالی داناتر است.

*** علامه جلال الدین عبد الرحمن ابن ابی بکر سیوطی شافعی بیست و دو مورد را که «بلی» در آنها ذکر شده به نظم در آورده و آن را به سه قسم تقسیم کرده و حکم هر نوع را هم بیان داشته است شعر او چنین است.

حکم بلی فی سور القرآن ثلاثهٔ عن عابد الرحمن

اعنی السیوطی جامع الاتقان عن عصبهٔ التفسیر و البرهان

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۱۱ فالوقف فی سبع علیها قد منع لما لها تعلق بما جمع

قالوا بلی فی سورهٔ الانعامو النحل وعدا عن ذوی الافهام

و قل بلی فی سباء قد استقرکذا بلی قد فاتلونها فی الزمر

قالوا بلی فی اخر الاحقافو فی التغابن للذکی الوافی

و قل بلی فی سورهٔ القیامهٔفاحذر من التفریط و الملامهٔ

و خمسهٔ فیها خلاف زبرابالمنع و الجواز حیث حررا

بلی ولکن قد اتی فی البقرهٔو فی الزمر بلی ولکن حرره

بلی و رسلنا اتی فی الزخرفو فی الحدید مثلها عنهم قفی

قالوا بلی فی الملک ثم جوزوافی ثالث الاقسام وقفا ابرزوا

وعدها عشر سوی ما قد ذکرلم تخف عن فهم الذکی المستقر

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۱۲

ترجمه:

حکم بلی در سوره‌های قرآن، طبق استنباط عبد الرحمن سیوطی مؤلف اتقان با توجه به گفته‌های مفسرین و دلایل و براهین سه نوع است.

وقف در ۷ مورد به جهت تعلقی که مجموع جملات قبل و بعد به هم دارند ممنوع است.

۱- سوره مبارکه انعام: (در آیه ۳۰/ ۶) ۲- سوره مبارکه نحل (آیه ۳۸/ ۱۶) آیه‌ای که «وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا» در آن ذکر شده است.

۳- آیه قل بلی در سوره مبارکه سباء (۳/ ۳۴) ۴- آیه ۵۹ سوره زمر/ ۳۹ «بَلی قَدْ جاءَتْکَ آیاتِی فَکَذَّبْتَ بِها».

۵- در آیه ۳۴ سوره احقاف/ ۴۶.

«وَ یَوْمَ یُعْرَضُ الَّذِینَ کَفَرُوا عَلَی النَّارِ أَ لَیْسَ هذا بِالْحَقِّ قالُوا بَلی وَ رَبِّنا» ۶- در آیه ۷ سوره تغابن/ ۶۴ «قُلْ بَلی وَ رَبِّی لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِما عَمِلْتُمْ».

۷- در آیه «بَلی قادِرِینَ عَلی أَنْ نُسَوِّیَ بَنانَهُ» در سوره قیامت/ ۷۵ ب: وقف روی کلمه بلی در ۵ آیه از قرآن مجید در بین علمای فن مورد اختلاف است برخی وقف در آنها را جایز می‌شمارند و بعضی دیگر ممنوع می‌دانند.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۱۳

۱- بلی ولکن در آیه ۲۶۰ سوره بقره ۲- بلی ولکن در آیه ۷۱ سوره زمر ۳۹ ۳- بلی و رسلنا در آیه ۸۰ سوره زخرف/ ۴۳ ۴- بلی و لکنکم در آیه ۱۴ سوره حدید/ ۵۷ ۵- بلی در آیه ۹ سوره ملک/ ۷۶ ج- نوع سوم بر روی کلمه بلی وقف را جایز شمرده‌اند.

و این موارد در ده آیه قرار گرفته که بر اهل ذکاوت مخفی نمی‌باشد.

*** و آیات ده گانه مورد بحث از نظر علاقمندان محترم گذشت، و به جهت سهولت کار آنها را در اینجا نیز می‌آوریم:

۱- «بَلی مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ» آیه ۸۱ سوره بقره ۲- «بَلی مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ» آیه ۱۱۲ سوره بقره ۳- «بَلی مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ وَ اتَّقی فَإِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ» آیه ۷۶ آل عمران ۴- «بَلی إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ یَأْتُوکُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هذا یُمْدِدْکُمْ رَبُّکُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِکَةِ مُسَوِّمِینَ» آیه ۱۲۵ سوره آل عمران ۵- «وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی» آیه ۱۷۲ سوره

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۱۴

اعراف ۷ ۶- بَلی إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آیه ۲۸ سوره نحل/ ۱۶ ۷- بَلی وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ آیه ۸۱ سوره یس/ ۳۶ ۸- قالُوا أَ وَ لَمْ تَکُ تَأْتِیکُمْ رُسُلُکُمْ بِالْبَیِّناتِ قالُوا بَلی آیه ۵۰ سوره غافر/ ۴۰ ۹- بَلی إِنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ آیه ۳۳ سوره احقاف/ ۴۶.

۱۰- إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ یَحُورَ بَلی إِنَّ رَبَّهُ کانَ بِهِ بَصِیراً آیه ۱۵ سوره انشقاق/ ۸۴ پایان*** (از بحثهای انجام شده) دانستی که درست آن است که وقف در بلی فقط به دو قسم تقسیم شود نوعی که وقف در آن جایز است و نوعی که وقف در آن جایز نمی‌باشد.
معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۱۵

کلا

کلاـ در مـذهب بیشتر بصـریان، امثـال سـیبویه، خلیل، مبرد و زجاج حرف است و معنای ردع و زجر را می‌رسانـد. به نظر آنان «کلا» معنائی غیر از این نـدارد و به همین سـبب نیز وقف در «کلا» و شـروع از جمله بعـد از آن را جایز و روا می‌شـمارند و می گوینـد: که «کلّا» ردع و زجر موردی است که پیش از آن قرار گرفته است. و جمله بعد از کلا را جمله جداگانه‌ای می‌دانند.
بعضـی از صاحب نظران فوق گفته‌انـد: وقتی در سوره‌ای کلا را شـنیدی حکم کن که از سوره‌های مکی است چون کلا- دلالت به تهدیـد و وعیـد دارد و بیشتر آیاتی که عنوان تهدیـد وعیـد دارد در مکه نازل شـده است زیرا بیشترین مخالفتها و سرکشـیها در مکه بوده است.
در رد نظریه نامبردگان در رابطه با معنای ردع و زجری که به کلا- نسبت داده‌اند گفته شده است: این معنی در برخی از آیات
معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۱۶
تحقق پیدا نمی کند مثل این آیه کریمه:
«عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ کَلَّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی» آیات ۵ تا ۷ سوره علق/ ۹۶ زیرا به اتفاق همه دانشمندان آیات: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ» آیات اولیه‌ای هستند که به پیامبر اکرم فرود آمـده و پس از آن، آیه (کَلَّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی ...) نازل گشـته است با این بیان کلا در ابتـدای کلام واقع شده و اقتضای ردع و زجر این است که مورد ردع و زجر جلوتر از «کلا» بیاید.
و مثل این آیه کریمه:
«ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنا بَیانَهُ کَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعاجِلَهَ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَهَ» آیات ۱۹ تا ۲۱ سوره قیامت/ ۷۵ در این آیه نیز، تحقق ردع و زجر امکـان پذیر نمی‌باشد و این معنی را با کمی دقت در آیات پس و پیش می‌توان به خوبی دریافت.
با توجه به همین نکته که در تعدادی از آیات قرآن مجید و در ادبیات عربی به چشم می‌خورد نحویون ناچار شده‌اند معنای دومی را (افزون از معنای ردع و زجر) برای کلمه «کلا» در نظر بگیرنـد تا وقف در کلمه ما قبل آن و ابتـداء از خود آن صـحیح باشد ولی در تعیین معنای دیگر سه راه مختلف را برگزیده‌اند:
معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۱۷
نظر اول: به نظر کسائی و کوفیون معنای دیگر کلا- حقا- است.
نظر دوم: به نظر نضر بن شمیل و فراء و موافقین آنان کلا حرف جواب است و مثل آری و بلی است.
نظر سوم: نظر ابی حاتم و پیروان او است، آنها می گویند کلا از حروف استفتاح (و شروع) است و مانند- الا- ی استفتاح می‌باشد.
و ابن هاشم در کتاب مغنی خود، نظر ابی حاتم را به نظر کسایی و فراء ترجیح داده و گفته خود را به این صورت توجیه کرده است:
۱- کلا در آیه ۱۰۰/ ۲۳ «رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ کَلَّا» نمی‌تواند به معنای حقا باشد که مذهب کسایی است زیرا اگر کلا به معنی حقا باشـد بایـد همزه «انّها» بعـد از آن مفتوح می‌شـد چون همزه انّ بعـد از حقا به طور وجوبی بایـد مفتوح باشد و همزه «انّهـا» در آیه مفتوح نیست بلکه مکسور است بنـابراین کلاـ در این آیه به معنی حقـا نمی‌باشـد. هم چنین کلاـ در آیه مـذکور درست نیست حرف جواب به معنی آری و نعم باشـد هم چنـان که نظر نضـر و فراء و پیروان آن دو بود زیرا در این صورت معنا این

خواهـد که خـدا به آنان این فرصت را اعطا خواهـد فرمود که به دنیا برگردنـد اگر به ما گفته شود به فلانی فلان چیز را بده و ما در جواب بگوئیم «آری» پـذیرفته‌ایم که آن چیز را به او عطا کنیم و «کلا» در آیه فوق بعـد از تقاضـا و طلب واقع شـده و اگر به معنی «آری» باشد معنایش این می‌شود که خدا وعده داده است او را به دنیا برگرداند و خدا به

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۱۸

هیچ کس وعده برگشـتن به دنیا را نمی‌دهد زیرا روش گذشـته خدای تعالی در مورد بندگانش با اراده و علمی که در این خصوص داشته این بوده که هیچ کس پس از رفتن از دنیا به دنیا بر نگردد بنابراین نمی‌توان در این آیه «کلا» را به معنی آری و بلی دانست و وقتی به معنای «حقا» و به معنای «نعم» نباشـد بایـد یا به معنای ردع و زجر و یا حرف اسـتفتاح باشـد، و این دو معنی از لفظ آیه بعید نیست و معنای آیه نیز از آنها دور نمی‌باشد. ۲- کلا در آیه کریمه ۶۱ و ۶۲ سوره شعراء/ ۲۶ «فَلَمَّا تَراءَا الْجَمْعانِ قالَ أَصْحابُ مُوسی إِنَّا لَمُـدْرَکُونَ قالَ کَلَّا إِنَّ مَعِی رَبِّی سَـیَهْدِینِ» نمی‌توانـد مطابق مـذهب کسایی به معنای «حقا» باشد با توجه به اینکه همزه کلمه «ان» مکسور است نه مفتوح و اگر به معنـای «حقا» به کار می‌رفت حتما مفتوح می‌شـد. هم چنین نمی‌توانـد مطابق مـذهب فراء، به معنای نعم باشـد زیرا نعم بعد از خبر دلالت می‌کند که خبر تصدیق شده است و اراده تصدیق خبر در اینجا درست به نظر نمی‌رسد زیرا در آن صورت معنای آن آری انتم المدرکون خواهد بود و معنای آیه چنین نمی‌باشد، با توضیح فوق معلوم شد که:

کلا در آیه فوق یا به معنای ردع و زجر است و یا به معنای استفتاح، پس در این دو آیه نظر ابی حاتم تحقق می‌پذیرد نه نظر کسایی و فراء بنابراین، نظر ابی حاتم در بیشتر موارد معمول، و دارای کاربرد گسترده‌تر است. علامه ابن هاشم در «مغنی اللبیب» گفته است: (اگر

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۱۹

موضوع بـا ردع و زجر و غیر آن تطبیق کنـد وقف کردن بر «کلا» با این احتمال که حرف ردع و زجر است، و ابتـدا از همان کلمه با این احتمـال که به معنای- الا- ی اسـتفتاح و یا به معنای آری و بلی است جایز می‌باشـد. و ارجـح است که «کلا» را به معنای ردع و زجر بگیریم چون غالبا به این معنا به کار می‌رود ...) «۲۹»

از آنچه گذشت معلوم شد که کلمه «کلا» چهار معنی دارد و در تمام موارد از این چهار معنی بیرون نمی‌باشد.

۱- ردع و زجر ۲- حقا ۳- نعم ۴- استفتاح امام قرطبی در تفسیر خود معنای پنجمی را نیز ذکر می‌کند و می‌گوید معنای دیگر «کلا» می‌توانـد «لاـ نفی» باشـد و در بسـیاری از موارد در قرآن به این معنی تصـریح شـده و گاه در بعضـی از آیات قرآن دو معنی از این معانی و یا بیشتر ممکن است به کار برود.

آنچه می‌تواند معنای- کلا- را محدود سازد، و منظور از آن را واضح و روشن کند، معنا و فحوای آیه، و هدف و مقصود آیه اسـت همان طوری که به خواست خـدا این معنا در بیان هر یک از آیاتی که از آنها سـخن خواهیم گفت آشـکار و روشن خواهد شد این کلمه در ۳۳ آیه، و در ۱۵ سوره، و همه نیز در نصف دوم قرآن کریم به کار رفته است، و در نصف اول قرآن کریم کلمه

---

(۲۹)- مغنی اللبیب عن کتب الاعاریب از تألیفات امام ابو محمـد عبـد اللّه بن یوسف بن جمال الدین بن یوسف ابن احمد بن جمال الدین احمد بن عبدالدین هشام الانصاری المصری متوفی سال ۷۶۱ هجری است.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۲۰

«کلا» یی وجود ندارد، و بعضی از دانشمندان در این باره گفته‌اند:

و مـا نزلت کلاـ بیثرب فاعلمن و لم تات فی القرآن فی نصـفه الاعلی بـدان که کلا در آیات قرآن در یثرب نازل نشـده و در نصـف بزرگ قرآن نیز نیامده است.

علامه بدر الدین زرکشی در کتاب برهان گفته است:

«فلسفه آن این است که، اکثر سوره‌های نصف دوم قرآن، در مکه نازل شده، و بیشتر اهل آن را زور گویان تشکیل می‌دادند پس علت تکرار «کلا» در این سوره‌ها، تهدید و ارعاب آنان و انکار نظراتشان می‌باشد بر خلاف نصف اول» و در آیاتی که درباره یهود، در نصف اول قرآن کریم آمده به دلیل خفت و ذلتی که آنان داشتند نیازی به کارگیری این کلمه نبوده است.

زرکشی آنگاه از امام مکی بن ابی طالب نقل کرده است که حکم «کلا» در قرآن کریم چهار گونه است.

*** گونه اول: آنچه وقف کردن در روی آن خوب است «کلا» برای رد سخن ما قبل یا انکار آن است، و به این معنی خواهد بود «که مسأله چنین نیست». وقف در این جاها بر روی کلمه «کلا» اختیار- ما- است.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۲۱

و جایز است شروع جمله از «کلا» به معنی «حقا» یا به معنی- الا- باشد و در ۱۱ مورد قرآن به همین نحو است.

اول: آیه ۷۸ و ۷۹ مریم/ ۱۹ (أَطَّلَعَ الْغَیْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً کَلَّا ...)

دوم: آیه ۸۱ و ۸۲ همان سوره (وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِیَکُونُوا لَهُمْ عِزًّا کَلَّا ...)

سوم: آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون/ ۲۳ (لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ کَلَّا ...)

چهارم: آیه ۲۷ سوره سبا/ ۳۴ (قُلْ أَرُونِیَ الَّذِینَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَکاءَ کَلَّا ...)

پنجم: آیه ۱۴ و ۱۵ سوره معارج/ ۷۰ (وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً ثُمَّ یُنْجِیهِ، کَلَّا ...)

ششم: آیه ۳۸ و ۳۹ همان سوره (أَ یَطْمَعُ کُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ یُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِیمٍ، کَلَّا ...)

هفتم: آیه ۱۵ و ۱۶ سوره مدثر/ ۷۴ (ثُمَّ یَطْمَعُ أَنْ أَزِیدَ کَلَّا ...)

هشتم: آیه ۵۲ و ۵۳ سوره مدثر/ ۷۴ (بَلْ یُرِیدُ کُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ یُؤْتی صُحُفاً مُنَشَّرَةً کَلَّا ...)

نهم: إِذا تُتْلی عَلَیْهِ آیاتُنا قالَ أَساطِیرُ الْأَوَّلِینَ کَلَّا بَلْ/ ۱۳ و ۱۴/ سوره مطففین/ ۸۳ دهم: آیه ۱۶ و ۱۷ سوره فجر/ ۸۹ (وَ أَمَّا إِذا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَهانَنِ کَلَّا ...)

یازدهم: آیه ۳ و ۴ سوره همزه/ ۱۰۴ (یَحْسَبُ أَنَّ مالَهُ أَخْلَدَهُ کَلَّا ...)

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۲۲

امام مکی گفته است:

در این یازده مورد، مختار ما و مختار خیلی از اهل لغت، این است که وقف باید کرد، بر این مبنا که کلا برای معنی نفی و انکار جمله‌ای است، که قبل از آن گذشته است، و جایز است با حرف «کلا» شروع کنی، بر این مبنا که «کلا» به معنای حقا، و تاکیدی بر کلام ما بعد است یا اینکه حرف استفتاح است.

گونه دوم: آنچه وقف کردن در روی «کلا» خوب نیست، ولی با آن آغاز می‌شود و این نوع در ۱۸ جای قرآن وجود دارد:

۱- کَلَّا وَ الْقَمَرِ، در آیه ۳۲ سوره مدثر/ ۷۴ ۲- کَلَّا إِنَّهُ تَذْکِرَةٌ، در آیه ۵۴ سوره مدثر/ ۷۴ ۳- کَلَّا لا وَزَرَ، در آیه ۱۱ سوره قیامت/ ۷۵ ۴- کَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعاجِلَةَ، در آیه ۲۰ سوره قیامت/ ۷۵ ۵- کَلَّا إِذا بَلَغَتِ التَّراقِیَ، در آیه ۲۶ همان سوره ۶- کَلَّا سَیَعْلَمُونَ در آیه ۴ سوره نباء/ ۷۸ ۷- کَلَّا إِنَّها تَذْکِرَةٌ، در آیه ۱۱ سوره عبس/ ۸۰ ۸- کَلَّا لَمَّا یَقْضِ ما أَمَرَهُ، در آیه ۲۳ سوره عبس/ ۸۰ ۹- کَلَّا بَلْ تُکَذِّبُونَ بِالدِّینِ، در آیه ۹ سوره انفطار/ ۸۲ ۱۰- کَلَّا إِنَّ کِتابَ الْأَبْرارِ، در آیه ۷ سوره مطففین/ ۸۳ ۱۱- کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ، در آیه ۱۵ همان سوره ۱۲- کَلَّا إِنَّ کِتابَ الْأَبْرارِ در آیه ۱۸ همان سوره

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۲۳

۱۳- کَلَّا إِذا دُکَّتِ الْأَرْضُ، در آیه ۲۱ سوره فجر/ ۸۹ ۱۴- کَلَّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی در آیه ۶ سوره علق/ ۹۶ ۱۵- کَلَّا لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ، در

آیه ۱۵ همـان سوره ۱۶- کَلَّا لا- تُطِعْهُ، در آیه ۱۹ سـوره علق/ ۹۶ ۱۷- کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، در آیه ۳ سوره تکاثر/ ۱۰۲ ۱۸- کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ، در آیه ۵ همان سوره در این ۱۸ مورد مختار ما و قاریان، و اهل لغت این است که: سـخن با کلمه کلا آغاز شود بر این مبنا که «کلا» معنای «حقا» بدهد، یا معنای الا، و نباید در این موارد در روی کلا وقف کرد.

*** گونه سوم: مواردی است که وقف کردن بر «کلا»، و ابتـداء از آن، هر دو خوب نیست بلکه بایـد «کلا» به ما قبل و ما بعد خود وصل شود، و این گونه «کلا» در دو مورد قرآن وجود دارد:

۱- ثُمَّ کَلَّا سَیَعْلَمُونَ، در آیه ۵ سوره نباء/ ۷۸ ۲- ثُمَّ کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، در آیه ۴ سوره تکاثر/ ۱۰۲ در این دو مـورد وقف بر کلا خوب نیست، و ابتدا از آن هم خوب نمی‌باشد.

***

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۲۴

گونه چهـارم: مواردی است که وقف بر روی کلا خوب است امّا ابتـدا به آن (که در گونه اول جایز بود) جایز نیست بلکه به ما قبل خود متصل می‌شود و این گونه کلا در دوجا است.

۱- قالَ کَلَّا فَاذْهَبا بِآیاتِنا إِنَّا مَعَکُمْ مُسْتَمِعُونَ، در آیه ۱۵ سوره شعراء/ ۲۶.

۲- کَلَّا إِنَّ مَعِی رَبِّی سَیَهْدِینِ در آیه ۶۲ همان سوره امام مکی گفته است:

احکـام چهـار گـانه‌ای که گفتیم مختـار ماست و در همه آنها جایز است کلا را به ما قبل و یا به ما بعـد وصل کنی، نه در آنها وقف کنی و نه از آنها آغاز کنی، تمام شد آنچه از کتاب برهان رزکشـی نقل کردیم» اینك برمی‌گردم، و کلمه «کلا» را به ترتیبی که در قرآن کریم در تمام مواردش آمـده، یادآور می‌شوم، و معنای هر مورد و حکم وقف بر روی آن و ابتـداء از آن را، و حکم وقف در ما قبل آن را، بیان می‌کنم.

مورد اول: أَطَّلَعَ الْغَیْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً کَلَّا سَنَکْتُبُ ما یَقُولُ وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذابِ مَدًّا آیات ۷۸ و ۷۹ سوره مریم/ ۱۹.

از آنچه محققین مفسـرین امثال ابوحیان، قرطبی، آلوسـی و سـمین نوشته‌اند چنین برمی‌آید. که کلا در این آیه یکی از معانی زیر را می‌دهد:

۱- کلا به معنی ردع و زجر و هشداری بر اشتباه می‌باشد.

به این معنی که کلا ردع و زجر می‌کند، کافری را که چنین گفتار

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۲۵

نادرستی را بر زبان می‌آورد، و او را به چنین خطایی که از او سـرزده است تنبیه می‌کنـد و گفتار کافر بر سبیل اسـتهزاء و اسـتخفاف در خصوص روز معاد این است:

«لَأُوتَیَنَّ مالًا وَ وَلَداً» هر آینه فرزنـد و مال عطا خواهم شد مثل این است که، به او گفته شده این کافر از آنچه بر زبان آورده، دسـت بردارد، و از کبر و غرور و لافزنی و گزافه گوئی که دارد برگردد و بر این اساس جمله «سَنَکْتُبُ ما یَقُولُ ...» جمله مستانفه‌ای خواهد بود که مقصود از آن تهدید کافر، و بیم دادن اوست به اینکه هر چه از او سر می‌زند، ضبط می‌شود، و اساس مجازات همان اعمال و گفتـار، خواهـد شـد در این صورت بین آن و بین قبـل از آن تعلق معنوی وجود دارد نه تعلق لفظی، و بنـابراین در کلا بایـد وقف شود و وقف نیز وقف کافی است.

۲- کلا به معنی لاء نفی نه است، و مضـمون قول خـدای تعالی، (أَطَّلَعَ الْغَیْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً) را نفی می‌کنـد، مثل این است که گفته می‌شود:

هرگز چنین نیست، کافر خبر از غیب نـدارد، از نزد خدای تعالی پیمانی نگرفته است، که خدای آرزوی او را به عهده گرفته باشد، و

او بـا توجه به این مساله، چنین سـخنی را بر زبان آورده است، آنچه او می گویـد از راه اسـتهزاء و اسـتخفاف است. و وقف نیز وقف کافی است به جهتی که در وجه اول یاد کردیم.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۲۶

و سـزاوار است بـدانی که کلا را بهریک از دو معنی که به کار بری، با جملات ما قبل خود، رابطه دارد، زیرا یا به معنی ردع و زجر است، و یا به معنی نفی.

۳- کلا به معنی «حقا» می‌باشـد. در این صورت در «کلا» نبایـد ایسـتاد، چون با جمله ما بعـد خود، ارتباط دارد، زیرا در صورتی که «کلا» به معنی حقا باشـد صـفت مصدر محذوف خواهد بود و تقدیر چنین است: (سـنکتب ما یقول کتابا حقا) به زودی هر چیزی را که می گوید می‌نویسیم نوشتن بر حقی.

۴- کلاـ به معنی حرف اسـتفتاح و تنبیه، به معنی «الا» و مقصود از آن تنبیه به این مساله می‌باشـد که، بایـد به مطلب بعـدی اهمیت و ارزش قایل شـد. و بر این وجه در «کلا» نیز نمی‌شود وقف کرد، زیرا با جملات بعد از خود ربط دارد و ضـمنا ادوات تنبیه، در صدر جمله منبه علیها واقع می‌شود.

و بنابر همین وجوه چهارگانه، باید بر روی کلمه «عهدا» وقف کرد، چون بین او، و بین کلمه «کلا» ربط لفظی وجود ندارد در ضمن «کلا» در ابتدای آیه نیز قرار گرفته است. وقف در اینجا نیز وقف کافی است برای اینکه رابطه معنوی، و نه رابطه لفظی فیما بین آنها محقق است.

***

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۲۷

مورد دوم: «وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَهً لِیَکُونُوا لَهُمْ عِزًّا کَلَّا سَیَکْفُرُونَ بِعِبادَتِهِمْ وَ یَکُونُونَ عَلَیْهِمْ ضِدًّا» سوره مریم آیه ۸۱ و ۸۲ در این آیه نیز درباره کلا وجوهی است:

۱- به معنی ردع و زجر است، ردع و زجر کفار از عبادت کردن خـدایان واهی، و ردع و زجر از اعتقاد به اینکه آنها قـدرت دارند و می‌توانند یاری برسانند، پیروز شوند، و جلو دشمن را سد کنند و روز قیامت پیروان خود را شفاعت نمایند، و عذاب روز قیامت را از آنان برمی گردانند.

۲- به معنی لاء نافیه است نفع رساندن این خدایان و یاری کردن و شـفاعت، و دفع عذاب نمودن آنها را نفی می کند. مثل این اسـت که گفته شده: مسأله چنین نیست که تصور و توهم می کنند.

این خدایان «ملائکه و جن که بت پرستان آنها را می‌پرستیدند» بندگی و عبادت پیرامون خود را منکر خواهند شد، و به سوی خدای تعالی، از آنها برائت و دوری خواهنـد کرد، و روز قیامت موجبات ذلت و خواری آنها را فراهم خواهنـد ساخت و هیچ موجب عزت و یـاری نخواهنـد شـد. بنـابراین وجه، و وجه قبلی، در کلاـ وقـف می‌شـود و وقـف در آن وقف کـافی است. زیرا جمله (سَیَکْفُرُونَ بِعِبادَتِهِمْ ...) جمله جدیـدی است و محلی از اعراب نـدارد و تعلیلی است به آنچه قبـل از او وجود دارد پس تنهـا رابطه همان رابطه معنوی است.

۳- کلا به معنی حقا است، و در این صورت صفتی برای مصدر

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۲۸

محـذوف خواهد بود، و تقدیر آن می‌تواند چنین باشد: «سـیکفرون بعبادتهم کفرا ثابتا لابد من تحققه» بتها به زودی در برابر بندگی آنان کفری ثابت و محقق خواهند ورزید.

۴- کلا به معنی ادات اسـتفتاح و تنبیه و مثل «الا» می‌باشـد و بنابراین وجه و وجه قبل وقف کردن در «کلا» درست نخواهد بود برای

اینکه رابطه شدیدی با جمله پس از خود دارد به طوری که قبلا به این موضوع اشاره شد.

و بنابر همین چهار وجه، در کلمه «عزا» وقف می‌شود، چون به ما بعدش ارتباط لفظی ندارد، گرچه رابطه معنوی موجود است ضمن اینکه «کلا» در سر آیه هم قرار گرفته، و وقف در آن وقف کافی است.

*** مورد سوم: «حَتَّى إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صالِحاً فِيما تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّها كَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» سوره مؤمنون آیه ۱۰۰، در این «کلا» سه وجه وجود دارد:

۱- به معنی ردع و زجر از برگشت مجدد به دنیا است (که کفار طالب آن می‌باشند).

۲- به معنی لاء نفی است یعنی هیچ باز گشتی به دنیا نـدارد و مسأله چنین نیست که او گمان کرده که به خواسته‌اش می‌رسد، و به دنیا

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۲۹

بر می گردد، بلکه این سخن بر باد می‌رود. و بنابر دو وجه، وقف در کلا وقف کافی است. زیرا جمله (إِنَّها كَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها ...) جمله جدیـدی است و محلی از اعراب نـدارد و با این جمله بیان معنی «کلا» و عـدم پـذیرش تقاضای کفار اراده شـده است. یعنی که این تقاضا ثمره‌ای ندارد و فائده‌ای نمی‌بخشد و به سؤال سائل جواب داده نشده، و به او یاری نمی‌شود.

۳- به معنی «الا» حرف استفتاح و تنبیه است. و بنابر این وجه- در روی کلا- با توجه به ارتباط محکمی که با جمله بعد از خود دارد چنان که مخفی و مستور نیست نمی‌شود وقف کرد.

و درست نیست به معنی حقـا باشـد زیرا همزه «انهـا» مکسور است نه مفتوح، در صورتی که بعـد از «حقا» و کلماتی که به معنای آن باشند به طوری که گذشت واجب است همزه (ان) مفتوح باشد.

و وقف بر «ترکت» به هر یـک از وجوه بیـان شـده وقف کـافی است زیرا پایـان کلاـم کـافر کلمه ترکت می‌باشـد. ولی کلاـ ... قول خدای تعالی است در جواب کافر، پس ربط بین «ترکت» و بین جمله بعدی ربط معنوی است نه لفظی، و به این جهت وقف بر روی ترکت وقف کافی است.

*** مورد چهارم: (قالَ كَلَّا فَاذْهَبا بِآياتِنا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ) سوره

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۳۰

شعراء آیه ۱۵ در این آیه نیز «کلا» دارای سه وجه است:

۱- با توجه به آیات قبل، از زبان حضـرت موسـی علی نبینا و آله و علیه السلام که عرض می کند (قالَ رَبِّ إِنِّي أَخافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ وَ يَضِيقُ صَدْرِي وَ لاـ يَنْطَلِقُ لِسانِي فَأَرْسِلْ إِلى هارُونَ وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخافُ أَنْ يَقْتُلُونِ قالَ كَلَّا)، خـدایا می‌ترسم مرا تکـذیب کنند سینه‌ام تنگی می کند و زبانم باز نمی‌شود پس به هرون رسالت بده و آنان به گردن من گناهی دارند می‌ترسم مرا بکشند- و خدا در جوابش فرمود: كلّا به معنی ردع و زجر حضـرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام از ترس تکذیب و قتل است قرطبی گفته است: (قـالَ كَلَّا) یعنی ابـدا چنین نیست تو را نخواهنـد کشت، پس «کلاـ» به معنی ردع و زجر از این گمان و امر به اعتماد به خـدای تعالی است، یعنی به خـدای تعالی اعتماد کن و دست از ترس از آنان بردار زیرا آنان نمی‌توانند تو را به قتل برسانند و به این امر نایل آیند ...

۲- به معنی لاء نفی و پاسـخی در برابر «إِنِّي أَخافُ» می‌باشد یعنی که نه، نترس، سـزاوار نیست از آنان بترسی، من آنها را بازمی‌دارم که به تو اذیت برسانند، و تو را یاری می کنم که بر آنان غالب و پیروز شوی.

۳- به معنی «الا» و جهت تنبیه می‌باشد.

و دو وجه اول از وجه سوم ارجح و اولی هستند زیرا مقام، مقام

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۳۱

آرامش خاطر دادن به حضرت موسی و از بین بردن ترس و اضطراب و دلهره آن بزرگوار است.

می گویم: در این مقام غیر از معنای ردع و زجر و یا نفی مناسب نیست، و امکان ندارد «کلا» در اینجا به معنای «حقا» باشد زیرا در این صورت (علاوه بر اینکه) آرامش نخواهد بود باعث قلق و اضطراب بیشتر نیز خواهد شد. چون ترس، حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام را احاطه کرده و اضطراب و دلهره به وی چیره شده و ششدانگ حواسش را به خود مشغول نموده است به خدایش پناه می‌برد که خاطر او را آرامش بخشد و ترس و لرز را از بین ببرد و لذا عرض می کند (وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخافُ أَنْ يَقْتُلُونِ من پیش آنها گناهی دارم و می‌ترسم که مرا به قتل برسانند) و لذا اولین کلمه‌ای که گوش آن بزرگوار را می‌نوازد کلمه «کلا» به معنی ردع و نفی است و به معنای حقا نیست زیرا کلاـ با این معنی شک نیست که باعث ازدیاد ترس و افزایش دلهره او می‌شود و وجود او را از رعب و هراس پر می کند.

و وقف بر «کلا» صحیح نیست زیرا جملات بعد از آن، متمم کلام هستند. همچنین وقف در «قال» و ابتداء به کلمه «کلا» نیز صحیح نیست زیرا «کلا» و ما بعدش متمم سخن‌اند و جایز نیست بین اجزای سخن فاصله ایجاد شود.

مورد پنجم: (قالَ كَلَّا إِنَّ مَعِي رَبِّي سَيَهْدِينِ) سوره شعراء آیه ۶۲

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۳۲

کلا در این آیه سه وجه دارد:

۱- به معنای زجر و ردع می‌باشد. امام قرطبی در کتاب «احکام القرآن» می گوید: وقتی فرعون با لشکریانش در پشت سر موسی علی نبینا و آله و علیه السلام و طائفه بنی اسرائیل قرار گرفتند و به آنها نزدیک شدند بنی اسرائیل با دیدن دشمن نیرومند در پشت سر و دریای متلاطم و مواج در پیش رو، دچار بدگمانی شدند و به حضرت موسی به صورت سرزنش و اذیت گفتند:- إِنَّا لَمُدْرَكُونَ- «ما گرفتار شده‌ایم» حضرت موسی گفته آنان را رد کرد و نهی فرمود که چنین گمانی را بکنند و برایشان وعده خدا را که خواسته است آنها را هدایت کند و پیروز گرداند یادآور شد و فرمود: «کلا» چنین نیست آنان نمی‌توانند به شما برسند خدا با من است در برابر دشمن مرا یاری خواهد فرمود به این زودی راه نجات را برایم نشان خواهد داد ...).

۲- به معنای نفی است یعنی هرگز به شما نمی‌رسند و این دو معنا با تفسیر آیه و سیاق کلام مناسبت دارند.

۳- کلا به معنی- الا و جهت تنبیه است و این وجه بعید است.

و ممکن نیست به معنای «حقا» باشد زیرا در این صورت همزه «ان» به طوری که قبلا نیز اشاره شد باید مفتوح باشد. نه مکسور، و اگر به آن معنا باشد سخن بنی اسرائیل را اثبات خواهد کرد یعنی که در حال گرفتاری هستند و شکی در این نیست که موسی در صدد نفی قول آنها

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۳۳

است و می‌فرماید شما گرفتار نخواهید شد.

وقف در کلا و ابتدا به (إِنَّ مَعِي رَبِّي سَيَهْدِينِ) صحیح نیست زیرا جمله یاد شده جزئی از کلام است. وقف در «قال» و ابتدا به «کلا» نیز صحیح نیست زیرا «کلا» جزئی از سخن است و فصل بین اجزاء آن جایز نیست.

*** مورد ششم: (قُلْ أَرُونِيَ الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) سوره/ ۳۴ سباء آیه ۲۷ در «کلا» ی این آیه کریمه دو وجه است:

۱- کلاـ به معنی ردع و زجر است مثل اینکه به آنها گفته شود از این گفته دست بردارید و از این گمان که ادعا می کنید بتها شرکای خدای متعال هستند برگردید این بتها چیزی را نمی‌آفرینند به کسی روزی نمی‌دهند. علامه آلوسی گفته است: این سخن

برای ترسانـدن آنها از شـرک است پس از اینکه بطلان آن را ثابت کرده است چنان که ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السـلام بعد از احتجاج با قومش فرمود:

(أُفٍّ لَكُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ) سوره/ ۲۱ انبیاء آیه ۶۷.

۲- به معنی لاء نفی است قرطبی گفته است: یعنی چنین نیست که گمان کرده‌ایـد و گفته شـده که «کلا» پاسخ جواب حـذف شـده است مثل اینکه وقتی گفته است: به من نشان بدهید آنهائی را که به عنوان

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۳۴

شرکای خـدا ساخته‌اید» گفته‌اند، این بتها هسـتند. «در پاسخ» فرموده است کلا یعنی نه، برای خدا شـریک یا شـرکایی نیست بلکه او خدای مقتدر و حکیم است.

و صـحیح نیست که کلاـ در آیه فوق، به معنـای- الاـ- حرف تنبیه باشـد. زیرا در گفتار فصـیح و بلیغ عربی به کارگیری «الا» با «بل» متـداول و معهود نیست، همان طوری که صـحیح نیست به معنای حقا باشد، به این دلیل که در آن صورت، عبارت ناجور و اسـلوب ناخوشاینـد خواهـد شـد، بخصوص که در «شـرکاء» وقف و از کلا ابتدا، و به ما بعد آن وصل کنی، و معنای فاسدی خواهد داد اگر شرکاء را به کلا وصل کنی، زیرا در آن صورت معنای آیه این خواهد بود که:

الحاق شرکاء به خدای تعالی حق لازم و ثابتی است. و این معنائی است که فساد آن آشکار، و بطلان آن واضح و روشن است وقف در شـرکاء جـایز است چون پایان سـخن است، و وقف در آن وقف کافی است چون رابطه لفظی با ما بعـد خود نـدارد گرچه رابطه معنوی فیما بین آنها موجود است.

وقف در کلاـ نیز جـایز است، و به جهتی که گفته شـد وقف در آن نیز وقف کـافی خواهـد بود، پس در این آیه دو وقف هم جوار وجود دارد.

*** مورد هفتم: (كَلَّا إِنَّها لَظى) سوره معارج/ ۷۰ آیه ۱۵، کلا در این

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۳۵

آیه به سه معنی است:

۱- برای ردع و زجر جنایتکار است از تمنای فدا دادن، و تنبیه این معنا که نجات یافتن امکان پذیر نیست.

از آیات «يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ يُنْجِيهِ» کاملا روشـن می‌شـود کـه مجرم دوسـت دارد فرزنـدان، همسران، برادران و خویشاونـدان و دیگران را که در روی زمین هسـتند، در روز قیامت فدای نجات خود کند و این تمنا با شنیدن «كَلَّا إِنَّها لَظى» نقش بر آب می‌شود.

۲- برای نفی است یعنی که تمنای این مجرم و امید او به جائی نمی‌رسد.

قرطبی گفته است: احتمال دارد «کلا» در اینجا به معنای حقا و به معنای «لا» باشد.

اگر به معنـای «حقا» باشـد پایان کلام (و محل وقف) «ینجیه» خواهـد بود. و اگر به معنای «لا» باشـد پایان سـخن و محل وقف «کلا» خواهد بود.

یعنی که- اگر به فرض محـال، مجرم بتوانـد این همه را که امیـدوار است- فـدای خود کنـد، بـاز هم از عـذاب خـدای تعـالی نجات نخواهد یافت ...)

و من می‌گویم:

صحیح نیست که «کلا» به معنای «حقا» باشد، زیرا کسر «انّ»

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۳۶

به طوری که کرارا یاد کردیم، مانع از آن است که «کلا» به معنای «حقا» باشد، و در آن صورت باید «أنّ» مفتوح باشد.

۳- «کلا» به معنای «الا» است و دو وجه سابق ارجح از این وجه می‌باشد.

و وقف بر «کلا» وقف کافی است، برای اینکه جمله بعدی جمله مستانفه، و جمله جدید است، و وقف در «ینجیه» نیز وقف کافی است، زیرا پایان تمنای مجرم همان کلمه است ضمن اینکه تعلق لفظی نیز موجود نمی‌باشد.

*** مورد هشتم: «کَلَّا إِنَّا خَلَقْناهُمْ مِمَّا یَعْلَمُونَ» سوره/ ۷۰ معارج آیه ۳۹ «بهتر است آیات قبل از این آیه را ملاحظه، و سپس به آنچه مؤلف کتاب آورده توجه کنیم:

«فَما لِ الَّذِینَ کَفَرُوا قِبَلَکَ مُهْطِعِینَ» ۳۶ عَنِ الْیَمِینِ وَ عَنِ الشِّمالِ عِزِینَ ۳۷، أ یَطْمَعُ کُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ یُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِیمٍ ۳۸ کَلَّا إِنَّا ... چه شده که کافران از راست و از چپ گروه گروه شتابان نزد تو می‌آیند آیا هر یک از آنها طمع دارد که به بهشت پر از نعمت در آید نه چنین است ...»

در آیه فوق کلا به دو معنی می‌تواند باشد:

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۳۷

۱- برای ردع و زجر بکار رفته است، زجر کسانی که کافرند، و طمع رفتن به بهشت دارند اگر در کفر باقی بمانند، و با آن از دنیا بروند.

۲- برای نفی به کار رفته است، و مراد نفی به جا نبودن است. یعنی سزاوار نیست این گونه افراد به داخل شدن به بهشت طمع کنند، مادام که ایمان نیاورده‌اند، و انجام کارهای خیر را به عهده نکشیده‌اند، ایمان و عملی که به آنها اهلیت ورود به بهشت می‌بخشد.

و بعید است که به معنی «الا» باشد زیرا مقام مناسب نیست مگر با دو معنای اول. و به معنی «حقّا» نیز نمی‌تواند باشد با توجه به کسره، «انا» چنان که قبلا- یادآوری شد. و وقف در «کلا» وقف کافی است زیرا جمله: انا خلقنا هم مما یعلمون) جمله مستانفه و جدید است و تعلیل زجر آنها از طمع به دخول بهشت بر اساس وجه اول است و تعلیل نفی طمع آنها از وارد شدن به بهشت بر اساس وجه دوم است.

و وقف بر نعیم نیز وقف کافی است برای اینکه رابطه معنوی محقق است و رابطه لفظی نیز وجود ندارد.

*** مورد نهم: آیه ۱۶ سوره مدثر/ ۷۴ (کَلَّا إِنَّهُ کانَ لِآیاتِنا عَنِیداً) و پیش از آن آیات زیر واقع شده است:

ذَرْنِی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً وَ جَعَلْتُ لَهُ مالًا مَمْدُوداً وَ بَنِینَ شُهُوداً وَ مَهَّدْتُ لَهُ

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۳۸

تَمْهِیداً ثُمَّ یَطْمَعُ أَنْ أَزِیدَ کَلَّا إِنَّهُ کانَ لِآیاتِنا عَنِیداً ...

در اینجا نیز دو وجه وجود دارد:

۱- «کلا» برای ردع کافر به کار رفته است، کافری که قرآن کریم، درباره او می‌فرماید: «مرا رها کن با کسی که او را تنها آفریدم و برایش مال و ثروت زیاد و فرزندانی قرار دادم که به دلیل بی‌نیازی همیشه در حضور او هستند، و هر آنچه لازمه زندگی متناسب و خوب بود برایش مهیا و آماده ساخته‌ام و در برابر این همه نعمت، سپاسگزاری نکرد بلکه کفران نعمت ما را کرد، و با این حال، طمع دارد نعمتهای او را افزون کنیم» آنگاه به طریق ردع و زجر می‌فرماید:

چنین نخواهد شد که او طمع دارد، و با کفری که می‌ورزد هرگز مال و نعمت او را افزون نخواهیم ساخت، و پس از آن می‌فرماید: إِنَّهُ کانَ لِآیاتِنا عَنِیداً ...

پس «کلا» در اینجا برای زجر کافر، از طمعی که از ایمان و سپاسگزاری نشاءت نگرفته، آمده است، و اشاره شده که او مستحق مزید احسان و افزونی نعمت خدای منان نمی‌باشد.

۲- «کلا» به جهت نفی به کار رفته است، نفی تحقق مورد طمع کافر که همان افزون شدن نعمتهای خدا نسبت به اوست.

مثل این است که گفته می‌شود:

آنچه را او طمع دارد به او نمی‌دهیم.

و بعید به نظر می‌آید که «کلا» به معنی «الا» باشد، زیرا این معنا

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۳۹

با فحوای کلام و سیاق آیات مناسبت نـدارد و ممکن نیست به معنای «حقا» باشد، زیرا باید همزه «ان» مفتوح می‌شد در صورتی که مکسور است.

وقف بر «کلا»، کافی است زیرا جمله (إِنَّهُ کانَ لِآیاتِنا عَنِیداً) محلی از اعراب نـدارد، بلکه جمله مستانفه‌ای است که به جهت تعلیل ردع یا تعلیل نفی با توجه به وجه اول و وجه دوم ذکر شده است.

وقف در ان ازید نیز کافی است زیرا رابطه معنوی محقق و رابطه لفظی منتفی است.

*** مورد دهم: آیه ۳۳ سوره مدثر/ ۷۴ (کَلَّا وَ الْقَمَرِ) علامه قرطبی در تفسیرش گفته که: به نظر فراء «کلا» صله قسم است و تقدیر چنین است: ای و القمر، و گفته شده معنای آن «حقا و القمر» می‌باشد.

به هر دو تقـدیر نبایـد در «کلا» وقف کرد، و امام طبری وقف در «کلا» را جایز دانسـته، و آن را ردع و رد «گفته» کسانی دانسـته که گمان برده‌اند می‌توانند با خزنه جهنم مقابله کنند.

یعنی گمان می‌برد می‌تواند در برابر خزنه جهنم مقاومت کند ولی چنان نیست.

ابن هشام به معنای اخیر که از طبری نقل شده قانع نشده و

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۴۰

در «معنی اللّبیب» گفته است:

گفته طبری و جمعی که گفته‌انـد: («کلا» برای ردع و زجر کسـی است که در حین نزول آیه ۳۰ سوره/ ۷۴ «عَلَیْها تِسْعَهَ عَشَرَ» گفته بود:

من برابر هفـده نفر مقـاومت، و شـر آنهـا را از شـما بـاز می‌دارم، شـما هم دو نفر را کفـایت کنیـد.)، مقبول نیست، زیرا آیه به چنین معنائی دلالت ندارد.

یعنی در آیه به حادثه‌ای که سـبب نزول بوده، اشاره‌ای وجود نـدارد، و در کلائی که برای ردع و زجر بکار می‌رود لازم است مورد ردع به صراحت پیشتر از آن ذکر شود مگر اینکه گفته شود:

اسباب نزول معتبر است، گرچه کلام صراحتی را دارا نباشد و از همه آنچه ذکر شد چنین نتیجه می‌گیریم که:

«کلا» در این آیه احتمال دارد ۱- به معنی ای و نعم باشـد. ۲- به معنی حقا باشـد ۳- به معنی زجر و ردع باشـد گرچه مورد ردع و زجر در کلام نیامده است ۴- و بعضـی جایز دانسته‌اند، به معنی «الا» ئی باشد که افاده تنبیه می‌کند نسبت به موردی که بعد از کلام می‌آید و توجه را به آن معطوف می‌کند.

اما به لحاظ وقف در «کلا»، علامه آلوسی در «روح المعانی» گفته است:

«در این آیه حسن وقف، یا عدم حسن آن، از آنجا معلوم می‌شود که مقصود از کلا چیست؟ اگر «کلا» متعلق به کلام سابق

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۴۱

باشد وقف کردن بهتر خواهد بود و اگر متعلق به ما بعد باشد وقف در آن خوب نخواهد بود.

مثل اینکه به معنای الای استفتاحیه باشد. در این صورت باید در «للبشر» وقف تام و از «کلا» ابتداء نمود ...»

و من می گویم:

بنابراین که «کلا» در آیه فوق به معنی نعم یا حقا یا الا باشد با کلام بعدی مربوط شده و وقف کردن بر آن جایز نخواهد بود.

و بنابراین که به معنی ردع و زجر باشد باید در آن وقف کرد و وقف در آن، وقف کافی است زیرا رابطه لفظی نیست و رابطه معنوی محقق است، و بنابر همه وجوه احتمالی «کلا»، در «للبشر» می‌توان وقف کرد، و وقف در همان کلمه کافی است به همان جهتی که قبلا ذکر شد.

*** مورد یازدهم: کلا در آیه ۵۳ سوره مدثر/ ۷۴ «کَلَّا بَلْ لا یَخافُونَ الْآخِرَةَ» دو وجه دارد:

۱- برای ردع و زجر است، ردع کافران و نهی‌شان از خواسته‌ای که دارند، می گویند برایشان کتابی منشور فرود آید «بجای اینکه به پیامبر تابع شوند خود متبوع باشند».

آلوسی گفته است:

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۴۲

«کلا» جهت ردع و زجر آنها در برابر آن خواسته است، و بازداشتن آنها از اینکه معجزاتی را می‌طلبند ...».

۲- «کلا» برای نفی است، نفی چیزی که با خواسته آنان، در ارتباط است به این معنی که: آنان، به منظور و مرادشان نخواهند رسید.

و بنابر هر دو وجه، در «کلا» وقف می‌شود، و وقف در آن، وقف کافی است به همان علتی که چندین بار یادآور شدیم.

وقف بر «منشرة» نیز به جهتی که یاد شد کافی است.

و صحیح نیست وقف در «کلا» به معنی «حقا» یا «الا» باشد؛ به «آیه سباء «مورد ششم» مراجعه کن.

*** مورد دوازدهم: کَلَّا إِنَّها تَذْکِرَةٌ در آیه ۵۴ سوره مدثر/ ۷۴ در این آیه سه وجه احتمال دارد:

۱- کلا برای ردع و زجر است، ردع و زجر کفار از اینکه از سرای دیگر نمی‌ترسند.

۲- کلا برای نفی و انکار است، انکار اینکه از آخرت نمی‌ترسند مثل این که گفته شده است:

منکر سرای آخرت نشوید زیرا انکار آخرت موجب می‌شود از آن سرای نترسید «و به فکرش هم نباشید».

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۴۳

۳- «کلا» برای تنبیه و به معنی «الا» آمده است.

ولی صحیح نیست به معنی «حقا» باشد زیرا همزه ان کسره دارد «در صورتی که در آن صورت باید همزه مفتوح باشد».

و بنابر دو وجه اول، وقف در «کلا» جایز و کافی است اما وقف بر اساس وجه سوم جایز نیست و چنین است وقف در «الاخرة»، به دلیلی که بارها یادآوری شده و وقف در آن نیز کافی است.

*** مورد سیزدهم: کلا در آیه- «کَلَّا لا وَزَرَ» آیه ۱۱ سوره قیامت/ ۷۵ دو وجه دارد:

۱- کلا به معنی ردع و زجر آمده، زجر از فکر فرار کردن و آرزوی فرار را به دل راه دادن.

۲- به معنی نفی است، قرطبی گفته است:

«کلا» برای ردّ است، و رد را با توجه به قول خدای تعالی تفسیر کرده و گفته است: لا وزر و لا ملجأ من النار ... یعنی گریز گاهی و پناهگاهی از آتش دوزخ وجود ندارد» و بعید است که با توجه به سیاق آیات و معانی آنها «کلا» به معنی «الا»، یا به معنی «حقا» باشد و حکم وقف در «کلا» و یا در ما قبل آن مخفی نمی‌باشد.

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۴۴

مورد چهاردهم: کلا در آیه کریمه ۲۰ سوره قیامت ۷۵ «کَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعاجِلَةَ» دارای سه وجه است:

۱- برای ردع و زجر آمده است.

در تفسیر کشاف گفته است: «کلا برای ردع کفار است از انکار کردن روز قیامت» و در تفسیر نسفی آمده که:

کلا برای ردع رسول خدا از عجله کردن است.

آلوسی نیز گفته است:

و کلا برای ارشاد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله، به عجله نکردن است و ترغیب آن بزرگوار به مهلت و تاخیر انداختن است ...

۲- به معنی نفی است.

ابو حیان در تفسیر «البحر المحیط» آورده است که:

«کلا برای رد آنها و رد اقوال آنها است یعنی چنین نیست که فکر کرده‌اید بلکه شما مردمی هستید که محبت شهوات دنیا به درون دلهایتان راه یافته و از سرای آخرت سر تاخته‌اید و توجهی به امور آنجا ندارید ...»

۳- «کلا» ممکن است حرف تنبیه و استفتاح باشد.

و وقف بر «کلا» با توجه به دو وجه اول جائز و با توجه به وجه سوم غیر جائز است.

و اگر در «بیانه» وقف کنیم وقف کافی است به دلیلی که بارها

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۴۵

ذکر کردیم.

*** مورد پانزدهم: کلا در آیه ۲۷ سوره قیامت ۷۵ «کَلَّا إِذا بَلَغَتِ التَّراقِيَ» بر دو وجه است.

۱- برای ردع و زجر است ردع کسانی که به قیامت و حساب و جزاء ایمان نیاورده‌اند، زجر کسانی که دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند مثل این است که به آنها گفته شود:

دست از این حال بردارید و توجه کنید به آنچه در پیش رو دارید مرگی که با آمدن آن دست شما از این دنیا قطع می‌شود و به سرایی منتقل می‌شوید که همیشه در آن خواهید بود.

بنابر این وجه در «کلا» وقف می‌شود و وقف در آن کافی می‌باشد.

۲- ممکن است «کلا» برای استفتاح و تنبیه باشد و بر این اساس باید در «کلا» وقف نکرد بلکه لازم است به ما بعدش وصل شود.

و وقف بر «فاقرة» به دلیلی که گفتیم کافی است.

*** مورد شانزدهم و هفدهم: کلا در آیه ۴ و ۵ (کَلَّا سَيَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ) سوره نبأ ۷۸ وجوهی دارد.

- آشکارترین وجه این است که کلا برای ردع و زجر است ردع و

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۴۶

زجر کفار از اختلافی که در مسأله قیامت از آنها ظاهر می‌شود یا زجر و نهی آنها از سؤالاتی که درباره قیامت جهت استخفاف و پرده‌دری تهکم می‌کنند. و بر این وجه در «کلا» وقف می‌شود و وقف بر آن وقف کافی است زیرا جمله «سیعلمون» جمله‌ای جدید است و به خاطر تهدید و تطمیع کفار در جهت ردع و زجرشان از تکذیب قرآن و انکار روز جزا می‌باشد.

و آیه «ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ» تکرار ردع و زجر جهت مبالغه در تهدید و تطمیع است.

و بنابر این می‌شود در کلا به علتی که قبلا گفته شد وقف کرد و وقف کافی است.

- و جایز است «کلا» در هر دو مورد به معنی «حقا» یا «الا» باشد و در این صورت در «کلا» نباید وقف کرد بلکه از آن ابتدا، و به جملات بعدی وصل می‌شود.

قرطبی گفته است:

«کلا- رد کفار در رابطه با انکار روز قیامت، یا تکذیب قرآن کریم است، پس در آنها وقف می‌شود. و جایز است به معنی «حقا» یا

«الا» باشد و در آن صورت از کلا می‌توان ابتدا نمود، «ثُمَّ کَلَّا سَیَعْلَمُونَ» یعنی به حق، به زودی خواهید دانست که آنچه را محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم آورده بود صحیح بود و هر چه در رابطه با قیامت فرموده بود حق مطلق بود، حسن بصری درباره «کلّا» ی دوّم-

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۴۷

گفته که: آن تهدید بعد از تهدید است ...» پایان گفته قرطبی.

مورد هیجدهم: کلا در آیه کریمه «کَلَّا إِنَّها تَذْکِرَهٌ» آیه ۱۱ سوره عبس/ ۸۰ قرطبی گفته است:

۱- کلا کلمه ردع و زجر است یعنی روش صحیح چنین نیست که با دو گروه برخورد می‌کنی، و از این پس نباید چنین کنی. به غنی توجه کنی و از مؤمن فقیر روگردانی.

بنابر این وجه، وقف در «کلا» جایز خواهد بود.

۲- و جایز خواهد بود در «تلهی» وقف کنیم سپس از «کلا» به معنی حقا شروع کنیم.

و آلوسی گفته است:

این آیه مبالغه‌ای در ارشاد رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم است به اینکه این رفتاری که به خاطر آن سرزنش شد نباید مجددا از وی سرزند ... «۳۰»

---

(۳۰)- با اینکه خدای تعالی در قرآن مجید با آیاتی نظیر «إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ، فَبِما رَحْمَهٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ» از خلق و خوی پیامبر اکرم «صلی اللّه علیه و آله و سلم» تمجید و به الگو بودن رفتار و گفتار حضرتش با «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۴۸

و این همان معنی اولی است که قرطبی به آن اشاره کرده است با این تفاوت که عبارت آلوسی با توجه به مقام والای پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم ملایم‌تر می‌باشد.

و بنابر این وجه وقف در کلا به طوری که گذشت کافی خواهد بود.

اما گفته قرطبی که جایز دانسته کلا، به معنی (حقا باشد، دور از صواب است زیرا به طوری که کرارا گفته شد کلمه کلا به معنی حقا همزه «ان» را مفتوح می‌کند و به ملاحظه اینکه «ان» مکسور است به معنی حقا نمی‌تواند باشد.

- ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» و به شدت نورانیت و کمال آن بزرگوار با آیه «إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً وَ داعِیاً إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنِیراً» اشارت کرده مع- الاسف معلوم نیست مفسرین و نویسندگان عالیقدر که باید تتبع و تحقیق کافی در ارائه آثار صحیحی داشته باشند چگونه ضمایر آیات «عَبَسَ وَ تَوَلَّی أَنْ جاءَهُ الْأَعْمی» را به پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم بر گردانده‌اند و چنانکه در بعضی موارد رسم ایشان بوده به مضمون مثل سائر «ایّاک اعنی و اسمعی یا جاره» متوسل نشده‌اند؟ بخصوص که روایات دیگری در این زمینه وجود دارد.

آیا ممکن است معلم بشریت، حضرت ختمی مرتبت، آنکه فلسفه رسالت خود را با جمله «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» خلاصه فرموده است با آمدن کوری که دلی پر از ایمان و قلبی سرشار از محبت آن رسول گرامی دارد چهره درهم کشد و روی از وی برگرداند در صورتی که هر کس کوچکترین بهره‌ای از انسانیت داشته باشد چنین رفتاری را از خود نشان نمی‌دهد چه برسد به آموزگار بشریت.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۴۹

- بلی «کلا» جایز است کلا در همین آیه به معنی الا- ی استفتاحیه جهت تنبیه باشد.

*** مورد نوزدهم: کلا در آیه «کَلَّا لَمَّا یَقْضِ ما أَمَرَهُ» آیه ۲۳ سوره عبس/ ۸۰ دارای سه وجه است.

۱- برای ردع و زجر است، ردع و زجر انسان از تکبر و ترفع و پافشاری بر انکار جهان بینی توحیدی، و باور نداشتن روز حشر حساب، و نهایت ناسپاسی در برابر نعمتهای خدای مهربان می‌باشد و جمله «لَمَّا یَقْضِ ما أَمَرَهُ»، جمله جدیدی است و محلی از اعراب ندارد و برای روشن کردن جهت ردع و زجر آمده یعنی که او تکالیف شرعیه‌ای را که برایش واجب شده بجا نیاورده است. و بنابراین وقف بر «کلا»، کافی است.

۲- به معنای «حقا» می‌باشد. و این رای از حسن بصری نقل شده آنجا که گفته است: «ای حقا لم یقض، لم یعمل بما امر به» به حق که ادا نکرده، بجا نیاورده آنچه را که به آن امر شده است».

۳- ممکن است به معنی «الا» باشد.

و بنابر دو وجه اخیر، «کلا» با جمله ما بعد خود مربوط می‌شود و در آن می‌شود وقف کرد.

و وجه اول، با توجه به سیاق آیات، از دو وجه اخیر، مناسب‌تر به

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۵۰

نظر می‌رسد.

*** مورد بیستم: کلا در آیه کریمه «کَلَّا بَلْ تُکَذِّبُونَ بِالدِّینِ» آیه ۹ سوره انفطار/ ۸۲ چهار وجه دارد:

۱- برای ردع و زجر است. زجر و ردع غروری که انسان در برابر خدای کریم خود دارد و در آیه (یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ) به همان غرور اشاره شده است غروری که وسیله‌ای به کفر و عصیان شده، در حالیکه کرم خدای تعالی باید موجب شکر و طاعت می‌شد.

۲- به معنی لا- ی- نفی است.

۳- به معنی «حقا» است.

۴- به معنی الا- ی- تنبیه است.

علامه قرطبی گفته است.

«جایز است» «کلا» به معنی «حقا» و به معنی «الا» و محل ابتداء باشد. و جایز است به معنی لا و به این معنی باشد که: نه چنان نیست که می گوئید: در عبادت و بندگی غیر خدا محق هستید و قول خدای تعالی «ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ» به آن دلالت می کند و گفته شده است که «کلا» به معنی ردع و زجر است یعنی با مغرور شدن به حلم و کرم خدا تفکر در آیات الهی را ترک نکنید ...» و بنابر دو وجه اول وقف در «کلا» وقف کافی است و بنابر دو وجه اخیر وقف کردن

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۵۱

صحیح نمی‌باشد.

*** مورد بیست و یکم: کلا در آیه «کَلَّا إِنَّ کِتابَ الْفُجَّارِ لَفِی سِجِّینٍ» آیه هفتم سوره مبارکه مطففین/ ۸۳ ۱- بهترین وجهی که در این آیه در خصوص «کلا» می‌شود در نظر گرفت این است که به معنی ردع و زجر باشد، ردع و زجر کسانی که کم فروشی می کنند و در پیمانه کردن و وزن نمودن اجناس ضرر می‌زنند و از حساب روز جزا غفلت می‌ورزند و روز قیامت، و نعیم بهشت و عذاب دوزخ را باور ندارند. علاوه بر ردع و زجر، تنبیه است به آنچه باید از آن توبه کنند و نادم شوند.

بنابر این وجه، وقف در «کلا» کافی است زیرا جمله «إِنَّ کِتابَ الْفُجَّارِ لَفِی سِجِّینٍ»، جمله مستانفه است و به جهت تعلیل ردع و

وجوب دست کشیدن از خلاف مورد بحث آمده است.

۲- بعضی جایز شمرده‌اند که به معنی «حقا» باشد ولی کسر همزه «انّ» مانع این رای است چنان که بارها به آن اشاره کردیم.

۳- و جایز است به معنی الا- ی تنبیهیه باشد. و در این صورت در «کلا» نباید وقف شود.

***

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۵۲

مورد بیست و دوم: کلا در آیه ۸۴ سوره مطففین/ ۸۳ «کَلَّا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ».

بر سه وجه است:

۱- برای ردع و زجر است یعنی، ردع و زجر متجاوز گناهکار از این گفته پوچ و تکذیب گفته او که این همه آیات روشن‌گر را اسطوره گذشتگان می‌داند.

۲- به معنی لا- ی نافیه است یعنی آیات ما، اسطوره پیشینیان نیست، بلکه همه آنها حق و صدق‌اند و راهی برای شک و تکذیب به ساحت قدس آنها نیست.

بنابر دو وجه فوق، وقف در «کلا» وقف کافی است، زیرا قول حضرت باری تعالی، «بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ»، در بیان علت چیزی است که، سبب شده آنها این گناه ناپسند را بر زبان آورند، گناهی که انجام آن با هیچ شبهه‌ای تطابق نمی‌کند، چه برسد به برهان و دلیل. یعنی در آیات ما چیزی وجود ندارد که گفتن این افترا صحیح باشد، بلکه بر دل آنها کفر و طغیانی چیره شده که از اثر انجام پی در پی «گناه» پدید آمده است و نظیر زنگاری در آئینه دل آنان نشسته، و بین آنها، و بین شناخت حق، حجاب و مانع شده است و به این جهت آنچه را که بیان شد به زبان آورده‌اند.

۳- ممکن است برای تنبیه و به معنی «الا» باشد.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۵۳

و دو وجه اول با معانی آیات و سیاق آنها مناسبتر می‌باشد.

و صحیح نیست به معنی «حقا» باشد، زیرا در این صورت، معنای ناهنجاری، از ضعف اسلوب ادبی و ترکیب جملات عربی به دست خواهد آمد.

*** مورد بیست و سوّم: «کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» در آیه ۸۵ سوره مطففین/ ۸۳، در خصوص کلا، دو وجه است:

۱- برای ردع و زجر کفار است یعنی ردع و زجر از انجام کاری که در دلهای آنان زنگار زده، و مانع از معرفت حق و ایمان آوردن آنان شده است.

بنابراین وجه وقف در «کلا»، وقف کافی است، به این جهت که جمله بعد از آن جدید است، و محلی از اعراب ندارد.

۲- به معنی «الا» به کار رفته است.

وجه اول ارجح و اقوی از این وجه است و بنابراین نمی‌توان در «کلا» وقف کرد.

و جایز نیست به معنی «حقا» باشد زیرا کسره همزه «انهم» مانع از درستی این معنی است.

***

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۵۴

مورد بیست و چهارم: کَلَّا إِنَّ کِتابَ الْأَبْرارِ لَفِی عِلِّیِّینَ، در آیه ۱۸ سوره مطففین/ ۸۳، در خصوص «کلا» سه وجه وجود دارد:

۱- برای ردع و زجر است یعنی ردع و زجر تکذیب کنندگان، از تکذیب کردن، و آنانکه به آیات خدای بزرگ افترا بسته‌اند.

۲- به معنی لاء نافیه است، یعنی چنان نیست که می‌گویند، و نه چنان است که گمان کرده‌اند، بلکه کتاب آنان در سجین است، و

کتاب ابرار در علیین، بنابر هر دو وجه، در کلا وقف می‌شود به دلیلی که بارها گفته شد.

در تفسیر آلوسی آمده است که:

کلا برای تکرار ردع سابق، در آیه «کَلَّا إِنَّ کِتابَ الفُجَّارِ لَفِی سِجِّینٍ» است، تا در تعاقب آن، وعده خوبان را بیاورد و در تعقیب آن نیز، بدکاران را بترساند، تا نشانه‌ای باشد به اینکه کم فروشی فجور است، و ایفای حق دیگران برّ است «و گفته شده است که: ردع تکذیب است، و تکراری نیست ...»

و بنابراین دو وجه به دلیلی که گذشت در «کلا» وقف می‌شود.

۳- «کلا» به معنی «الا» است و نمی‌شود در آن وقف کرد. و دو وجه اول قوی‌تر و ارجح است.

***

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۵۵

مورد بیست و پنجم: کَلَّا بَلْ لا تُکْرِمُونَ الْیَتِیمَ در آیه ۱۷ سوره فجر/ ۹۸، «کلا» در این آیه دو وجه دارد.

۱- برای ردع و زجر است آلوسی گفته است: «کلا برای ردع و زجر انسان است از دو حرفی که از او حکایت شده است» و تکذیب او در این باره است «(۳۱)».

۲- برای نفی است، یعنی گرامی داشتن انسان، به این نیست که، مال زیادی در اختیار داشته باشد، و نه اهانت او به این است که، مال

---

(۳۱)- و برای اینکه دو گفته انسان را ملاحظه کنیم آیات قبل را از نظر می گذرانیم.

خدا در آیات ۱۵ و ۱۶ همان سوره می‌فرماید «فَأَمَّا الْإِنْسانُ إِذا مَا ابْتَلاهُ رَبُّهُ فَأَکْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَکْرَمَنِ وَ أَمَّا إِذا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَهانَنِ» یعنی اگر انسان را خدا با بی‌نیازی بیازماید، و به او، انواع مال و منال را عطا فرماید، می گوید: خدا گرامیم داشته است، و اما اگر او را با فقر و نداری به بوته آزمایش بگذارد، و رزق و روزی او را کمتر و به سختی برساند، می گوید: خدایم به من اهانت روا داشته است» و خدا در برابر این دو گفته ضد و نقیض، و این دو ادعای بدون تشخیص و تمیز می‌فرماید: کَلَّا بَلْ لا تُکْرِمُونَ الْیَتِیمَ وَ لا تَحَاضُّونَ عَلی طَعامِ الْمِسْکِینِ وَ تَأْکُلُونَ التُّراثَ أَکْلًا لَمًّا وَ تُحِبُّونَ الْمالَ حُبًّا جَمًّا: نباید انسان نسبت به دو حال خود چنین تصور کند. بالاتر از این تصورات غلط، این است که: یتیم را به موقع بی‌نیازی نمی‌نوازید و همدیگر را به اطعام مساکین، تشویق و ترغیب نمی کنید و همه آنچه را از ارث و میراث خود. و زنان و اطفال به دست می‌آورید بدون در نظر گرفتن حقوق آنان می‌بلعید و مال و ثروت را بی‌اندازه دوست می‌دارید».

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۵۶

اندکی داشته باشد. گرامی داشتن انسان این است که، توفیق بندگی و طاعت خدا یابد، و خواری و اهانت این است که، به خفت عذاب گناهانش دچار شود.

امام قرطبی گفته است: «کلا» برای رد است یعنی مسأله چنان که گمان شده نیست. ثروتمندی دلیل فضل و کرامت، و بی‌چیزی و نداری، نشانه خواری و ذلت نمی‌باشد، نداری و ثروتمندی از مقدرات و خواسته‌های من است. و فراء گفته است: «کلا» در این جا به معنی نفی است یعنی که سزاوار نیست بنده- دارای چنین گمانی باشد او باید در حال فقر و غنا خدا را سپاس گوید.

و در حدیث قدسی است خدا می‌فرماید: چنین نیست، من گرامی نداشته‌ام آن کس را که او را با نعمت فراوان دنیا گرامیش داشته‌ام و نه اهانت کرده‌ام آن کس را که با کمی نعمت‌های دنیوی، او را اهانت کرده‌ام، گرامی داشته‌ام آن کس را که با طاعت، گرامی‌اش داشته‌ام و خوار کرده‌ام آن را که با معصیتم خوار و زبون داشته‌ام ...» «(۳۲)»

***

(۳۲)- نباید از آخر این حدیث چنان فهمید که طاعت فرد برای خدا یا عصیانش به پیشگاه او از طرف خدا است بلکه همانطوریکه در پاورقی شماره ۱۰ اشاره کردیم انسان صاحب اختیار اعمال خود می‌باشد.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۵۷

مورد بیست و ششم: کَلَّا إِذا دُکَّتِ الْأَرْضُ دَکًّا آیه ۲۱ سوره فجر/ ۸۹ کلا در این آیه دارای دو وجه است:

۱- برای ردع و زجر است یعنی، ردع بندگان و زجرشان از جمع کردن مال، و زیاد دوست داشتن آن، و نوازش نکردن یتیم.

نسفی گفته است: «کلا برای ردع آنها و برای نهی از عمل‌شان می‌باشد ...»

۲- برای نفی است. قرطبی گفته است:

«سزاوار نیست مسأله چنین باشد، پس در این آیه انسانها را ردع کرده از اینکه با تمام وجود خود به دنیا رو کنند و اموال را گردآورند هر کسی چنین کند روزیکه زمین- در اثر زلزله روز قیامت- متلاشی خواهد شد پشیمان می‌شود و پشیمانی سود نمی‌بخشد ...»

و بنابر هر دو وجه، وقف کردن در «کلا» وقف کافی است به دلیل اینکه قول باری تعالی:

«إِذا دُکَّتِ الْأَرْضُ دَکًّا ...» جمله جدیدی است که به روش وعید وارد شده و علت ردع یا نفی را که گذشت بیان می‌کند.

*** مورد بیست و هفتم: کلا در آیه کریمه «کَلَّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی» سوره علق/ ۹۶ دارای دو وجه است:

وجه اول: این است که «کلا» برای ردع و زجر به کار رفته باشد.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۵۸

آلوسی می‌گوید «کلا ردع و زجر کسی است که با طغیان خود به نعمت خدایتعالی کفر ورزیده است. با اینکه پیشتر ذکری از آن نشده خود کلام به این وجه دلالت دارد. زیرا اول سوره تا این محل به منت بزرگ خدای تعالی نسبت به انسان دلالت می‌کند و وقتی «کلا» گفته شود برای ردع و زجر کسی خواهد بود که در مقابل این نعمتهای جلیله کفران و طغیان می‌نماید و به همین نحو است دلالت قول خدای تعالی «إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی» یعنی که انسان از حد معصیت و پیروی هوای نفس، تجاوز کرده و به خدای خود کبر می‌ورزد انتهی» و بنابراین وجه، در «کلا» به عنوان وقف کافی، وقف می‌شود چون جمله «إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی» جمله‌ای استینافی برای بیان علت موردی است که جمله قبلی در بردارد.

وجه دوم: این است که کلا را، حرف تنبیه استفتاح و به منزله «الا» بدانیم و بنابراین وجه در «کلا» نمی‌توان وقف کرد.

و نمی‌تواند «کلا» در اینجا به معنای «حقا» باشد به دلیل کسره «ان» که بعد از «کلا» آمده است همچنان که بارها به این مسأله اشاره رفت.

*** مورد بیست و هشتم: کلا در آیه (کَلَّا لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ) ۱۵ علق/ ۹۶

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۵۹

دارای یک وجه است و آن این است که کلا به معنای ردع و زجر آمده است ابوحیان در تفسیر بحر محیط گفته است:

«کلا پرخاشی به ابوجهل است و کسانی که با او هم طراز هستند و بندگان خدا را از عبادت و پرستش خدای عز و جل باز می‌دارند انتهی».

*** مورد بیست و نهم: کلا- در آیه (کَلَّا لا تُطِعْهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ ۱۹ علق/ ۹۶) تنها دارای یک وجه و به معنای پرخاش است. علامه آلوسی گفته است: «کلا پرخاش به همان ملعون است بعد از پرخاش قبلی انتهی».

*** مورد سی‌ام و سی و یکم و سی و دوم: کلا در آیات ۳ تا ۵ سوره تکاثر/ ۱۰۲ «کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ کَلَّا لَوْ

تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ» چهار وجه دارد:

وجه اول: برای پرخاش است، پرخاش به انسان در خصوص مشغول شدن او به کاری که او را از آنچه به زحمت می‌افکند بی‌نیاز نمی‌سازد. و تکرار «کلا» در هر سه آیه به جهت تاکید و تغلیظ است.

وجه دوم: برای نفی است و به معنی نه، یعنی مساله به آن صورت که

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۶۰

شما عمل می‌کنید از مال اندوزی و فخرفروشی نیست، و باز تکرار به خاطر تاکید است و بنابراین دو وجه در «کلا»، به عنوان وقف کافی وقف می‌شود زیرا جملات بعد از «کلا»، مستانفه می‌باشند.

وجه سوم: کلا به معنی «الا» حرف تنبیه است.

وجه چهارم: کلا به معنی «حقا» می‌باشد و بنابر دو وجه اخیر در «کلا» نمی‌شود وقف کرد.

*** مورد سی و سوم: کلا در آیه ۳ سوره همزه/ ۱۰۴ «كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ وَ ما أَدْراكَ مَا الْحُطَمَةُ» دارای سه وجه است:

وجه اول: به معنای باز داشتن و نهی است، بازداشتن انسان و نهی او از این تصور باطل، آلوسی گفته است: کلا در این آیه برای نهی انسان از این تصور باطل، و جمع مال و منال و دوست داشتن آنها در حد افراط است و گفته شده: نهی از همز و لمز است «غیبت کردن و عیب جوئی» است و بعد گفته که بعید است کلا برای همز و لمز باشد زیرا فاصله زیاد است انتهی».

و آنچه من فکر می‌کنم این است که کلا پرخاش به همه صفات ناپسند که در جملات قبلی قرار گرفته می‌باشد.

وجه دوم: به معنی لاء نافیه است یعنی آنطور نیست که انسان خیال

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۶۱

می‌کند، و گمان می‌نماید مال او را جاودانه خواهد کرد.

علامه قرطبی می‌گوید: «کلا رد است به آنچه کافر توهم کرده است یعنی جاودانه نمی‌شود و مالی برایش باقی نمی‌ماند و عمر بن عبد اللّه غلام غفره گفته است:

وقتی بشنوی خدا می‌فرماید «کلا» می‌فرماید، دروغ گفتنی.

انتهی ...)

و بنابر دو وجه یاد شده، در «کلا»، به عنوان وقف کافی، وقف می‌شود زیرا قول خدای تعالی «لینبذن» جواب قسم مقدر است و جمله جدید بیان‌گر علت رد می‌باشد.

وجه سوم: این است که «کلا» به معنی «حقا» باشد و بنابراین وجه نمی‌شود در «کلا» وقف کرد.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۶۳

وقف در «ذلک»، «کذلک»، «هذا»

اشاره

لفظ «ذلک» در برخی از موارد، در کلام فصیح، چه نظم و چه نثر، به موقع انتقال از مطلبی به مطلب دیگر، از کاری به کاری دیگر، از حکایتی به حکایت دیگر، و از یک معنی به معنای دیگر به کار می‌رود. علامه زمخشری می‌گوید (و این، مانند آن است که نویسنده‌ای مطلبی را پیش می‌آورد و می‌خواهد به مطلب دیگری بپردازد- می‌گوید، کذلک یا هذا، و قد کان کذا و کذا) علامه قرطبی گفته است:

(ذلک، کذلک، هذا، کذا و کذا) کلمه‌ای است که شخص فصیح وقتی از سخنی به سخن دیگر می‌رود به کار می‌برد و آن بدین صورت است که خدا در آیه ۵۵ سوره ص/ ۳۸ می‌فرماید:

(هذا وَ إِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ) یعنی این حق است و ما به شما اعلان

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۶۴

می کنیم که یاغیان را بدترین بازگشت گاه خواهد بود. «۳۳»

لفظ- ذلک- در جاهای زیادی از قرآن کریم واقع شده ولی به معنائی که ذکر کردیم جز در بعضی آیات معین نیامده و وقف بر روی آنها صحیح نخواهد بود مگر در محل‌های ذیل که با ذکر دلیل یادآوری می کنیم.

محل اول:

در آیه سی‌ام سوره مبارکه حج/ ۲۲ «ذلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرُماتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ» ذلک در این آیه اعراب‌هایی دارد.

---

(۳۳)- مطلبی که در همان سوره قبل از این آیه کریمه ضمن آیات ۴۹ تا ۵۴ بیان شده به شرح زیر می‌باشد:

«هذا ذِكْرٌ وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوابُ مُتَّكِئِينَ فِيها يَدْعُونَ فِيها بِفاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَرابٍ وَ عِنْدَهُمْ قاصِراتُ الطَّرْفِ أَتْرابٌ هذا ما تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسابِ إِنَّ هذا لَرِزْقُنا ما لَهُ مِنْ نَفادٍ» یعنی این یادآوری است و هر آینه برای پرهیزگاران باز گشتگاه خوبی است بهشتهائی جاودانه، که درهای آن به روی پرهیزگاران باز است، آنان در آن جا بر تختها تکیه داده، و میوه و آشامیدنی فراوانی را می‌خواهند، و نزدشان زنان هم‌سن و سالی است این همان چیزی است که برای روز جزا وعده داده می‌شوید به درستی که این هر آینه رزق ما است و تمام شدنی ندارد.

«هذا وَ إِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ» بعد از بیان مطلب فوق آمده یعنی حال و وضع پرهیزگاران این است و حال و وضع یاغیان چنین و چنان خواهد بود ...».

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۶۵

۱- «ذلک» خبر مبتدای محذوف است، و تقدیر چنین است:

واجب شما آن است، یا واجب در حق شما همان است واجباتی که در آیات گذشته به شما بیان کردیم، یا امر چنان است که به شما در آیات گذشته یاد آور شدیم.

۲- «ذلک» مبتدا و خبر آن محذوف است و تقدیر چنین می‌باشد:

آن حکم خدا است، یا آن فرمان خدا است یا آن شرع خدا است و امثال آن.

۳- «ذلک» در محل نصب قرار گرفته و مفعول فعل محذوف است و تقدیر عبارت می‌باشد از: امتثلوا ذلک، اتبعوا ذلک، الزموا ذلک» آن را به جای آورید، آن را به عهده بگیرید، از آن پیروی کنید و امثال آنها، علامه آلوسی گفته است: به کار گرفتن لفظ- ذلک- در اینجا دلالت بر عظمت امر و اوج منزلت دارد انتهی ...).

و من می‌گویم، آلوسی معنای عظمت امر و اوج منزلت را از لام «ذلک» گرفته زیرا لام برای دلالت به دوری «مشار الیه» وضع شده، و این فرق نمی‌کند جمال زیبا، یا مکان و یا مقام والا و منصب عالی باشد. با توجه به اعرابهای سه‌گانه، بین «ذلک» و جمله بعد از آن «وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرُماتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ» ارتباط لفظی منتفی است، زیرا این جمله، مستانفه می‌باشد و محلی از اعراب ندارد و بر مبنای آنچه یاد کردیم وقف در ذلک، وقف کافی می‌باشد.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۶۶

محل دوم:

آیه سی و دوم سوره حج/ ۲۲ «ذلِکَ وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ» ذلک در آیه فوق همان اعرابها و تقدیرها و معانی را دارد که در آیه فوق بیان شد یعنی آنچه آنجا گفتیم همین جا هم گفته می‌شود و وقف در ذلک، باز وقف کافی است به همان دلیل که در آیه قبلی گذشت.

محل سوم:

آیه شصت سوره حج/ ۲۲ «ذلِکَ وَ مَنْ عاقَبَ بِمِثْلِ ما عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ لَیَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ»، ذلک در اینجا نیز همان اعرابهای سه گانه گذشته را دارد.

۱- «ذلک» خبر مبتدای محذوف است و تقدیر به این نحو می‌باشد: «جزاء المهاجرین المتقدم ذکرهم فی الآیهٔ السابقهٔ ذلک» پاداش مهاجرینی که ذکر آنها در آیه سابق گذشت چنان است، یعنی به نحوی است که به شما خبر دادیم.

و آن عبارت است از اینکه خدا به آنان روزی خوب می‌دهد و آنان را به محلی که راضی هستند وارد می‌کند، یا تقدیر چنین می‌باشد که:

«امر، همان است» یعنی: به همان صورت که در خصوص جزای مهاجران به شما خبر دادیم.

۲- ذلک مبتدای خبر محذوف است و تقدیرش «ذلک جزاء المهاجرین»، می‌باشد یعنی جزای مهاجران همین است.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۶۷

۳- ممکن است مفعول فعل محذوف باشد و تقدیر آن: اعلموا ذلک الذی بینته لکم ... باشد یعنی بدانید آنچه، از پاداش مهاجران را به شما بیان کردیم، تا مثل اعمال آنان عمل کنید، و پاداشی نظیر جزای آنان را به دست آورید.

و با توجه به همین اعرابهای سه گانه، هیچ نوع تعلق لفظی بین ذلک و بین «وَ مَنْ عاقَبَ ...» وجود نخواهد داشت، زیرا جمله «وَ مَنْ عاقَبَ ...» جمله مستانفه‌ای است، و محلی از اعراب ندارد، بر این اساس وقف در «ذلک»، وقف کافی خواهد بود.

محل چهارم:

آیه ۴ سوره محمد/ ۴۷ «ذلِکَ وَ لَوْ یَشاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ» می‌باشد در این «ذلک» نیز همان اعراب سه گانه وجود دارد.

۱- «ذلک» خبر مبتدای محذوف است، و در تقدیر، «الامر ذلک» می‌باشد یعنی امر در خصوص کفار همان است که به شما بیان کردیم از کشته شدن، یا اسیر گشتن و بعد از آن منت کشیدن و فدا و عوض گرفتن.

۲- «ذلک» مبتدائی است که خبر آن حذف شده و در تقدیر چنین می‌باشد: ذلک حکم الکافرین، آن حکم کفار است یعنی کشته شدن، اسیر شدن، زیر بار منت رفتن، فدا و عوض دادن.

۳- «ذلک» معمول محذوف است- و در محل نصب قرار دارد- و

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۶۸

در تقدیر «افعلوا ذلک» می‌باشد یعنی درباره آنان آنچه به شما دستور دادیم از قتل و اسارت و منت و فدا اجرا کنید و بر اساس همه اعرابهائی که گفته شد در «ذلک» وقف می‌شود و وقف کافی است، برای اینکه تعلق معنوی محقق و ارتباط لفظی منتفی است، زیرا قول باری تعالی (وَ لَوْ یَشاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ) جمله جدیدی است و محلی از اعراب ندارد.

و سوای این محلهای چهارگانه وقف در روی «ذلک» صحیح نمی‌باشد.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۶۹

وقف در «کذلک»

اشاره

در موارد زیر در کلمه «کذلک» وقف می‌شود:

مورد اول:

«کَذلِکَ وَ قَدْ أَحَطْنا بِما لَدَیْهِ خُبْراً» در آیه ۹۱ سوره کهف/ ۱۸ حرف کـاف- «کـذلک» در آیه فوق- احتمال دارد در محل رفع و خبر مبتدای محذوف باشد و در تقدیر چنین باشد:

امر ذی القرنین کذلک یعنی ماجرای ذی القرنین چنین است:

که بیان کردیم، حکایتش را گفتیم، از منزلت والای او و وسعت فرمان روائیش بازگو نمودیم.

و احتمـال می‌رود صـفت مصـدر محـذوف برای فعل «وجـد» باشـد یعنی «وجـدها تطلع وجـدانا» مثل «وَجَـدَها تَغْرُبُ فِی عَیْنٍ حَمِئَهٍ» خورشید را یافت یافتنی طلوع می‌کرد نظیر یافتن آن در حال غروب. و بر این اساس حرف کاف در محل نصب قرار دارد.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۷۰

و احتمال دیگر این است که: در محل جر صـفت برای قوم باشد با این بیان (وجدها تطلع علی قوم مثل ذلک القبیل الذی تغرب علیه الشـمس فی الکفر و الحکم) خورشید را یافت به قومی می‌تابد مثل آن قومی که آنان را پشت سر می‌گذاشت- هر دو قوم- در کفر و حکم- نظیر هم بودند.

و خلاـصه همه این احتمالاـت این است که کـاف در اینجـا به معنی «مثـل» است در حـال رفع یـا نصب و یا جر، و بر اساس همه این اعراب‌هـا، و او در «وَ قَـدْ أَحَطْنـا» واو استینـاف است و بین «کـذلک» و جمله ما بعـد آن ارتباط لفظی منتفی، و ارتباط معنوی بر قرار است و وقف در «کذلک» وقف کافی می‌باشد.

*** مورد دوم

«کَذلِکَ وَ أَوْرَثْناها بَنِی إِسْرائِیلَ» آیه ۵۹ سوره شعراء/ ۲۶ است.

حرف کاف در «کذلک» در آیه فوق می‌تواند سه گونه اعراب داشته باشد.

اول، اینکه در محل رفع، خبر مبتدای مضمر و در تقدیر چنین باشد:

«الامر کـذلک»، ماجرا به این نحو است، یعنی، ماجرای فرعون و قوم او به این نحو است که توصـیف کردیم یا تقدیر به این صورت باشد که، بیرون راندن فرعونیان از آنچه بهره‌مند می‌شدند به نحوی

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۷۱

بـود که بیـان کردیم. منظور از این ترکیب این است که حـال فرعون و قوم او را روشن کرده و مسـاله را در عمق فکر شـنونده جـای می‌دهد.

دوم، در محل نصب، صفت مصدر محذوف است و تقدیر چنین است:

«اخرجنـا هم اخراجـا مثـل ذلـک الاخراج الـذی وصـفناه»، فرعونیان را بیرون رانـدیم بیرون رانـدنی نظیر این بیرون رانـدن که آن را

تعریف نمودیم.

سوم: در محل جر باشد بنابراین که- کاف، صفت «مَقامٍ کَرِیمٍ» در آیه قبل است و در تقدیر به این صورت باشد: «مقام کریم مثل ذلک المقام الذی کان لهم» جایگاهی بی‌عیب و ارزشمند مثل آن جایگاهی که ایشان داشتند. «واو» در «وَ أَوْرَثْناها» احتمال دارد واو استیناف باشد و احتمال می‌رود واو عطف بوده و جمله «وَ أَوْرَثْناها» را به جمله «کذلک» عطف کند و بر اساس هر دو احتمال وقف در «کذلک» صحیح خواهد بود.

اما در صورتی که واو- واو استیناف باشد علت حکم بالا روشن است و بر این اساس که واو، واو عاطفه باشد، جمله‌ای را به جمله، دیگر عطف می‌کند و عطف جملات مانع وقف کردن نیست و بر این اساس وقف در «کذلک» وقف حسن خواهد بود.

***

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۷۲

مورد سوم

آیه ۲۸ سوره فاطر/ ۳۵ «کَذلِکَ إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ» است در این مورد- کاف اسم به معنی «مثل» و در محل نصب صفت مصدر (مختلف) است و تقدیر به این صورت می‌باشد:

«مختلف اختلافا مثل ذلک» یعنی مختلف است اختلافی مثل آن یعنی مثل اختلاف انواع و اقسام میوه‌جات و کوهها. و وقف در «کذلک»، وقف کافی است. زیرا قول خدای تعالی «إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ» جمله مستانفه بوده و محلی از اعراب ندارد.

مورد چهارم

آیه ۲۸ سوره دخان/ ۴۴ «کَذلِکَ وَ أَوْرَثْناها قَوْماً آخَرِینَ» کاف در این آیه می‌تواند دو اعراب داشته باشد:

اول: می‌تواند در محل رفع باشد به اعتبار خبر مبتدای مقدر بودن، یعنی الامر کذلک ماجرا چنین است، «و زجاج» به این اعراب نظر داده است.

دوم: می‌تواند به لحاظ صفت مصدر محذوف بودن محلا منصوب و در تقدیر چنین باشد: «اهلکناهم اهلاکا و انتقمنا منهم انتقاما کذلک» ایشان را به هلاکت رساندیم هلاک کردنی و از آنان انتقام گرفتیم انتقامی نظیر این یا تقدیر چنین باشد: «کم ترکوا ترکا مثل ذلک الترک»، چه قدر- اموال و عقار خود را ترک کردند ترک کردنی مثل همین ترک کردن. ابو البقاء تقدیر آن را چنین دانسته است.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۷۳

و در «کذلک» وقف کردن صحیح می‌باشد زیرا احتمال دارد «واو» در «و اورثنا» واو استیناف باشد و احتمال دارد واو عطف باشد بر «ترکوا» و به هر تقدیر وقف در «کذلک» صحیح می‌باشد زیرا عطف بودن جملات چنان که گذشت مانع وقف نیست. و وقف در «کذلک» وقف حسن خواهد بود و مواردی جز این‌ها جای وقف کردن نمی‌باشد.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۷۵

وقف در «هذا»

در سه محل در «هذا» وقف می‌شود:

*** اول: «هذا وَ إِنَّ لِلطَّاغِینَ لَشَرَّ مَآبٍ» آیه ۵۵ سوره ص/ ۳۸ احتمال است در این آیه «هذا» خبر مبتدای محذوف و در تقدیر چنین

باشد:

«الامر هذا» یعنی ماجرای متقیان، موقعیت ایشان، جزا و پاداششان این است که بیانش گذشت.

و احتمال است مبتدائی باشد که خبرش محذوف شده با این تقدیر که:

«هذا الذی تقدم شرحه جزاء المؤمنین» اینکه شرحش رفت پاداش مؤمنان می‌باشد و آنگاه به بیان پاداش غیر مؤمنان می‌پردازد

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۷۶

و می‌فرماید: «وَ إِنَّ لِلطّاغِینَ لَشَرَّ مَآبٍ» و احتمال دارد- «هذا» در آیه فوق- مفعول به فعل محذوف باشد با این تقدیر که:

«اعلموا هـذا ای هذا الجزاء الذی اعده اللّه لعباده المتقین لتعملوا علی الحصول علیه بمباشرهٔ اسبابه و هی الایمان و الاعمال الصالحهٔ» این را بدانید یعنی پاداشی را بدانید که خدا برای بندگان پرهیزگارش آماده کرده تا برای به دست آوردن آن از طریق ایمان و انجام اعمال شایسته عمل کنید.

بر مبنای همه این احتمالات، و او در «وَ إِنَّ لِلطّاغِینَ لَشَرَّ مَآبٍ» اظهر این است که جهت استیناف به کار رفته باشد و احتمال دارد واو عاطفه باشد و جمله «وَ إِنَّ لِلطّاغِینَ لَشَرَّ مَآبٍ» را به جمله «وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ لَحُسْنَ مَآبٍ» عطف کند و لذا وقف در «هذا»، وقف حسن خواهد بود.

*** مورد دوّم آیه ۵۷ سوره ص/ ۳۸ «هـذا فَلْیَذُوقُوهُ حَمِیمٌ وَ غَسّاقٌ» می‌باشد در این آیه اعرابهای زیادی وجود دارد و ابوحیان در کتاب «البحر المحیط» و آلوسی در تفسیر «روح المعانی» آنها را یادآوری نموده است و یکی از آن اعرابها این است که «هـذا» خبر مبتدای مضمر و در تقدیر چنین می‌باشد:

(العذاب هذا ای الذی تقدم بیانه) یعنی عذاب این است که شرحش گذشت و بر این مبنا وقف در «هذا» وقف حسن خواهد بود.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۷۷

*** مورد سوم: «قالُوا یا وَیْلَنا مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا هذا ما وَعَدَ الرَّحْمنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ» آیه ۵۲ سوره یس/ ۳۶ از سیاق ظاهری آیه و از فحوای آن چنین به دست می‌آید که اسم اشاره «هذا» مبتدا می‌باشد و «ما» اسم موصول و جمله (وَعَدَ الرَّحْمنُ) صله موصول و جمله (وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ) معطوف به جمله صله قبلیه است.

و با این اعراب وقف کردن در اسم اشاره صحیح نمی‌باشد چون لازمه‌اش جدا شدن مبتدا از خبر می‌باشد.

زجاج جایز دانسته اسم اشاره را صفت «مرقدنا» بدانیم برای اینکه به مشتق تاویل می‌شود «۳۴» و بر این مبنا وقف کردن در «هـذا» صحیح خواهد بود. و بر این اساس «ما وَعَدَ الرَّحْمنُ» اسم موصول و مبتدا خواهد بود که خبرش حذف شده و در تقدیر چنین بوده است: «ما وعد الرحمن حق»، آنچه خدای مهربان وعده کرده بود حق است و با این اعراب صحیح می‌باشد «ما» خبر مبتدای محذوف و در تقدیر چنین باشد: «هو او هذا ما وعد الرحمن» او یا این همان چیزی است که خدای رحمان وعده داده بود.

«مؤلف می گوید:»

---

(۳۴)- تاویل به مشتق شدن هذا چنین است: «من بعثنا من مرقدنا المشار الیه» چه کسی ما را از قبرمان که به آن اشاره می‌شود مبعوث کرد؟

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۷۸

من راضی به این اعراب نیستم و این وقف را جایز نمی‌شمارم با این ملاحظه که به ذهن شنونده ایهام می‌شود «ما»، مای نافیه است و فاسد بودن آن پوشیده نیست.

غیر این موارد سه گانه- وقف کردن در «هذا» صحیح نمی‌باشد.

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۷۹

معنی وقف، سکت و قطع

اشاره

معنای وقف به طور مطلق عبارت است از، از چیزی بازداشتن، اگر کسی را از چیزی باز بدارند و مانع او شوند گفته می‌شود، وقفت فلانا عن کذا یعنی فلان کس را از فلان کار، رفتار بازداشتم. و معنای اصطلاحی وقف، به طوری که ابن جزری در النشر گفته، قطع صوت بر روی کلمه‌ای است، برای لحظاتی که برحسب عادت می‌شود در آن، نفس کشید با این نیت که خواندن از نو شروع شود، یـا از آنجا که وقف شـده بود و برای شـروع مجـدد مناسب است و یا از کلماتی که قبل از حرف موقوف علیه قرار دارد بـدون اینکه قصـد اعراض از قرائت شـده باشـد. و وقف در سـر آیات و اثنای آنها می‌باشـد و در وسط کلمه و در آنجا که رسـما اتصال صورت گرفته وقف درست نخواهد بود.

سکت

و سکت در لغت به معنی خودداری و امتناع است گفته می‌شود:

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۸۰

سکت فلان عن الکلام اذا امتنع منه، وقتی کسـی از حرف زدن امتناع ورزد می‌گوینـد فلان کس از سـخن گفتن امتناع ورزیـد یعنی سکوت کرد. و در اصطلاح به قطع صوت برای چند لحظه، و با قصد قرائت اطلاق می‌شود لحظاتی که از لحظات وقف، بودن اینکه نفسـی تازه شود و سـکت مقید است به سماع پس جز در کلماتی که سکت در آنها از طریق خبر و روایت ثابت و درباره‌اش روایت صحیح وارده شده جائز نمی‌باشد و در وسط کلمه و در آنجا که در رسم الخط اتصال یافته صورت می‌گیرد.

قطع

قطع به معنی جدا کردن و از بین بردن است گفته می‌شود: قطعت الرقبهٔ اذا ابنتها و فصـلتها و ازلتها عن مکانها، یعنی رقبه را بریدم، و این حرف را موقعی می‌گوئی که: جدا ساختی و از محلش دور نمودی.

و در اصـطلاح، قطع، بریـدن قرائت قرآن به طور کلی، و از حـال قرائت به حـال دیگر انتقـال یـافتن می‌باشـد، و لـذا در صورتی که بخواهنـد قرائت را از نو شـروع کننـد، ضـرورت دارد اسـتعاذه گفته شود، و جز در ابتـدای آیات، قطع صورت نمی‌گیرد، زیرا اصولاً ابتدای آیات هر کدام مقطعی به شمار می‌روند.

و در کتاب النشر، به نقل از عبد اللّه بن ابی الهذیل نقل کرده که گفت: وقتی یکی از شما آیه‌ای را بخواند، قطع نکند،

معالم الاهتداء إلی معرفهٔ الوقف و الابتداء، ص: ۲۸۱

و آن آیه را تا انتها بخواند، و خواندنش را در پایان آیه قطع کند ... و ظاهر این گفته عمومیت دارد.

پس برای قـاری قرآن روا نیست در اثنـای آیه، و روی یکی از کلمـات آن قرائت خود را قطع کنـد، در نمـاز باشـد یـا در غیر نماز- فرقی نمی‌کند.

در النشـر باز از همان ابن ابی الهذیل، آورده است که گفت: قاریان قرآن کراهت داشتند قسمتی از آیه را بخوانند و قسمت دیگرش را رها کنند، و این مساله اعم است از اینکه قرائت آیه در نماز، یا در خارج آن باشد.

و عبداللّه بن ابی الهذیل، یکی از بزرگان تابعین «۳۵» است، و لفظ «کانوا» دلالت دارد به اینکه، اصحاب رضوان اللّه علیهم اجمعین- قطع در اثنای آیه، و ترک قسمتی از آن را مکروه می‌دانستند. پایان سخن از النشر.

---

(۳۵)- تابعین به کسانی از مسلمانان صدر اول اسلام اطلاق می‌شود که معاصر پیامبر اکرم‌اند ولی به حضور انورش نرسیده و با اصحاب آن بزرگوار ملاقات کرده‌اند و اصحاب نیز کسانی هستند که حضور پر فیض آن جناب را درک کرده‌اند.

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۸۳

خاتمه در بیان مذاهب قراء، در وقف و ابتدا

مذهب نافع:

نافع، برحسب معنی و سیاق، وقف حسن و ابتدای حسن می‌کرد، و در این باره از وی متنی وارد شده است.

ابن کثیر:

ابن کثیر، به طور مطلق عمد داشت در پایان آیات وقف کند، و اما در خصوص اثنای آیات از او روایت شده که می‌گفت:
وقتی در قول خدای تعالی (وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ) و در قول خدای تعالی (وَ ما یُشْعِرُکُمْ) و در قول خدای تعالی (إِنَّما یُعَلِّمُهُ بَشَرٌ) وقف کنم بعد از آن ترسی ندارم وقف کنم یا وقف نکنم.
ابن جزری گفته است: و این مطلب دلالت دارد به اینکه او در

معالم الاهتداء إلی معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۸۴

هر کجا که نفس وی کم می‌آورد وقف می‌کرد.

ابو عمرو:

ابو عمرو به وقف در انتهای آیات توجه داشت و می‌گفت: وقف در انتهای آیات برای من محبوب‌تر است، و در وسط آیات، وقف حسن و ابتدای حسن را در نظر می‌گرفت.

عاصم و کسائی:

هر دو تمام شدن معنی را منظور می‌کردند و در آن محل وقف می‌کردند و لازمه آن ابتدای حسن است.

حمزه:

راویان در خصوص حمزه اتفاق نظر دارند که، به هنگام قطع نفس وقف می‌کرد، ابن جزری گفته است:
در این باره گفته شده است که وی قرائت را به تحقیق، و با مد طویل می‌خواند و نفس قاری،- در این گونه قرائت-، نه به وقف تمام، و نه به وقف کافی نمی‌رسد.
آنگاه ابن جزری گفته است.
معنای کار او به نظر من این است که، همه قرآن نزد وی مثل یک سوره بوده، و لذا وقف معینی را در نظر نمی‌گرفته است، و وصل

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۸۵

سوره‌ای به سوره دیگر را- به این گونه وقفها- ترجیح می‌داده است، و اگر به این منظور بود که قرائت را با تحقیق می‌خواند، قطع آخر سوره و شروع از ابتدای سوره بعدی را ترجیح می‌داد انتهی ...)

و دیگر قراء وقف حسن و ابتدای حسن را مراعات می‌کردند و خدا داناتر می‌باشد.

پایان

ترجمه کتاب و باز بینی مجدد آن پس از چاپ مقدماتی به تاریخ سوّم رجب المرجب سنه ۱۴۱۱ هجری قمری علی مهاجرها آلاف التحیهٔ و الثناء در ماه نزول قرآن کریم به معلم بشریت حضرت خاتم الانبیاء و ماه ولادت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلوهٔ و السلام و ولادت با سعادت شارح رموز قرآن و کاشف اسرار شریعت باقر علوم و معارف دیانت مقدس اسلام حضرت امام محمد باقر علیهم السلام پایان یافت

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹